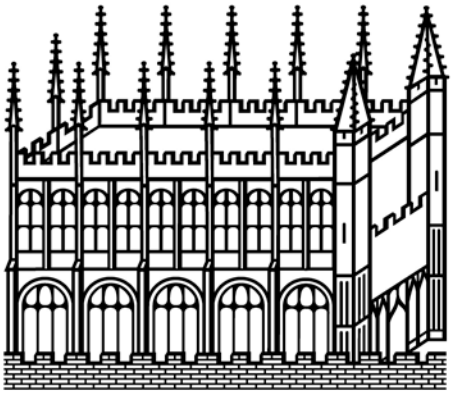


Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

افسنتین رومی چهار مثقال جمده اسطوخودوس از هر یک سه مثقال اضافه نمایند و بعد از نضج مسهل مناسب دهد و سودا را بچند وجه دفع کند هر چه نضج یافت دفع نماید بدانچه که بودن آن در بقی احتراق زیاده نکند و با نضج نماید البته در سودا مسهل بدهد بواسطه آنکه انچه لطیف است برطرف شود و انچه کثیف باشد باقی بماند پس نضج دادن و دفع کردن آن مشکلست و حکما ما تقدم سودا را بآن چیز تشبیه کرده اند که هر چه پیر صاحب آن جدا میکند و آن قسم سودای که از بلغم محرق شده باشد یا بنفس خود محرق باشد در انجا جوبات بدهد اگر در کار شود اکتفا نکند بر تمری و اجاص و آن آلوی است فقط و سودای که محرقه از صفرا باشد در نضج آن جوبات بسیار نافع است و بعد از نضج در سودا مسهلات از قسم جوبات یا مبردات آن جوبا بندند بعد از انکه نیم شربت یا شربت تمام مسهل بدهد اگر شفای تمام حاصل شود یک روز فرصت دهد و بعد از ان در دولون منضجات مشغول شود و السلام صدف معدن جوهر والا بهای ستائش و هزار دریای در گران ارج نیائش نثار توفیق ایزدی باد که این تجارب سودمند و این ضوابط اغلاطون پسند که در تمامی هندوستان دیوانی مشهور مستعدان آسوده خاطران این فن و دانشوران خارغبال این علم را تالیف ایمن دست رس فرصت نگشته است بهنگامی که از نیرنگ روزگار و ریو رنگ چرخ کهن گذار سخن چون حنظل بزبان ناگوار و معنی چون مصیبت بر طبیعت دشوار بود تسوید آن در بیاض اوراق اتفاقی افتاد تمام شد

خاتمة الطبع



محمدت حکیمی که اضداد متخالف را باهم امتزاج داده و منقبت طبیبی که باز اله امراض باطنه دست اعجاز کشاده صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مباد که درین زمان فرخی عنوان کتاب وهاج **اتم العلاج** تصنیف لطیف حق آگاه حکیم امان الله به مطبع فیض منبع جناب نامی جمهور **منشی نولکشور صاحب** واقع کانپور باتمام تمام منضم باکمال منشی بشیشر دیال در ماه ستمبر ۱۸۷۱ع بطبع رسیده فائدهٔ بخش خاص و عام گردیده چون اصل کتاب بسبب نایابی جز یک نسخه مندرس بدست نیفتاده لهذا خامه تصحیح قدم به جاده متابعت منقول عنه ننهاده العذر مسئول عند کرام الناس مامول

واگر بکار شود ہفتہ دیگر بہند محمود کہ یا گویند سفوفہا و دارو ہا مسہل باما ایجبن باحتیاط باید داد و مقدار
آن باندازہ باید کرد کہ اندرا اسہال افراط کنند و یا خطر شود جہت آنکہ افراط اسہال شود و آن باخطر باشد
خاتمہ در لطائف مسائل مسہل اخلاط ثلاثہ بطریق کلی نہ جزوی کہ اسرار اطباست و از یک ہفتہ مگر
پنہان میدارند اما طریق منضجات و مہلات در امراض چنانچہ در حمی غب کہ پیش از سبا نوع کہ آن
روز ہفتم ست ہر روز تخم خیارین دو مثقال و شیرہ تخم کاسنی دو مثقال و شربت عناب و شربت
بنفشہ با قرص طباشیر زم دہد و لعاب بہیدانہ و لعاب بنگوا این را در صفراوی سہ روز دہند از عناب
و سپستان و اجاص تمر ہندی و انبہ بارسیس و تخم کاسنی و تخم خیارین و شاہترہ و بعد از سہ روز بیخ کاسنی
و رازیانہ و افسنتین از ہر یک دو مثقال زیادہ کنند تا پنج روز چون در قارورہ نضج ظاہر شود مسہل مناسب
باید داد و در امراض بلغم اول منضج دہد پس مسہل منضج مثل گاوزبان و بالنگو و خورہ از ہر یک سہ مثقال
رازیانہ نیلسون تخم کرفس از ہر یک چہار مثقال مویز منقی دہ درم انجیر سفید دہ دانہ پوست بیخ رازیانہ پوست
بیخ کرفس از ہر یکی سہ مثقال سپستان سی دانہ بجوشانند و صاف نمایند و گل بنفشہ دہ مثقال اضافہ نمودہ
سہ روز بنوشند و در چہارم باین جوشانندہ افسنتین رومی بسفائج فستقی از ہر یکی اضافہ نمودہ سہ روز
بنوشند زیادہ کنند ہر انچہ در چہارم زیادہ کردہ آنگبیر ترکی ہر یک مثقال و قنطوریون دقیق اسطوخودوس
یک درم زنجبیل یک درم بعد از نضج مسہل بلغم انچہ مناسب باشد بدہد و اگر نضج نیافتہ باشد مسہل بدہد باز
منضج مذکور دہد تا آنکہ منضج منضج باید زیرا کہ ایام را خلی نیست در دادن مسہلات بواسطہ آنکہ عمدہ نضج است
و اگر مسہل دارد و پاک نشد پس باز منضج مذکور را اخیر دہند و زیادہ کنند بران زرانباد یک مثقال و اہلیلج
مثل آن سنبل الطیب مثلہ تا آنکہ نضج یابد و بعد از نضج مسہل دہد و غذا نخود آب در منضجات امراض سودا
باید کہ بداند طبیب اینکہ سودا از چہ قسم خلط بہم رسیدہ و بچہ سبب آن محرق شدہ پس تنہا محرق شدہ بواسطہ
ترکیب محرق شدہ پس روز بدہد ہفتہ دو درم شاہترہ گاوزبان بالنگو رواہ تربک و آن عنب الثعلب
است بہندی مکوی گویند تخم کاسنی تخم خیارین از ہر کدام دو درم عناب بست دانہ سپستان سی دانہ قلبی
اصفانی و آن خوبانی ست دہ دانہ انجیر سفید دہ دانہ مویز منقی دہ درم تمر ہندی زرشک پنج درم آلوی بخارا
دہ دانہ آلو سیاہ دو دانہ بجوشانند و صاف نمایند و شیرین ساختہ بشربت بنفشہ یا گاوزبان از
ہر یک پنج مثقال بنوشند و غذائے زہر باج دہند و بعد از سہ روز افتیمون در کتان بستہ چہار مثقال

صفت بیج کابلی ہندی بابرنگ گویند وعصارۂ قثاء الحمار از ہر یک سہ مثقال زرنیخ سفید ودار سنگ
از ہر یک چہار مثقال پہ بزنجبدرم روغن زیت دہ درم موم پنجدرم موم را در روغن زیت بگداز ند وباقی
ادویہ را بدان مخلوط سازند وکاغذ را باین ضماد آلودہ ساختہ بر موضعہ مطلوب نہند ہلیلہ مسہل وآن ہلیلہ بود
کہ چون در دست گیرند اسہال کند وچون از دست بردارند اسہال نباشد صفت چنانست کہ حکماء
ہندوستان آنہا را جوگی مینمایند اختراع کردہ اند واین عملی لطیف است در بوتہ حنظل کہ یک حنظل دشتہ باشد
آن حنظل بشگافند ودر وہلیلہ کابلی کہ بزرگ باشد داخل کنند تا چہل روز پس بیرون آرند وبجوشانند پنجمین بار
دوم در حنظل دیگر کنند واز بوتہ آن حنظل جدا کنند وبار سوم در حنظل دیگر کنند ہمچنان در بوتہ باشد وآنجائے کہ
شگافتہ باشد بر بالای آن پنبہ بگذارند وہر بار کہ بدارند بگذارند بجوشانند وخشک کنند واگر بوتی آنرا بست
گیرد ہمچنان بود کہ داروی مسہل خوردہ باشد وچون خواہد کہ ہلیلہ را از دست بگذارند واین تسویہ مجرب ست
واین نقل ست از کتاب نزہۃ القلوب **فصل بستم** اندر ساختن بماء الجبن کہ بفارسی شیراب می گویند بستانند
شیر تازہ با مثال سکنجبین بجوشانند وبچوب بیدانجیر نمی تواند تا بجوشد وبست درم سکنجبین سادہ
در دہ درم آب غورہ بنیرو کردہ بروی باشد تا شیر را سرد وآب نیز از وجدا شود ودر خرقہ انداختہ چکانیدہ
بگیرد واز بہر تسکین حرارت اگر تخم خرفہ درین ماء الجبن یکدونیم رطل درم ودامی صندل سودہ وحبہ کافور اندرین
شربت بدہند بغایت مفیدست **سفوفی کہ ماء الجبن** کہ نافع بود صفت ہلیلہ زرد صبر سقوطرے
گل سرخ کثیرا از ہر یک دانگی ونیم سقمونیا یسون نیم دانگ واگر ازین صفوف حب کنند گنجایش دارد
خداوندان درد جگر وسدہ را ماء الجبن باب کاسنی وشاہترہ دہند ویا آب لبلاب **نوعدیگر** ماء الجبن از برائے
مالیخولیا وکلف وصرع وداء الفیل بدینگونہ بسازند بگیرند شیر تازہ مقدار دانگے کہ آن را انفحہ بعربی
گویند پنیر مایہ اندروی حل کنند وبنوشند تا شیر بستہ شود پس مقدار دو درم نمک سفید در وے افگنند
ودر خرقہ انداختہ بچکانند ومقدار شکر آنرا در داخل کنند میان روز باین سفوف دہند صفت ہلیلہ زرد
ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ از ہر یکی یک داہم افتیمون اسطوخودوس بسفایج مستقی لسان الثور از ہر یک
نیم درم نمک نیم دانگ واگر رنج سخت باشد درونیز سکنجبین بزوری موافق مرض ساختہ انداختہ ماء الجبن
کنند وبدہند وترتیب بار الجبن ہر روز سہ نوبت یک طل بود وسک بغدادی ومیان ہر نوبتے فاصلہ
دو ساعت بود باد انگی نمک کار برند وتا یک ہفتہ پے در پے بدہند وباز یک ہفتہ سودہ شوند

ودر دواندامها و بندها و خداوندسده و قولنج صعب بلغمی را از قطوریون چاره نباشد از بهر آنکه همه خلطها را لطیف کند و از عسل و روغن نیز چاره نیست و از تخمها تخم حلبه و هزار اسفند و تخم سداب و زیره بخت نافع بود واندر بعضی حقنها از آبکامه نیز چاره نیست و گاه باشد که بهر گین کبوتر یا فرفیون یا جندبیدستر دو درم بکار دارند واز بهر دو سر و شقیقه کمن و مالیخولیا و عشه و از بهر درد چشم و گوش از تخم حنظل چاره نیست و اندر حقنه صابونه بوره باید کرد و نمک از پس اما محرقه روغن گل با آب نیم گرم حقنه و از بهر خداوند تپ دق کهربن بلعاب های سرد کشکاب حقنه کند و از بهر سوزش رودها و ریش آن از مطبخ خشخاش و روغن حقنه سازند و اندر شیخ حقنه افیون و آب کشنیز نرنشاید داد از بهر آنکه خدر و سستی تولد کند و باشد که بیم هلاک بود و ازین داروها بمقدار شربت بگیرند و باقی جدس طبیب داند لیکن صواب است که آب تقدیر یعنی بصد مثقال کند تا بقدر هفتاد مثقال باقی بماند بعد ازان بکار برند **فصل پنجاه و هم** اندر استفراغ و طلاها محمد ذکریا گوید و طلاها که بر شکم مالند و طبع نرم کند موم روغنیست که از روغن بید انجیر و موم زرد و دروی روغن زیت و مشوح خانه مگس انگبین سازند و عصاره قثاء الحمار یا شیره سفرم یا سقمونیا یا تخم حنظل با دهره گاو و این همه با یکی از بنهمیه یا دو یا بیشتر بدین روغن نرسد و طلا کند و استفراغ تمام حاصل آید و اندر کتاب سکندری ذکر کرده هرگاه که خداوند تپ را طبع خشک باشد یا اندر شکم آماس باشد بدان سبب طبع بار گرفته شود و روغن تازه با آب نیم گرم دهند و بسیاری ازان با آهستگی اندر ناف و شکم و پهلوهای او بمالند طبع گشاده شود **فصل پنجاه و یکم** در ادویه مسهله اسرار اطبا جهت بعضی کسان خصوصا با هل تنعم کراهت از خوردن مسهلات طبیعت ایشان نفرت داشته باشد حکمای بعضی ادویه دیگر را اعتبار کرده اند که بطلاها و ضمادها شکم نرم گردانند جهت اطفال و مشایخ و جماعت که عادت بخوردن مسهل نکرده باشد مناسب بود و طلا سرشیف ثقل میکند این هر چهار بستاند یک کف ترمس که آن با قلا مصریست نیم کوفته مقشر سازند و آرد کرده در دیگ مس اندازند و یک من شیر تازه بر وی ریزند آنقدر که بدو انگشت برآید بالای ترمس بعد ازان کنجه زنند تا بقوام شیر بخورند پس روغن گاو داخل کنند تا آنرا بنهند و آن را در خرقه بمالند و اگر بر بن ران ضماد کنند اسهال صفرا نماید و اگر بر سر معده اندازند سودا براند و اگر بالین الوکین ضماد نمایند بلغم خام دفع نماید و چون خواهند که اسهال منقطع گردد خرقه را تر دارند و وضع ضماد را با آب سرد بشویند و این ضماد از اسرار مکتوم اطباست جهت اطفال و مشایخ و هوک مناسب دارد **ضماد سلمویه** که چون بر معده اندازند قی آرد و اگر بر ناف ضماد کنند اسهال نماید و اگر بر عانه نهند بول آید

وطبخ حلبه و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر چهارم چیزهاست که همه داروها بدان بسرشند
چون انجبین بقوام آورده ترنجبین و داروهاست که آنرا ناکوفته و حل بکرده بگیرند و آنرا بشکل و اندازه
شیاف تراشند چون صابون و چنین و آن مردیست و ترب و انواع آن و بدانکه صبر را هیچ وجه پندارند
واندر حقنه داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد داروها کوفتنی را باید کوفت که باید تر کنند یا با انگبین
یا فانید و باز چنین بسرشند و اگر باشند صمغها آنرا حل کنند و اگر ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو بود و قشار الحمار
هریک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند **نوعدیگر** محروری مزاج را مفید بود و در عقب مسلی که تقصیر کنند بکار دارند
ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هریک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند **نوعدیگر** قولنج
بلغمی را مفید بود و بنکبینج مقل شحم حنظل مساوی بکوبند و بشکر بسرشند **فصل هفتم** داروهای حقنه
در انواع داروها او چون داروی شیاف باشد لیکن فعل حقنه قوی تر باشد و زودتر بجایگاه رسد و خلط
غلیظ بالای بتن فرود آرد و بدانچه کسی را که طبع خشک و نابالغی باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتواند داد
چون ضعیفی معده پدید آید غثیان و ضعف بسبب دارو خوردن بهم رسد خاصه که امعاء او ثقل را دفع نکند چنانچه
باید و غرض از داروی مسهل تمام نشود و او را حاجت بحقنه شود و کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر
دماغ اما سی باشد حقنه سخت سودمند بود از مسهل از بهر آنکه باده را از دماغ فرو کند و آن را که معده ضعیف باشد
باغثیان آید از دارو پیش از حقنه شربتی که معده را قوت دهد بباید داد تا داروی از معده باز دارد و اگر
در درد کرده بود بیمار را بقفا باز خوابانند و حقنه بکار برد و سر بر بالش بلند نهند چنانکه گردن و سینه او افراشته باشد
و سرین او نیز بر بالای باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش نهند و حقنه کنند بباید که انگشتان
و سر حقنه را بروغن چرب کند و مشک حقنه را آهسته آهسته بفشارد و بیمار باید که دران خود را نگاهدارد تا سهل
و غلطشه نکند و اگر دارو که در معده رفته زود بدر آید حقنه را معاودت کند باید که دارو حقنه اندک نباشد که بموضع
نرسد و بسیار هم نباشد که سستی و نضج و بقراری آرد باشد که زخیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و اسهال خون
آرد و اگر سخت سرد باشد باد نفخ کند و اجابت نشود و اگر غلیظ باشد رودها را آلوده کند مثانه را زحمت دهد
و برنجاند و اگر سخت رقیق منفعتی نکند و مقدار معتدل از جوشانیده که برای حقنه طیار کرده اند پنجاه مثقال است
و آب سلوس و نطرون رودها را از ثقل پاک کند و طبخ حقنه را بازیت هم این فعل کند و هفت درم ابزره
یا ده درم خایسگداخته و ده درم روغن تازه قولنجهای صعب را نیکو شاید و اندر حقنه نهند و در معده

در آفتاب گذارند قسمی دیگر آنست که در آتش پزند صفت آن ورق گل یک من وقند ربع من در دیگ
کرده آتش دهند و کفچه زنند تا مخلوط شود **فصل پانزدهم** در اقراص مسهله قرص طباشیر نرم
مسهل ضعیف است طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر دو درم
تربجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم بکوبند
و به لعاب بنفشه بسرشند و شبر تلش مثقالی باشد قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و رمد را مفید
مسهل ضعیف است بنفشه دو درم تربد یک درم سپستان مهلک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان
کرده نیم دانگ بکوبند و با آب بسرشند و این شربتی باشد قرص گل مسهل ضعیف است اسهال صفرا کند
بگیرند گل سرخ ده درم رب السوس نیم درم سنبل سه درم سقمونیا سه درم مصطگی دو درم بسرشند
و اقراص سازند شربت و نیم با جلاب و آب سرد بکار برند قرص ماذریون مسهل ضعیف است کسانی را
شب گرم طبع خشک باشد سود دارد و طبع فرو دارد اخلاطش ماذریون مدبر آرد جوهلیله زرد و شکر طبرزد
در راسنا است شربت یک مثقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند اقراص غاریقون سپرز غلیظ را بگذارد
اخلاطش غاریقون پنجدرم طباشیر انیسون از هر یک دو درم گل سرخ پنجدرم عصاره غافث سنبل
نمک مغسول ریوند چینی پوست بیخ کرور سرکه فیغار کرده و خشک نموده از هر یک یک درم و نیم اقراص
کنند و ازان اقراص دو درم با سکنجبین دهند **فصل شانزدهم** اندر تدبیر شافها که مجموعهٔ رودها
را پاک میکند و شیاف ماده نزدیک را فرو دارد و فعل آورد و اثر کند اگرچه شیاف را از داروها قوی
سازند قوت آن بدان حد برسد که از قعر تن بادهای فضله آورد و بفرو دلیکن تمام ترین منفعت او اندر
پشت و کمرگاه و در دسرین و حوالی آن باشد و برای هر شخصی شیاف خرد و بزرگ موافق آن سازند
طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته معجون سازند بدین طریق است
که قند سیاه را بر آتش گذارند تا قوام پیدا بقدر بهم رساند و اجزا و نمک آمیخته بقدر سه انگشت شیاف
بندند اما بدانکه داروهای که اندر شافها بکار دارند پنج گونه است یکی دارو خشک است و آن کوفتنی است
چون بوره و نمک و برگ سداب خشک و برگ پودنه کوهی خشک و زیره بنفشه و تخم خنطل و سقمونیا
و سرگین موش و عصاره قثاء الحمار و دم با صمغها است که آنرا حل باید کرد چون سکبینج و جاوشیر و اشق
و علقیت سوم رطوبتها است که نخست داروها خشک بدان تر کنند پس بسرشند چون ابکامه و آب گندنا

و در آفتاب نهند شراب آنار مسهل میانه است بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یک یک من تربد سفید
تراشیده و نیم من کوفته دو اوقیه تربد را در خرقه بندند و در آب انار افگنند و بجوشانند تا آب طعم
تربد گیرد پس خرقه را بمالند و بفشارند و بیرون اندازند و یک من شکر بر افگنند و کف بردارند پنج درم
سقمونیا در خرقه بندند و یک درم زعفران در شربت افگنند و بمالند تا خرقه تهی گردد شربت یک اوقیه
تا دو اوقیه شراب آلو مسهل ضعیف است آلو سیاه صد عدد عناب کرکانی دانه بیرون کرده سی عدد
خرما هندی پاک کرده هر جا خرما هندی است مراد آن تمر هندی سه اوقیه دو اوقیه تربد جداگانه در خرقه بندند
دو هم در پنج من آب صافی بپزند تا دو بهر هر دو دیک یک بهر بماند بیالایند دوی آشار تربد بین و نیم من شکر بر افگنند
و کف بردارند و یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران در وی ریزند و نگاهدارند شراب تربد مسهل ضعیف است
اسهال بلغم کند بگیرند تربد سفید گزیده تراشیده نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صافی بر سر آن کنند
چنانکه پنج انگشت بالا آید و بر آفتاب نهند و سه روز در آب نهند و بیالایند دیگر باره آب تازه کنند و سه روز دیگر
در آب نهند همچنین آب تازه میکنند تا تربد را هیچ شیره نماند پس یک من شکر ترین آب نهند و بقوام آرند شربت
دو اوقیه تا سه اوقیه و اگر سقمونیا بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر بدان بادیان کنند بهتر باشد و
اگر بر تربد بست درم زنجبیل نیم کوفته بار کنند اسهال بهتر کنند شراب افسنتین مسهل ضعیف است
معده ضعیف را و سپرز را و جگر و صلب را سود دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب کهن سه من انگبین مصفا یک من
شراب را بر آتش نرم کنند و انگبین در وی افگنند تا بگذارد بگیرند قسط مصطگی اذخر ساوج هندی سنبل گلسرخ
صبر غاریقون از هر یک دو درم افسنتین رومی هفت درم زعفران یک درم همه نیم کوفته در خرقه بندند
و درین شراب و انگبین افگنند و جوش چندان بدهند بسیار و همه در قرابه کنند و باخرقه دارو هفت روز
در آفتاب نهند و هر روز آن خرقه را بفشارند و دران شراب افگنند روز هفتم خرقه بیرون آرند و شراب
بوقت حاجت بکار دارند شربت یک اوقیه باندکی شکر نفشه پرورده مسهل ضعیف است خداوند سرفه
گرم را سود دارد و سر را نرم کند بنفشه تازه و افسنتین یعنی سبزی ته گل دور کند بر یک جزو بنفشه دو جزو
شکر کوفته بر افگنند و بمالند چنانکه گل شکر را در آفتاب دارند و هر روز بفشارند تا تمام شود گلقند مقوی
معده و دافع بلغم بود آزاد دو قسم سازند یک قسم است که در آفتاب تیار میشود صفت آن ورق گل یکمن
قند سفید ربع من یا نصف من هر چند کثیر ورق بود قوتش بیشتر بود درهم کوفته از غربال گذرانیده چهل روز

و بعضی دیگر بایه زرد کابلی و بلیله آمله و نساهتره از هریک جزو کنند و همه بروغن گاو چرب ما
بکشمش بسرشند بشربت چهار درم تا پنجدرم **فصل سیزدهم** مسهل جوارش سفرجل مسهل ضعف است تقو
معده و قولنج بکشاید و باد بها بشکند سفرجل رسیده یک رطل پاره کند و در دو من خل یا شراب یا مثله
بجوشانند و بعد ازان بکوبند و بیشارند و صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دارفل
از هریک دو درم اهل قافله زعفران هریک سه درم مصطگی پنج درم سقمونیا ده درم تربدی درم بکوبند
و درمیان ریزند تا هم آمیخته شود آنگاه فروگیرند و درمیان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم ازان
یا یکدرم سقمونیا نیم درم فلفل نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی ازان یک درم باشد
جوارش تمرهندی قولنج و اوجاع معده را مفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل
فلفل یکدو درم و نیم مغز بادام سداب هریک ده درم سقمونیا بریان کرده پنجدرم بکوبند و خرما دانه
بیرون کرده بیست درم شبار وزی در خل خمر خیسانند تا حل شود پس بیالایند و با عسل بیامیزند و او دو یه
بران بسرشند شربتی پنج مثقال باشد **جوارش شهریاران** مسهل ضعف است و برودت معده
و کبد را مفید بود قولنج بکشاید و طبع نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل قرحه قاقله صغار و کبار قرنفل سافج
نشاسته مصطگی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس را زیانه انیسون هریک شش درم افتیمون زبد هریک دوازده درم
سقمونیا قند سفید شصت درم بکوبند و بسرشند شربتی پنج مثقال **جوارش طباشیر** صفت آن ورق
گل سرخ ترنجبین هریک شش درم طباشیر کتیرا هریک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و با آب ترنجبین معجون سازند
فصل چهاردهم در شرابهای مسهل مثل شراب ورد مسهل ضعف است حمیات صفراوی را مفید بود
و تسکین عطش و ملین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره و آن ظرفیست بقدر نصف کوزه
کنند و ده من آب گرم بر سر ریزند و بجوشانند باطعم بوی گل با آب رود پس صافی کنند و هریک من آب را
دو من قند بچاشنی نهند بقوام آرند و اگر مقدار آن که صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آب ریزند و بجوشانند
و صافی کنند پس با قند بقوام آرند آن را شراب ورد مکرر گویند و اهال و فائده او بیش بود **شراب بنفشه**
مسهل ضعف است تب صفراوی و سعال و ذات الصدر و ذات الجنب را مفید بود و تلیین طبیعت را در اول
کند سر بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هریک من آب را دو من قند بچاشنی نهند
و بقوام آرند خمیره بنفشه صفت آن برگ بنفشه ساک بمالند و نیم من آب را کین شیره قند بسر کنند

هریک بست عدد خیارشنبر و ترنجبین هریک پانزده درم **مطبوخ غاریقون** مسهل سوداو بلغم غلیظ باشد
پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هریک هفت درم هلیله آمله هریک چهار درم مویز طائفی
ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هریک سه درم بسفایج تخم کوفته دو درم
غاریقون یکدرم افتیمون دو درم **نوعدیگر** مسهل ضعیف است پوست هلیله کابلی و سیاه تمرهندی
هریک ده درم هلیله آمله غافث فستین گاوزبان بالنگو هریک چهار درم آلو بست عدد مویز طائفی
هشت درم سنا یکی هفت درم اسطوخودوس کماقیطوس بسفایج هریک سه درم رازیانه انیسون
قرنفل سافج هریک درمی فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون
صبر سقوطری هریک درمی ملح نفطی حجرلاجورد هریک دو دانگ تخم خطل دانگ و نیم شکوفه درم بر آن
بریزند و بیاشامند **مطبوخ خیارشنبر** مسهل ضعیف است اخلاط رقیق و صفراوی حاره را دفع کند پوست هلیله زرد
هفت درم تمرهندی مویز طائفی هریک پانزده درم آلو سیاه عناب هریک ده عدد ورق گل پنجدرم
خیارشنبر پانزده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محرق و بلغم لزج دفع کند و ادجاع مفاصل را مفید بود شاهتره
هفت درم بیخ مهک سورنجان روباه تربک هریک پنجدرم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هریک سه درم
انجیر عناب هریک ده دانه سپستان بست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هریک ده درم **مطبوخ شاهتره**
خداوندکرد خارش را سود دارد اخلاطش هلیله زرد پانزده درم سنا یکی شاهتره از هریک پنجدرم افتیمون
چهار درم ماهیران چینی دو درم فستین سه درم گل سرخ تخم کشنه یعنی تخم ساگ سرخ بسفایج از هریک
سه درم تربد چنانکه رسم ست و مقداری ترنگبین ترکیب کنند **فصل دوازدهم** اگرچه اطریفلات
جمع مسهل ست لیکن در دسر و فوائقی کامیکند اطریفل افتیمون مسهل ضعیف ست خداوند بیماری سوداراسود
دارد و سیاهی مویها نگاهدارد و یا دیر منفعت شود اخلاط آن هلیله کابلی بست درم هلیله آمله از هریک ده درم سنا یکی
افتیمون تربد هریک پنجدرم شیطرج سه درم بسفایج دو درم انیسون نمک نفطی از هریک دو درم بانگبین
بسرشند شربتی چهار درم **اطریفل شاهتره** خداوند کروخارش دسعه راسود دارد مسهل ضعیف است
اخلاطش هلیله زرد سنا یکی شاهتره ثلث جز فستین رومی یک جز همه بکوبند و کشمکش را کوفته او دیه
مذکوره داخل نموده بسرشند شربت جید یکجو بعضی مردمان شاهتره و سنا یکی از هریک نیم جزو کنند و
بجای فستین یک درم ریوند چینی دو درم حوبت کثیر کند و بکشمش بسرشند و با بست درم طبخ عناب

دو مثقال زیاده کنند مطبوخ غاریقون مسهل ضعف است اسهال بلغم کند صفت آن سنا یکی
گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک پنج درم تربد موصوف از یک مثقال
تا دو مثقال بحسب حدس بسفایج مقشر چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ چهار درم افتیمون چهار درم
افسنتین رومی چهار درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه سه درم جعده سه درم بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کهر
بیخ اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک سه درم تخم کشوث یک درم زرنباد یک درم زنجبیل سنبل الطیب
از هر یک یک درم منقی بست و یک درم سپستان سی دانه انجیر و مسمش از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده
پس شیر خشت بست مثقال ترنجبین بست مثقال گلقند عسل پنج مثقال معجون بنفشه ده مثقال شربت دینار
پنج مثقال دران حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز دارو بلغمی دهند مطبوخ افتیمون مسهل ضعیف است
اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض سوداوی را نافع بود اخلاط آن سنا یکی هفت درم بنفشه دو درم
گل سرخ پنج درم هلیله سیاه چار درم هلیله کابلی هلیله زرد از هر یک چهار درم تربد موصوف افتیمون پنج درم اسطوخودوس
سه درم بسفایج مقشر قنطوریون دقیق شاهتره از هر یک چهار درم رازیانه تخم کاسنی سه درم تخم کرفس دو درم
انیسون پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس بیخ اذخر تخم کشوث از هر یک سه درم عناب سپستان
هر یک بست دانه مسمش پنج دانه اجاص صغار ده دانه کبار ده دانه انجیر سفید زرشک تمرهندی از هر یک
ده دانه جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین ده درم شیر خشت ده درم خمیره بنفشه پانزده درم گلقند پانزده
فلوس خیارشنبر ده درم مدبر حل نموده بنوشند مسهل ضعف است اسهال بلغم کند سنا یکی گل سرخ
بنفشه پوست هلیله زرد و سیاه و هلیله کابلی از هر یک پنج درم تربد موصوف یک مثقال تا دو مثقال بحسب
حدس بسفایج مقشر چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ افتیمون افسنتین رومی از هر یک چهار درم گاوزبان
بادرنجبویه جعده بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کنیر بیخ اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس هر یک سه درم تخم کشوث زرنباد
زنجبیل هر یک یک درم سنبل الطیب یکدرم منقی بست و یکدرم سپستان سی دانه انجیر ده دانه مسمش
ده دانه جوشانیده صاف نموده پس شیر خشت و ترنجبین هر یک بست مثقال گلقند اصل پنج مثقال
معجون بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود سر داروی
بلغمی دهند مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا یکی پنجدرم بیخ شمک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت
درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه

مسهل قویست اسهال بلغم وسودا میکند وهمه بیماریهای بلغم وسوداوی وغلیظ وطعام راسود دارد وابتدای
فرود آمدن آب بازدارد خداوندرا معده وروشکم ورحم راورطیخ سداب سود دارد خاصه اگر سه قیراط جندبیدستر
بروی زیادت کنند واگر چهار قیراط عصاره قثاء الحمار بادی ترکیب کنند وباد آب قیصوم ترکیب نمایند
سود دارد واگر خداوند قوبارا در طبیخ شاهتره داخل کند نیز سود دارد اخلاطش شحم حنظل بست و دو درم
فطراسالیون واسطوخودوس خربق سیاه کماذریوس سقمونیا بلبلاب ازهریک دو اوقیه بصل الفار شوکران
فربیون زعفران صبر خیطیا یا فطراسالیون اشق جاوشیر ازهریک یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج وسنبل از
خربوزه کوهی زراوند مدحرج ازهریک دو درم بانگبین بسرشند چنانکه رسم است شربت چهار مثقال
شاد ریطوس مسهل قویست واین نام ملکی است که درعهد او ساخته اند واز داروها شریف وقدیم است
پیش ازعهد جالینوس ساخته اند هم انواع سوء المزاج راکه از سردی وتری خود سود دارد دو قولنج بکشاید واسهال
بیرنج کند وحیض فرود آرد وفراموشی زائل کند وبرص وجذام واستسقاء راکه از سردی وضعف جگر باشد بازدارد
ودرد معده وجگر وسپرز وکلیه ورحم سود دارد خداوند صرع را یک عدس باآب خهد حل کنند ودربینی چکانند و
خداوند لقوه راهمین سود دارد دو شربت چهار مثقال در طبیخ افتیمون وغاریقون پس ازشش ماه استعمال کنند
اخلاطش صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بست درم زعفران واچینی وج مصطگی روغن بلسان ازهریک
سه درم ریوند چینی یکدرم پیل خیطیا نارومی فتاح اذخر ازهریک دو درم قسط کماذریوس افتیمون ازهریک چهار
درم اسارون سلیخه سقمونیا ازهریک شش درم سنبل سه درم ونیم مرمحاما ازهریک یک درم بانگبین مصفا
بسرشند شربتی ازو چهار درم است **فصل یازدهم** درمطبوخات مسهل مطبوخ فواکه مسهل ضعیف است
اسهال صفرا کند صفت آن سنا یکی هفت درم بنفشه پنجدرم گل سرخ پنجدرم پوست هلیله زرد چهار درم
افسنتین رومی سه درم تخم خیارین سه درم تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر پوست بیخ کاسنی سه درم پوست بیخ زرشک
سه درم عناب بست دانه سپستان سی دانه آلوبخارا ده دانه آلوی سیاه ده دانه مسمش ده دانه تمرهندی
پنج مثقال زرشک ده درم مویز منقی ده درم جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین پنج مثقال شیرخشت خراسانی
پنج مثقال فلوس ده مثقال خیارشنبر روغن بادام چرب کرده معجون بنفشه ده مثقال اضافه نموده بنوشند
واگر قوی تر خواهد سقمونیا مشوی یک دانگ وبیخ ریوند دو دانگ یانیم مثقال هردو یا یکی ازینها زیاده کنند
بحسب حدس ومرض ماده اگر در شربت اوده مثقال شربت دینار زیاده کنند شاید واگر زیاده خواهد سنا یکی

صعد دو درم حل النخ و یک من آب در دیگ بکنند و چهار درم خربق سیاه کوفته بیخته در خرقه دیگر بسته افگنند و
باتش نرم بجوشانند و کف بردارند تا بر دیگ آن نخواهد رسید بعد ازان خرقه افتیمون در افگنند و ساعت
خرقها بسته بمالند تا قوت دارد و بیرون می آید چون تمام قوت باز دهد خرقها از وی بردارند و بیفشارند و
نگاهدارند شربت ازوی بست درم نافع بود **فصل دهم** در ایارجات مسهل اباره و فیقرا مسهل قویست امراض
سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت آن مصطگی زعفران حب بلسان سنبل
اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هریک دو درم صبر سقوطری مثل جمیع مجموعه بکوبند و باهم بیامیزند
و یک مثقال ازان استعمال کنند **ایارهٔ جالینوس** تخم حنظل غاریقون اصل الفار بریان کرده
سقمونیا هریک شانزده درم بسفائج افتیمون مقل ماذریون سلیخه فراسیون هریک سه درم سکبینج زراوند
طویل فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هریک چهار درم بکوبند و مثقال ازین شربتی باشد
ایارهٔ بوغاز مسهل قویست تنقیه بدن از فضلات غلیظ لزجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و جزام و داء الثعلب
و داء الفیل را مفید و اوجاع مفاصل و برص و بهق و هم و دوار و تغیر عقل و وسواس و امراض کلیه و مثانه را
نیک بود صفت آن تخم حنظل پنجدرم اصل الفار بریان کرده و غاریقون و سقمونیا و حاشا و خربق سیاه
تبریزی فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی سکبینج بسفائج جندبیدستر
فطراسالیون زراوند فشتین سنبل حماما زنجبیل حنظیانا اسطوخودوس هریک دو درم افتیمون کماذریون
مقل صبر سقوطری هریک سه درم بکوبند مسهل بسرشند شربتی چهار مثقال باجلابی افتیمون بسفائج و زوفا
پوست بلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس **ایارهٔ روشن** مسهل قویست داء الثعلب را مفید بود
تنقیه بدن از سودا و بلغم کند تخم حنظل کماذریون بست درم صبر سقوطری پنجدرم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر
هریک شش درم فطراسالیون زراوند مرجح فلفل ابیض سلیخه فلفل دارچینی زعفران جعده هریک دو درم
چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال **ایارهٔ شیخ الرئیس** اخراج بلغم و سودا کند و مسهل
قویست خربق سیاه یکدرم تخم حنظل مثقالی صبر پنجدرم ملیح هندی درمی و نیم و غاریقون مثقال حجر ارمنی نیم
مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال فوج حماما اسارون حاشا حب بلسان سعتر تخم گزر
دو قو تخم گذر هریک سه درم گاوزبان ده درم تخم سیاه اصفر نیم تخم فرنجمشک بالنگو اترج نعناع هریک دو درم
افتیمون ورق نیم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه بکار برند **ایارهٔ ارکاغار**

برسر دی کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است **لعوق زوفا** مسهل ضعف است سود مند بود جهت ربو و سرفه کهن و سینه و شش را و اخلاط غلیظ را پاک کند صفت آن ایرسا زوفا خشک از هر یک هشت درم ایرسا نیم کوفته کند و با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید ازو بست بمالند و صاف کنند و نیم من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است **فصل نهم** سکنجبینات مسهل سکنجبین ساده که اسهال صفرا کند و تپ را زائل گرداند و تشنگی ننشاند و بلغم پاک کند و محرور را موافق بود لیکن باه را مضر بود و بالای حریره می خورند جهت تسکین صفرا و مسهل ضعف است ضعف وی بنشاند قند صاف کرده یکمن و سرکه سفید ربع من بر سر آن کنند و نیم من گلاب انداز ند اولی آن بود در دیگ سکنگبین پزند و بقوام آرند و سرکه در اول باید کرد تا چون تمام شود و سرکه تمام نشود **سکنجبین سرکه** اسهال صفرا کند مسهل ضعف است اخلاطش سرکه و انگبین با شکر باندازه سکنگبین ساده بگیرند لیکن گلاب بیشتر کنند مقدار صد درم یا نیم من اگر شکر یک من باشد چهار درم سقمونیا و چهار درم عصاره قثاء الحمار در خرقه کتان بسته در دیگ افگنند هر ساعت بمالند تا بهی شود دو درم تخم بادیان و یکدرم تخم کرفس با آن در افگنند و بقوام آرند پس خرقه و تخمها از دست بردارند شربت یک اوقیه یا گلاب یا با جلاب دو اوقیه برند جلنار دو درم است و در یک شربت یعنی خوراک باید رب دانگی سقمونیا باشد و دانگی عصاره و قثاء الحمار و اگر عصاره و قثاء الحمار نباشد بدل آن بارب هلیله کند و بارب تربد و تخم بادیان و کرفس اصلاح سقمونیا است صفت **سکنگبین** که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنگبین بزوری بسازند لیکن سرکه اسفل کنند و آن آنست که بعسل پرورده باشد و مقدار پنج آثار تخم معصفر پاک کرده بکوبند و طلیت یعنی شیره آن با سرکه و آب بیامیزند و بپزند چنانچه رسم است و در پختن بست درم رب تربد در خرقه بسته در دیگ افگنند و هر ساعت بمالند با خرقه بهی گردد پس بردارند شربت ده درم یا پانزده درم صفت سکنگبین که اسهال کند و خداوند استسقا را سود دارد و اخلاطش خل الخمر ده آثار آب صافی نیم من برگ ماذریون تازه یک اوقیه در سرکه و آب فرو مار کنند یعنی نگاهدارد یک هفته پس بجوشانند با آتش نرم بیالایند و یک من شکر طبرزد بر افگنند و بقوام آرند و اگر بعوض آب گلاب کنند و بیخ آسارا با کمیه عصاره آبی بآن یار کنند سخت لطف شود این جمله ده شربت تمام بود **سکنگبین افتیمون** خداوند ماليخوليا را سود دارد و مسهل ضعف است اخلاط آن افتیمون ی درم در خرقه پوری بندند جداگانه بسفایج کوفته سی درم در خرقه پوری نیز بندند و یک من شکر و

تمرهندی بست درم زرد آلو خشک سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه نیم کوفته هر یک سه درم در طرف کنند
و آب بر آن ریزند و در آفتاب نهند و شب را بجای گرم باید داشت بعد از سه روز چهل دام نبات با تخمین
بیاشامند **فصل هفتم** در سفوفات مسهل و سردار وصفت سردار وی صفرا مسهل قوی ست سقمونیا
یک دانگ و نیم ریوند چینی دو دانگ یا نیم مثقال بر سر مطبوخ فواکه انداخته بنوشند سردار و بلغمی که در مطبوخ تربد
اضافه کنند مسهل قویست صفت آن تربد نیم مثقال غاریقون ملح هندی دو دانگ ریوند چینی دو دانگ سقمونیا دو دانگ
سردار و سودا که با مطبوخ افتیمون دهند مسهل قویست صفت آن غاریقون نیم درم تربد مثقال ملح هندی دو دانگ
سقمونیا یک دانگ و نصف **سفوف بلغم** صفت آن تربد سه درم شکر سه درم یک و نیم درم از سفوف
بوقت سحر با آب گرم بنوشند تمام خلط بلغم بیرون آرد و اشتها پیدا کند ایضاً بیخ حنظل همبرین طریق بخورند
سقمونیا که درد جگر و تهیج برد مسهل میانه است اخلاطش گل سرخ هشت درم زرشک پنجدرم سنبل مصطگی
عصاره غافث هفتین رطبی ریوند چینی از هر یک دو درم فقاح اذخر اسارون رب السوس دو درم با
سکنگبین بخورند **سفوف** که طبع فرود آرد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون آرد و بر سیر گرسنگی
خوردن روا بود مسهل ضعیف ست اخلاط آن مصطگی یکجو شکر دو جو شربت چهار درم و اگر شربت پیوسته
بخورد تن پاک شود **سفوف** که معده را سود دارد و گرم خورد و در آزار رود و پاک کند اخلاطش هلیله کابلی
آمله پاک کرده برنگ کابلی از هر یک ده درم تربد سفید کوفته بیخته سی درم فانید همه دارو با شربتی دو درم
سفوف که بمار الجبن دهند خداوند آماس جگر را که از گرمی بود و سود دارد اخلاطش هلیله زرد ده درم
تخم کسنبه تخم کشوث تخم خیارباد رنگ از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی از هر یک یک درم سقمونیا
نیم درم و این یک شربت است **فصل هشتم** در لعوقات مسهل لعوق خیارشنبر ذات الریه
و ذات الجنب را سود دارد اخلاطش فلوس خیارشنبر پنجاه درم در اندک آب گرم حل کنند و بیالایند کتیرا
پنج درم صمغ پنجدرم سوده با قلاده درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سوده بدان بسرشند و مقداری
روغن بچکانند و بربندند و بسرشند تا روغن در وی آمیخته شود بکار دارند **لعوق سپستان مسهل**
ضعف است جهت جوب حلق و سرفه و ذات الریه و ذات الصدر سود مند بود اخلاط آن سپستان
فربه بست عدد مویز طائفی بمیانه چهل درم فلوس خیارشنبر ده مثقال فرنج مشک نیم کوفته چهل درم مجموعه را
در شش رطل آب بپزند تا دو رطل بماند بعد ازان از دست بمالند و صاف کنند و نیم من قند سفید

مسهل قوی است هر آماسی و خنازیر نوعی که باشد ببرد بگیرند سنبل سلیخه حب بلسان اسارون مصطگی از هر یک
زعفران از هر یک یک درم صبر شاهتره دو درم اسطوخودوس شیح حنظل از هر یک پنج درم ملخ نقطی دو درم
حب کنند چنانچه رسم است شربت دو درم وهم باشه حب **ابن الحارث** تنهای بلغمی را ببرد و همه رد بلغمی را
ببرد مربق سفید و سیاه از موده اند بسه شربت زائل کننده است بگیرند هلیله سیاه بلیله زرد صبر انزروت مقل
سکبینج شیح حنظل از هر یک پنج درم خردل سفر پارسی شونیز زیره کرمانی نمک سنگ علک رومی از هر یک یک جز
مقل و سکبینج را در آب حل کنند باقیات در طاس روغن دار و های خشک را بکوبند و بدان بسرشند و
جهاکنند همچون بیل هر بامداد یک مثقال بخورند و طعام زیر باج خورند حب **بهرامی** استسقا لحمی را سود
دارد صبر دوازده درم افتیمون شش درم تمونیا چهار درم سنبل سلیخه تربد مصطگی از هر یک دو درم زعفران
یک درم غاریقون سه درم حماما نیم درم شربت سه درم **فصل ششم** در نقوعات مسهل طریق نقوع
آنست که شب ادویه را بخیسانند باین طریق که در روز نیکوب کنند و بنهار ادقیق نمایند و تمام بگذارند
صبح مالیده و صاف نموده شربتی مثل تربخبین یا شیر خشت دران حل کرده باز صاف نموده بیاشامند
نقوع که صفرا و بتهای را دفع نماید بگیرند تمر هندی یک اوقیه مویز منقی یک اوقیه سنا یکی نصف اوقیه
بخیسانند همه را در یک و نیم رطل آب و صاف نموده دو اوقیه شکر در آن حل کنند باز صاف نموده
بیاشامند **نقوع** صداع سودا وی را مفید بود افسنتین دو درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با
سه رطل آب گرم در ظرفی و روز در آفتاب نهند و بشب جای گرم بعد از سه روز صافی کنند یا بست درم
یا ده درم روغن بادام بنوشند **نقوع نوعدیگر** مسهل ضعف است مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید
بود و پوست بلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هر یک بست عدد سپستان سی عدد تمر هندی
بست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم تربخبین ده درم بسه رطل آب گرم
شبانروز بخیسانند و رطلی ازان بیاشامند **نقوع فواکه** مسهل صفرا بود آلو سیاه گتنی هر یک بست عدد تربخبین
و نبات هر یک ده درم در یک من آب بجوشانند و بکار برند **نقوع** که او را ربول و طمث کند تخم خربوزه
کوفته هفتد درم تخم کرفس انیسون را زیانه هر یک دو درم نیم بکوبند با سه رطل آب در ظرفی کنند سه روز در
آفتاب دارند چهل درم ازان بیاشامند **نقوع دیگر** مسهل ضعف است صفت امراض بقاء
حادّه را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه طالفی بست درم

حب افتیمون مسهل سودا بود و قویست افتیمون دو درم غاریقون تر بدخراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هریک درمی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد حب
افادیه مسهل ضعیف است قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل و از
فلفل نارمشک مصطگی هریک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند و بمقدار نخود
و هرچی ازان دستی اسهال کند حب بخشوی مسهل قویست اسهال صفرا و بلغم بآسانی کند افتیمون لیله
زرد از هریک دو درم سقمونیا نمک هندی از هریک یک درم زعفران نیم درم صبر دو درم حب کنند شربت دو
درم و نیم حب اثنین یعنی بوی دهنده مسهل قویست ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون باد یک
عصاره قثاء الحمار از هریک پنج درم فرفیون ده درم جندبیدستر پیل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خاکسیر
خردل از هریک یک درم صمغها را بآب گرفش حل کنند و داروها بسرشند و حب کنند شربت سه درم
حب لقط خداوند لقوه و نقرس و قولنج و بیماریهای بلغمی را سود دارد و بادها بشکند مسهل قویست بگیرند
بلیله زرد شحم حنظل ماهیزهره هزار اسفند جندبیدستر انزروت مقل اشق سکبینج جاوشیر صمغ سداب لقط سفید
از هریک پنج درم صمغها را بنقط حل کنند شربت دو درم باب گرم حب فرفیون مسهل قوی است
خداوند استرخا و فالج را سود دارد و رطوبتها خام که باعصاب فرود آمده باشد بیرون آرد بگیرند غاریقون
شحم حنظل فرفیون سکبینج مقل از هریک یک درم صبر دو درم حب سکبینج مسهل قوی است خداوند
دادزانو و درد درک و پهن گاه را سود دارد بگیرند تخم گرفش هزار اسفند از هریک یک درم سکبینج مقل
از هریک دو درم ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل غاریقون از هریک یک درم شربتی ازان دو درم
حب زبل مسهل ضعیف است قولنج را زود بگشاید زبل الذیب چهار و نیم درم تربد پنج درم تخم گرفش
انیسون از هریک سه درم شربتی سه درم حب غاریقون مسهل قوی است سودها بگشاید خداوند
استسقاء و بیماریهای جگر را سود دارد بگیرند افتیمون صبر از هریک شش درم غاریقون چهار درم سقمونیا
سه درم فطراسالیون انیسون سالیوس تخم گرفش دو قوا از هریک دو درم شربت از دو درم تا سه درم
حب مقل مسهل ضعیف است خداوند بواسیر و شقاق را طبع نرم کند و محرور را موافق بود بگیرند بلیله کابلی
بست درم مقل ده درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر را بآب بشویند بپزند تا آب سرخ شود و انجیر بکوبند
بیالایند و مقل و کتیرا در آن حل کنند و بدان بسرشند حب کنند شربت هر حب دو درم حب واصلی

مسہل حسود ابودلاجورد مغسول یک درم صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم ملح ہندی نیم مثقال
ریوند چینی نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ شحم حنظل نیم درم ہلیلہ سیاہ دو دانگ مصطگی یک دانگ
زنجبیل یک دانگ بنفشہ یک دانگ مقل ازرق یک دانگ کوفتہ بیختہ بآب شاہترہ معجون کنند
و بنوشند سحر را بآب رازیانہ نیز و شکر و صبح بر بالای آن مطبوخ افتیمون بنوشند جہت بدرقہ حب
شیطرج مسہل قویست اوجاع مفاصل و لقوہ و فالج را مفید بود و طمث بکشاید تربدہ درم صبر سقوطری
بست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج وج ہر یک دو درم فلفل دراز فلفل عقرقرحا ہر یک درمی خانیند چہار درم
بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی سہ درم باشد حب ایارج مسہل قویست تنقیہ دماغ کند از بلغم و
اخلاط غلیظہ وجع وسکتہ و سل و غشاء را مفید بود صفت آن ایارج فیقرا تربد حب النیل ہر یک درمی
غاریقون ایسون ہر یک نیم درم شحم حنظل نمک ہندی ہر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانہ بسرشند
این یک شربت باشد حب ایارہ علت سر و معدہ را مفید بود ایارہ فیقرا شش درم ہلیلہ زرد
چہار درم نمک ہندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفش بسرشند شربتی دو و نیم درم باشد حب ذہب
مسہل قویست اوجاع مادہ را و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر سقوطری ہشت درم پوست
ہلیلہ زرد دہ درم گل سرخ پنجدرم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران ہر یک سہ درم بکوبند و بآب قروع بسرشند
شربتی دو درم باشد حب شبیار رومی گر حب سقوطری سہ درم تربد مصطگی پوست ہلیلہ زرد ورق گل
ہر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب صبر مسہل قویست اوجاع نقرس و مفاصل
و فالج و لقوہ را مفید بود تنقیہ دماغ کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تربد یک درم حب النیل غاریقون ایسون
ہر یک نیم درم شحم حنظل ملح ہندی ہر یک دانگی و نیم مقل صعتر کتیرا ہر یک دانگی بآب کرفش حب سازند
حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود ہلیلہ زرد کابلی ہر یک
پنجدرم تربد ہفت صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون ہر یک سہ درم شحم حنظل
یک درم قرنفل بود نہ ہر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند شربتی سہ درم باشد
حب اصطخیقون مسہل قویست صداع بارد را مفید بود تنقیہ دماغ کند از بلغم ہلیلہ کابلی شش درم
آملہ اسطخیقون غاریقون سقمونیا ہر یک سہ درم افتیمون پنجدرم ایارہ فیقرا و تربد ہر یک ہفت درم
قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون ایسون دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد

از روها از روی گل و نمک و انگشت و مانند آن ببرد و خاوند در سر را سود و مسهل قویست اخلاط ملش
ایارج فیقرا دوازده درم هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک دو درم ملخ نفطی دو درم بانگبین مصفی بسرشند
شربت سه درم تا چهار درم ملخ بود نه معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد مسهل میانه است
صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک دو دانگ اسطوخودوس تربد هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج مثقال معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود مسهل قویست سقمونیا
یک مثقال تربد ده مثقال خربق اقاقیا زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل از هر یک درمی شکر
ده مثقال مجموعه بکوبند بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون مسهل قویست تربد بست درم بنفشه
ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه و انیسون مصطگی هر یک دو درم و نیم رب السوس هفت درم
روغن بادام بست درم ادویه را بکوبند و بعسل فانیذ بسرشند شربتی پنجدرم معجون سورنجان
نقرس و مفاصل عرق النسا را مفید است مسهل میانه است صفت آن سورنجان سفید شش درم
بوزیدان ماهیترج پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم افتیمون
رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی صعتر هر یک درمی و نیم ورق گل گشنیز خشک محمودهٔ زنجبیل هر یک
سه درم تربد پنجدرم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی از هر یک درم تا پنج درم باشد.

فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون ماده در دماغ باشد اگر برای آن حب سازند باید که حب بزرگ
بسازند تا دیر در معده بماند و اگر در ماده در بند و گشاده اطراف باشد حب کوچک سازند تا زود حل شود
و باطراف برسد حب ریوند مسهل صفراست مسهل ضعیف صفت آن سقمونیا دو دانگ ریوند نیم مثقال
گل سرخ یک دانگ بنفشه یک دانگ صبر ده دانگ مصطگی یک دانگ رازیانه یک دانگ کوفته بیخته بعرق
بید حب سازند و عرق از بید مشک بگیرند و آن خوشبو مقوی قلب و مسکن حرارت است و از بید نیز بگیرند
که برگهای تازه ازان برمی آید و آن مسهل مثل مهار باشد و آنرا البشیر از گفت بید میگویند آن دافع صفراء
تنهاست و سحر بخورند و بر بالای او مطبوخ فواک بنوشند مسهل قویست حب شبیار که دفع و مسهل
بلغم بود صبر سقوطری یک درم تربد نیم درم ریوند چینی دو دانگ سقمونیا یک دانگ غاریقون دو دانگ شحم
حنظل یک دانگ مقل ازرق یک دانگ گل سرخ یک دانگ زنجبیل رازیانه یک دانگ کوفته بیخته بآب رازیانه
سرشته حب سازند و بعد از عشا بنوشند و بخوابند و صبح مطبوخ تربد بنوشند مسهل قویست حب لاجورد

فالج ولقوه وقولنج بلغمی وریحی وتشنج واسترخاء اعصاب راسود دارد وفضلهاکه در گرده ومثانه بود فرو دارد
وحیض بگشاید ومسهل قویست اخلاطش غاریقون واسارون قردمانا تخم سداب فرفیون فوه کهندی مجیطه
گویند زوفا خشک ازهریک یک اوقیه قنطوریون دقیق هشت اوقیه حنظل یا نارومی شش اوقیه حاشا
تخم کرفس ازهریک دو اوقیه سلیخه قسط ازهریک سه اوقیه زراوند طویل واصل عرطف ازهریک دو اوقیه
نانخواه قرنفل هریک دو اوقیه سنبل الطیب بودنه کوهی فطراسالیون کماذریوس اسقوریون ازهریک
هشت اوقیه همه رابکوبند وبیزند وبانگبین مصفا بسرشند ودرایام ربیع بکار برند شربت ازهریک یک مثقال
هشت یاده درم دواء المسک طبخ رطوبت معده رابردارد واماس جنجره وتنگی نفس وخفقان سوداوی
راسود دارد ومسهل میانه است اخلاطش افسنطین رومی صبر سقوطری ازهریک هشت درم ریوند چینی هشت
درم نانخواه زعفران تخم کرفش ازهریک چهار درم جندبیدستر یکدرم ونیم مشک یکدام باعسل بسرشند

معجون فلاسفه قولنج رابگشاید اخلاطش خربق اقرقرحا ساوج هندی فاغل دراز پیپل زنجبیل هلیله کابلی آمله
قرنفل ازهریک یک مثقال تخم کرفش سنبل زعفران مصطگی ازهریک نیم مثقال تربد ده مثقال سقمونیا ده مثقال
بانگبین مصفا بسرشند شربت دو درم **معجون سکبینج** همه انواع صعب رابگشاید وباطل کند مسهل قویست
اخلاطش سکبینج جندبیدستر تخم کرفش سقمونیا نیم جزو سقمونیا رابروغن بادام بسایند وسکبینج در انگبین حل
کنند وسقمونیا سوده مذکوره رابآن بسایند درهاون تاهموار شود پس دارو باخشک بدان بسرشند شربت
ازسه درم ست تاسه مثقال **معجون لوزی** صفراوبلغم اسهال کند بگیرند سقمونیا ده درم مغز تخم معصفر ده درم
بادام شیرین پنجدرم شکر طبرزد بست پنجدرم زعفران یک درم شربت یک مثقال **معجون الفی** معده راسود دارد
وعلتهای وزدن راپاک کند آواز صافی سازد وادرار بول کند خداوند درد سپرز راسود دارد مسهل ضعیف
است اخلاطش مویز دانه بیرون کرده بست وپنج درم زعفران سلیخه سنبل دارچینی دار شیشعان از
هریک یک درم فصب الزریره مفاح الاذخر علک البطم مقل هلیله زرد ازهریک دو درم ونیم مروچهار
درم انگبین مصفا شانزده درم مقل رابشراب صافی بمضیج کهقسمی ازشراب مثلث است حل کند ومویز
دانه بیرون کند یک روز پس بکوبند وهمه بسرشند شربت ازجهت سینه وعلت دم زدن یک درم با
شربت زوفا وازجهت معده وجگر سپرز باآب گرم وور بعضی نسخها دار شیشعان نیست وعلک البطم
چهار درم است باسکنگبین وازجهت وجع مضرت زهرها باشراب گرم دهند بالملا العسل **معجون فقیرا**

حمام لذت یابد و یا بسه پدید آید علامت عدم نقاهت بود و بعد از حصول تنقیه طعامی و شرابی که در آن حدتی و حراقتی و طعمی سخت غالب باشد از شیرینی و تلخی و شورین و تلخی نخورند و انچه سخت سرد تر کننده باشد هم نخورند و انچه بخاصیت صیفی در درجه سوم و چهارم باشد تلخی بخورند و انچه سرد کننده شیر بخورد و اکتفا نمایند بقوی سریع الهضم که معتاد آن باشد **فصل سوم** در آمیختن داروها مسهل و انچه صدد قیقه است که بکار باید داشت اول آمیختن دارو خوشبو بقوی دل با دارو مسهل تا دفع مضرت دارو کند و مسهل را یاری نماید تا دارو مسهل بدو داخل شکند بواسطه آنکه مسهل را باز دارد سوم آنکه دارو مسهل سخت شیرین بسازد از بهر آنکه معده آن را بسبب شیرین غذا خود سازد چهارم آنکه داروها با یکدیگر آمیزند و مسهل کیکی قوی باشد و دوم ضعیف بیامیزند بواسطه آنکه دارو قوت دارو ضعف را بشکند تا آنکه داروی ترقوی کار خود را تمام کند و قدری ضعف دیر روز عمل در آید و محنت در آرد کشد و ضعف پیدا میشود پنجم داروی مسهل را با داروی که قوت او زیاده کند داخل میکنند چنانچه باتریاق جمیل اضافه می نمایند ششم داروی موافق را با داروها معصر ترکیب بکنند بواسطه آنکه داروی قابض بعصر هلیله راه میکند و تریاق خون ابو خلط را بلغزاند هفتم آنکه بواسطه دارو بکار برند تا ضرر باز دارد دو هشتم دارو با که اندر مطبوخ گداخته شود و تلف نماید مقدار شربت از وی باید داد چون نمک هندی و صمغها و دارو که آن را ثقل باشد بوزن او مضاعف کنند چنانچه شربت هلیله دو درم است در مطبوخ شش درم میکنند مثلاً تربد اگر درجه کنم نیم درم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند دو درم باید کرد دهم آنکه سر داروا گر ترکیب خواهند کرد با چهار وزن او از نطاست او که تنها بدهند کمتر باید داد مثلاً ترکیبی که از تربد و غاریقون هلیله و صبر ترکیب کنند و اگر تربد تنها بود غایت او دو درم است و هلیله چهار درم و غاریقون یک مثقال و صبر ترکیب کنند و اگر تربد دو درم چون ترکیب کنند هلیله یکدرم تربد چهار دانگ غاریقون نیم درم صبر چهار دانگ داروها بدین قیاس تا از هر یک شربت مفصل ساخته شود **فصل چهارم** در ذکر معاجین کلیه طریق ساختن آنست که چون از چند دارو بسیاری از هر یکی شربتی تمام باید گرفت و در هم آمیخت چنانچه ترکیبی که از سه دارو مسهل ترکیب کرده باشد همین عدد او ثلث درم باشد باید داد و علی هذا القیاس همین عدد عبارت است از نیم دام چنانچه دو نصف و سه ثلث و چهار را ربع و پنج را خمس و شش را مسدس و هفت را مسبع و هشت را ثمن و نه را تسع و ده را عشر معجون مفرس خداوند نقرس و اوجاع مفاصل و اوجاع کلیه و معده و قروح امعاء را سود دارد و با دها بشکند و خداوند استسقاء دیرقان را و دوار را سود دارد و اوجاع نقرس و مفاصل مخصوص است

آنکه می گذارد خلط را و نرم میکند و لصوقت می سازد صلابت را و تحلیل میکند خلط را و معتدل می سازد
بدن را بدفع خلط و خروج آن خلط باسانی چنانچه جاری میشود از ان مسهل آنکه یک روزه دارو دوا را و آش
نماید طرخون را با ورق عناب بهت تخدیر ورق باشرف و تبخ در دهن دارد کسیکه ترسد از رائحه آن بندد
منخرین را تا بوی خوش بوید وقت تناول کسی که ترسد از قی به بندد اطراف را قابضات مقوی معده
و کبد کالرمان ریباس و التفاع و السفرجل فائده جهت یاری مسهل باب گرم بخورد و قدری که حل کند حب را
باب به او چون لعابات و مرق چون مسهل کار کند آنها را اندک گرم خورند تا کار کند و چون در مسهل خورد
پیچش شکم باشد پس آب بخورند و قدری چند برود غذا بعد اسهال و قی لذیذ چه ابجوهر حسن الکیموس چون
پخوزه بعرغ گنم بخورد از معتاد چهت آنکه اعضا غالب است جذب می کند بقوت مثل غذا زیاده از معتاد
قی شود اگر بقدر میل بخورد بر معده گران می شود درین صورت جاذب بادی شود بسده و آن امری صعب
خطر است بعد جلاب طعام را شکم سیر نخورند و چون کسی مسهل خورده و اسهال دافع نشد اگر ممکن است سکنجبین
قبل بهتر والا نه حرکت دهند با کل قوابض مثل سفرجل یا بحقنه نرم یا شیاف مسهله مثله جمع مسهلین در یک روز
خطر است و چون کسی مسهل خورده چه اگر کسی را مسهلی داده عمل نکرد در همه روز خواهد که مسهل دیگر دهد هیهات
و این کلیه است **فصل دوم** در شرائط و مراعات ترکیب مسهله باید که در ترکیب مسهلات مراعات تقویت
دل و فم معده و جگر کند بمعاجین منعشات و مقویات و انچه قوی بود مصلحات او نیز داخل کنند تا لختی قوت آن
بشکند و استعمال مسهل در وقتی باید که هضم طعام شده باشد و اشتهاء طعام دیگر نشده تا قوت بشکند و طبع
کلی بتدبیر دوا مشغول شود و مردم ضعیف ترکیب و ضعیف معده و گرم مزاج را چون مسهل احتیاج افتد بیک
ساعت قبل از مسهل غذا لطیف خشک مسکن صفرا باید خورد چون کشک آب با آب انارین و بعد از مسهل طعام
نمکدار کمتر خورند و معده و نشست گاه را گرم دارند موجب حذر باشد مگر انجا که معده گرم باشد و تاب نیاورد
آنگاه غذای لطیف مسکن عطش اندرقها مناسب جائز است قبل ازین دو هیچ نباید خورد مگر وقتی که مایوس
نشوند و قطع عمل کنند از شراب اگر مطلوب بود مختار اندر آب سرد گاهی تقویت دهد چنانچه از ترتیب کلی مگر چون
اندک تجرع و هر نوبتی و مجلسی اجابت کنند و گاه بگاه احتیاج به تسکین مفرده بود چاره نباشد باحتیاج باید خورد و
تجرع آب گرم مسهل را یاری دهد و جهت تشنگی عرق بید مشک کبلین است دادن نافع آید و حواب مسهل را قوت
و یاری دهد قوت بلین را بشکند و بعد از مسهل در پی حمام هم باید رفت تا بعرق باقی فضلات دفع شود و اگر

از چهل روز گذشت بهر وقتی که طبیب خواهد و مناسب حدس خود داند ملین و مسهل بدهد مسهلی و ملینی
که در تپها مناسب است خیرخشت و ترنجبین و گلقند و خمیره بنفشه و شربت بنفشه و قرص بنفشه و جوشانده
که سنا یکی دران باشد گلسرخ مناسب است و مسهلات و ملینات آن بمنضجات داخل کنند و در
غب خالص و غیر غب خالص و اشربه هیچ شربتی بهتر از آب انار این مستحکم نیست و گاه در آب کشک که آب جو
باشد محمود داخل میکنند و در تپهای بلغمی تر بدو زنجبیل و حب سبیار بسیار مناسب است و در تپ سوداوی
هیچ چیز بهتر از سنا یکی و افیون و لاجورد نیست و در جوشانده مسهل صفرا چون تخم کاسنی و بادیان و گل سرخ
و هلیلجات مناسب بود و در تپ سوداوی دوا المسک تلخ بسیار مناسب بود و در تپ موی بعد از فصد
مسهل دهند بهتر از آب تر بدو شیر خشت نیست و اگر ضرور شود یک نخود محمود مشوی دران داخل کرده بدهند
و شیاف از نمک و بوم و شکر سرخ سازند و اگر خواهد قوی تر شود سنا یکی داخل کنند و در شیاف روغن
گل سرخ در شکم او بمالند **فصل ششم** در ادوار جلاب بحوامل که در حوامل طبیب محتاج به مسهل شود دوا
چیزها نرم و ملین بدهند مثل بنفشه و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و معجون بنفشه و اگر ماده ازین محتاج شود هیچ
چیز مناسب تر از فلوس خیارشنبر نیست که ضرر ندارد و بآسانی و بی پیچش شکم را فرو آرد و در ادویه حوامل البته
موی داخل کنند که مایا نخاصیت نفع دارد و مسهل است و بهر وجه ملین بجامله مناسبت تمام دارد و مقهار چرب
نیز نافع است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت و مرکبات آن بر هشت
فصل ست **فصل اول** در قانون ترکیب ادویه مسهله در مقدار شربت آن چون حاجت مندی اطبا
بدوای مرکب بجهت آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوب ست بخوبی بوده باشد که دوای
مفردی دران وقت یافته نشود که تدارک آن تواند نمود ناچار آن دوا را بدیگر مرکب سازند تا مطلوب بحصول
پیوندد و ترکیب آن ست که از هر کدام ازان ادویه شربت تمام گیرند و مخلوط سازند و همین عدد ادویه
بکار برند مثلاً دوا مرکب از صبر و حنظل و غاریقون کردند بدین صفت صبر دو درم سقمونیا یک درم حنظل
نیم درم غاریقون یک درم که مجموعه چهار و نیم درم شد که نهمی آن مخرج ربع باشد یک درم و هشتم حصه درم ست
مقدار شربت بود یا آنکه ربع شربت مفرده مذکوره که مطلوب ست بگیرند بدین طریق صبر نیم درم سقمونیا
ربع درم حنظل هشتم حصه غاریقون درم مصلحات درهم کرده اماده سازد یا حب کنند و بدهد این شربت ست
که گفته بقراط و جالینوس که حمام پیش از دوا مسهل واجب ست بیک روز تا دو روز یا سه روز هم بوا سطه

ام العلاج اگر محتاج شوند در بنگی و شرابی را خوردن بنگ بوقت دیگر اندازند و آن بنگ را بروغن بادام چرب کرده
بخورند و یا روغن گاو تا یبوست و قبض او را دفع کند و در شراب آب یا عرق بید مشک یا گلاب آمیخته
ضروح نموده بخورند در بلغمی و سوداوی خود شراب تنها بر اسه منضج است و در شرابی معتاد شراب را کمتر کنند و اگر
کم کردن ممکن نباشد بشرط آنکه در ایام منضج میان روز یک پیاله که بوزن یک رطل باشد بنوشند و همچنین میان
شب این در شراب انگور نیست اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری بیامیزند و عرق را با گلاب یا با آب نرم کنند
و اگر دماغ مخمر باشد بقدری که تواند کرد کند اما در افیون اگر آن شخص افیون یکبار نخورده آنجا بسیار سهل و آسان است
و همچنین در آن کسانیکه دو بار میخورند بواسطه آنکه وقت را بگردانند و در آنکه افیون سه بار میخورند بسیار مشکل است
مگر آنکه بخفته نرم علاج کنند و در افیون مصلحات منضجات داخل کنند یا مقویات قلب و معده مثل زعفران و تخم
کرفس و ریوند چینی و مصطگی و قرنفل مثل این ترکیب فلونیا که مسهل در کتاب قرابادین یحیی مذکور است و در کتاب
دیگر ندیده شد آن فلونیا مسهل بدهند چون مسهل مثل دواء المسک است تلخ ایارجات و حبها بخورد و قت
افیون بگردانند چندانکه ضعف آرد بلکه همچنین که سه چهار دست برآید افیون بخورد تا ضعف نیارد و بسه چهار
دفع مواد نماید و برای نرمی شکم افیون بهتر ازده دانه انجیر است که دو قاشق عسل را شربت کرده در آن
بخیسانیده باشند **فصل چهارم** در دادن جلاب بمردمی که زخمی باشد اگر زخم بر سر باشد و حاجت بمسهل بود هیچ
علاجی بهتر او را از خفته نیست و شیاف نیست و اگر زخم در شکم و پشت باشد آنجا مسهل دادن سخت دشوار است
مگر محتاج سخت باشد ضرور شود آنجا جز ملینات علاج نیست و طلاهای که بمسهل باشد بسیار است و
اگر زخم در اعضای اسافیل باشد او را مسهلات نرم جویند و آنجا ترس نمیباشد در وقتیکه مسهل بزخمی دهند
از مقویات دل و دماغ و جگر البته غافل نباشند و اگر در آن روز دارو با روغن بر زخم بمالند مقوی در آن روغن
دارو داخل کنند و برفاده محکم بندند و بهترین علاج در آن اطعمه لطیف است و کمتر از معتاد خورده باشند که اخلاط
در آنجا تبدیل تا تحلل که غذاست خرج شود و حاجت مسهل نباشد **فصل پنجم** در دادن جلاب بمردمی
که تب دارد اگر به نرم کردن شکم و دادن جلاب محتاج شوند روز بحران را پیدا کنند و بهیچ وجه روز بحران را
مسهل و تلین ندهند و غیر بروز بحران در تپها مناسب اینست شربت بنفشه و قرص بنفشه تلین و جوشانده خیسانده
بنفشه در تپها بلغمی جوشانیده که دافع بلغم باشد غیر روز بحران بدهند و در آن روزها که مسهل ندهند روز چهارم
و گاه سوم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بست یکم تا چهل روز بحران پیدا کنند چون امراض

باشد گوارش عود کند مسهل است صفت آن رب سیب سه درم تربد یک درم وتیم سقمونیا مشوی نیم درم مصطگی نیم درم عود خام نیم درم جمله سه شربت باشد طبع نرم کند ومعده را قوت دهد ناطف مسهل وآن حلوا ایست صفت آن ترنگبین گداخته وپالوده بقوام آورده نیم من سقمونیا مشوی یک مثقال اندر پاتیله آتش نرم ناطف کنند وسفیده بیضه مرغ نیز افگنند چنانچه رسم است مقدار یک اوقیه شیرینی نیک باشد دیگر ترنگبین بگلاب وآب آبی گذارند واگر ترشی خواهند آب غوره گذارند مطبوخی مسهل خداوندنرله راسود دارد بنفشه خشک پنجدرم بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته ده درم در یک من آب تر کنند یک شب پس بآتش نرم بجوشانند تا به نیمه آید بست درم ترنگبین در وی حل کنند وبپالایند یک شربت باشد صفت مسهل که تندرستی از بهر نگاهداشتن تندرستی هر وقتی که شاید نگاهدارد صفت آن صمغ حب الخضرا که آن را علک البطم گویند از صمغ مقدار یکدرم یا دو درم ویا مقدار دو دانگ یا چهار دانگ یا چهار دانگ سقمونیا بیامیزند بخورند طبع اجابت کند مسهل تندرست که تندرستی را نگاهدارد مغز تخم معصفر چهار درم انیسون نیم درم مغز بادام چهار درم بکوبند وبانگبین بسرشند مسهل مصطگی لطیف صفت آن مصطگی یک مثقال شکر دو مثقال هر دو را برابر بسایند وقت خواب باب سرد بخورند وبخسپند طبع نرم کند ومعده را سود دارد دیگر پیش از طعام ده دانه انجیر خشک بخورند طبع نرم کند معده سود دارد محمد بن زکریا گوید چاب نیم برشت پیش از طعام بخورند طبع نرم کند وآشامیدن روغن ثقل خشک اخراج کند

فصل دوم در دادن جلاب کودکان وپیران بدانکه داروی کار چنانکه بکودکان نتوان داد همچنین به پیران نیز نمیتوان داد لیکن اگر معده بدان محتاج شود وضرور گردد شربت های تلیین دهند واگر بدان کار تمام نشود شربتهای مسهل که قوی نباشد بدهند حب مسهل که قوی نباشد اما ایارجات مناسب است ودر کودکان اول اگر تواند شیاف وقبل طبع را نرم کند وهمچنین در پیران وگاه بطلاها مسهل علاج کند بهترین ودر پیران علاج حقنه است بواسطهٔ آنکه ضعف وبیهوشی نمی آرد وکودکان را شیر خشت وترنجبین وخیارشنبر مناسب است وهمچنین در پیران ودر اطفال ریوند چینی وغاریقون مناسبت تمام دارد واز مرکبات جهت کودکان قرص طباشیر نرم وخمیره بنفشه ومعجون بنفشه ولعوق بنفشه ولعوق خیارشنبر مناسب است ودر پیران ایارجات خون ایارج جالینوس وایارج فیقرا ودوار المسک تلخ وایارج روفس مناسب بود اما شربت کمتر دهد ودر پیران بهترین داروانجیر است که بقرطم کوفته بخوردن دهد

فصل سوم در جلاب دادن کسانیکه عادت بخوردن کیف دارند چون افیون وشراب وبنگ

سقمونیا در کشکاب حل کنند استفراغ کند لیکن پس ستوده نباشد مگر ضرور شود بکار دارد و گاهی بجلاب یعنی
قند سقمونیا را دهند بدانکه اهل تنعم و کسانی را که از دارو گریزان بود علاج دوا با لغذا باید کرد و بکم خوردن و
بطلای و بشیاف اسهال باید کرد و بعد او دارو خوردن که کراهیت داشته باشد سداب پودنه و کرفس و به
و گل خراسانی هر کدام که باشد بسر که و گلاب چکانیده می بویند و اگر از پیش کشتن این نباشد بازو با به بندد و
چیزی قابض چون آبی با گل سورو حب را اندر جلاب گلاب دارد که قوام او سخت باشد پیچیده فرو برد همچنین با
عسل اگر محره را باشد رایت دهند و آنچنان باشد که دوغ ترش در جا خشک نهند در یکشب با مداد آب زرد صافی
بر سر او آمده باشد و غلیظ راست شده آن آب رائب است و او تسکین حرارت کند و اگر پیشتر خورد شود طبع
اجابت کند اگر اندکی سقمونیا اندروی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب رود آلو خشک یا در آب تمر هندی یا در خل آب لویا در
آب انار و یا در جلاب حل کنند روا باشد صفت داروی که کراهیت ندارد آلو بیارند و یک سیب اندر جلابی
نهند که در وی سقمونیا موافق شربت وحدس طبیعت حل کرده باشد با مداد آن جلاب بخورند و از آن آلو تر دو آنچند
چند بکار دارند طبع اجابت کند و هیچ کراهیت طعم از و نداشته باشد صفت داروی تر بد که کراهیت ندارد تر بد
نیم گرفته یک شربت اندر صد دام آب بجوشانید چون به پنجاه رسد اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در افگنند
تا شیرین شود پس آبی یا سیب پاره کرده اندرو نقش نهند یکشب و با مداد آبی بشیره قند زده بخورد صفرا و
رطوبت لختی استفراغ کند آب انار شیرین و ترش را که با طعم او را کوفته باشند افشرده و شکر در و اندکی حل کنند
مسهلی لطیف است لیکن کسی را که اندر حلق و سینه دشتی باشد نشاید مسهلی لطیف که تن را گرم نکند و شهوت را ساقط
نکند صفت آن سقمونیا یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از یک پنج درم رب السوس یک دانگ سرنجبین سه
مثقال سرنجبین است دواء قیه سقمونیا با مغز تخم ها یکجا سوده و آب آبی ترش صافی درین سرنجبین کند چنانکه او را
بنوشد و با نقش نرم بجوشاند و بقوام عسلی بشود و همچنان سقمونیا در وی حل کنند و بسرشند این جمله دوازده
شربت سبک و شش شربت معتدل باشد صفت حب المسهل که اندر تپهای خونی و صفراوی توان داد گل سرخ
پنجدرم کتیرا رب السوس نشاسته از هر یکی یکدرم تربد ده درم صندل سفید دو دانگ و نیم کافور باندازه
مرارت و اندرین جمله شیرین بیدرم و کمترین دانگی سقمونیا مشوی داخل کنند شربتی یکدرم حب که اندر تپهای
صفراوی توان داد گل سرخ طباشیر از هر یکی نیم درم عصاره زرشک یک درم سقمونیا مشوی دانگی
صندل سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد پیشتر لبشری و کمترین جوی آب کاسنی حب کنند جمله یک شربت

تمام نکند هنوز عمل نکند و خواب و تشنگی پیدا نشده باشد باید پرسید و منع اسهال بکند مگر آنکه دوا باسهال
غیر مطلوب بردارد و در بستن آن مضطر شوند جدوار بادوغ گاو و پاوزهر حیوانی بادوغ گاو مجرب است و خشک باماست
فصل چهارم در علاج آنکه داروها کار نکند هرگاه دارو کار نکند ناف بپیچیدن گیرد و سرگشتگی و صداع و
تلسه و خویشتن باریدن آید و هرگاه که این حالتها پدید آید در حال حقنه باید کرد تا شیاف نیز بکار برد تا استفراغ
کند و بمثقال مصطگی سوده باب گرم بخورند تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید و بسیار باشد که چیزی
قابض چون سیب و آبی تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید هرگاه که تدبیرها سود نیفتد و عرق جسم
اسفناخ بهم ساند و دارو حرکت سوی بالا کند و چیزی برنیاید چرا که در حال فصد باید کرد علاجی نیست و اگر
دارو هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد اگر بعد از دو روز باشد صواب بود از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط
حرکت کند و بعضوی از اعضاء رئیسه برزد و بسیار بود که دارو مسهل دیر اندر کار آید شربتی که دارو را رفیق
کند چون اخلاط را ماء العسل را یا آب گرم نمک انداخته دستور کرده دهند تا دارو را اندر کار آرد و هرگاه این
علاج اثر نبخشد تدبیر حقنه و شیاف کنند و هرگاه مسهل از معده فرود برود این تدبیرها سود دهد و در جمیع
پدید آید تدبیر قی باید کرد چنانکه ممکن گردد تا معده از دارو پاک شود و از پس قی جلاب و آب سرد باید خورد
مراد از جلاب درین محل شربت مصری و قندست و گلاب **باب پنجم** در آنکه داروی مسهل بلغم چگونه
دهند و چون دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف خواران چون افیون و بنگی و شرابی و دادن جلاب
بمردم زخمی و آنها که تب دارند و دادن جلاب بخوائل دران شش فصل است **فصل اول** دارو مسهل که
از بهر تنعم دهند رب هلیله رب تبد بسازد طریق ساختن رب هلیله کوفته در شیشه کنند و آب تر کنند و در آفتاب
دارند و بجنبانند آن را هر روز تا پیشتر او حل شود پس آن آب را بیرون آورده نه نشین کنند و از گرد نگاه داشته
در آفتاب خشک کنند آن چیزی شود مانند صبر اندک از وی کار بسیار کند بمقدار شربت آن از دو درم تا سه
درم و گاه اندک از تمونیا بدو یار کنند قوی تر باشد و هم بدین طریق اثر تر بدرب سازند و قوت او نزدیک
بقوت تمونیا شود یافانید شرشته بدهند اسهال قوی کند و مره از و بیاید و این سخن از محمد زکریاست و بهتر او میگوید
که من از شیخ حنظل رب کردم هم بدین طریق با مغز بادام و کتیرا و شکر شرشتم و بدادم که اهلیت دارد و در دو
اسهال بلغم تقویت میکرد و چشم و سر را سود داشت و انا فتیمون و بسفائج نیز بدین طریق سازند و اندغاها
اینها را بر بقیه توان کرد یعنی غذای را چون خواهند بخورند اد و یه را پاشیده تناول نمایند و اگر اندکی

اندر بست وگلاب کافور وصندل بوئیدن میباید ضماد اسهال صفت آن بست جوانی جو آب مورد گلنار طباشیر
خرنوب شامی ضماد ساخته برمعده بنهد سخت صواب باشد وهوای خانه معتدل کند اگر بهر آنکه هوا گرم تحلیل کند
وضعف آرد وهوای سرد اخلاط را باندرون تن باز گرداند اسهال زیادت کند ولقمهٔ چندنان اندر آب انار
ترش تر کند وبدهند وپس ازان اندک کاک وآن قسمی ازنان ست سوده اندر شراب انگوری تر کند وقاشقی
چند ازان بخورد وصواب باشد وبست جو یعنی آرد جو یا اندکی تخم خشخاش سوده سخت نیک باشد وشیر تازه جوشانیده
چندانکه لختی آب تا کی او کمتر شود سود دارد بواسطهٔ آنکه او قوت تیزی دارد ورا بازدارد وسوزش را بنشاند
لیکن اگر حرارتی بافراط کند تولد شیر نشاید داد هرگاه مزاج سخت گرم باشد اسپغول وصمغ عربی بریان کرده و
گل ارمنی برو عن گل چرب نموده برب به سرشته یا برب سیب یا بشراب مورد بدهند واندر بازداشتن تیزی
ازرودها مسکه ورو عن گاو سخت نافع باشد واندر ضرر که برودهٔ سد غذای از چندروشن وآن گندم صحرایست
که در روم میشود بدهند باو دادن نافع بود وچون اندکی پیش آید سماق داخل کند ونان اندر شراب قابض
یعنی شراب زحمت دوای نافع است وازمیوها آب درغور مناسب بود وآب سرو هم بخورد واگر اسهال
باو بایستد اطراف اورا بطریقی که مذکور شده ببندند واین داروها بکار برند وگاه فلونیان وتریاق السطین
وترمس عشاء ان مرکب ست دادن وضماد قابض برمعده مالیدن وحب الرشاد بریان کرده سه درم در
دوغ گاو جوشانیده چندانکه سطبر شود دادن محرور وغیر محرور را انچه درست مناسب آید وانچه درخون برآمدن
مناسب بود نافع بود ولعیق یعنی عرق کردن آب گرم بافراط خوردن وبوئیدن عطرهای خشک ومعتدل
بهم نیکو آید وافراط اسهال حب السلاطین خوردن بلاوچرب مجرب است یا ماست نیز نافع بود جالینوس میگوید
مرورا استمونیا دادند استفراغ تمام کرد بعد ازدو روز سوزش ودردی در رودهای او پدید آمده وهرگاه تقاضا کردی
ثقل بسیار بیرون آمدی چون درحال او نیک نظر کردم وتفحص بواجبی نمودم مردی قولنجی بود وهر نوع دواهای
مسهل خورده بود رودها او ضعیف شده چون سقمونیا خورده رودها از حد خراشیده شده وفضلها که اندرتن او
بود چون رودها ضعف وهوف یافته بودند ردی بدانجا نهادند وهرگاه فضلات جمع شدی رودها را برنجانید
ودق شدی نخورد نمودم باغذای او را از خندروس وباروان ساختند مختنی کمتر شد پس ازان سماق تیز فرمودم
تا رودها را قوی کند ونان اندر شراب قابض خوردن فرمودم ازمیوها انغوره آبی میداد وم اندر
مدتی اندک ازان رنج بکلی خلاص یافت بدانکه بسیار دوا بود که چون فعل خود تمام کند بایستد واگر دو فعل خود

چون آبی وسیب بمزیدن معده را قوت دهد و پیش نشین باز دارد و دارو را بقعر معده مائل سازد و بعمل در آرد
جالینوس می گوید که شخصی را سقمونیا دادند شانزده ساعت استفراغ نکرد پس او را اندر معده خویش دریافت
که گویا باهم میکشد و می فشاند گونه او زرد شد فرمود که تا میوه قابض بمزید در حال آن خست زائل شد و استفراغ
نباید کرد سبب آن بود که دارو در فم معده مانده بود خلط را بآنجا می کشد و میوه قابض فم معده را تقویت کرد و
فراهم آورد و بعصر اندود و دارو را فرو دساز د و هرگاه این تدابیر نیز نافع نیاید و تمدد پیدا شود و چشمها بیرون خیزد
و دارو حرکت بسوی بالا کند و بیفشان شود و چیزی برنیاید و در اعضای کرختگی پدید آید البته فصد باید کرد
و اگر این اعراض نباشد و دارو قوی بود نیز فصد لازم باشد و اگرچه بعد از سه روز باشد زیرا که اخلاط کرده آید
حرکت بهم آن بود که بر عضوی ریزند و سبب ریش بدر دیا اماس شود و باعضای رئیسه مضرتی رساند و در
غیر مسهل وی تعدیل مزاج کافی نبود و احتیاج بتحریک و فصد نباشد مگر آنکه حمی شود که آن هنگام فصد لازم
بود و اگر دارو از معده بدین طریق فرو برود و میل براندن کند بقیه معده را پاک باید کرد چون دارو دیر دراز آید
تخصیص در جهاما العسل گرم خورند و با نمک آب در معده گذشتن دارو از معده آنست که هیچ گرانی نکند و
تاب و سوزش دل نباشد و از آروغ بوی دارو ندهد و اگر قی و اسهال هر دو افتد هیچ کدام را منع نباید کرد مگر
آنجا که از افراط یکی هم باشد و اگر بعد از اسهال فوق پدید آید و چون آمدن گیرد و یا زهر حیوانی چهارپا چون به دوغ
گاو نافع آید و با جمله روغن گاو و مسکه و لبنیات در باز داشتن مضرت حدت دارو و منع عمل عظیم نافع آید هم بخوردن
و هم بمالیدن بشکم و دست و پای و در دفع سوزش و پاشنه و ضعف و تشنگی این روغنها، و لعاب با گشنیز آب
روغن چرب کرده و صمغ عربی بروغن چرب نموده و آب آبی و سیب و انار و زرشک و سماق و شوربای
مرغ چرب فربه و تجرع آب سرد و نشستن در ان آن سیب است **فصل سوم** اندر باز داشتن
افراط اسهال که از دارو می کار یعنی دارو می قی افراط اسهال که از دارو می کار یعنی دارو می قی افراط کند
دستها را از بن بغل و پایها را از بن ران بطنابها یا بنواری باریک بپیچند و آغاز بپیچیدن بغل از بن ران
باید کرد و باید بپیچید پیچیده فرود آوردن تا سر دست و سر قدم و تریاق فاروق یا فلونیا و دادن اگر ممکن باشد
بگرما به باید برد تا عرق کند و با آب گرم در زیر دامن او باید نهاد خاصه سوی پشت و پارچه دوتا کرده بر سر
گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات بدو اندر گیرد و عرق بیاید هرگاه که عرق افراط کند شراب سیب
و شراب آبی و شراب انار و یا طباشیر میباید داد و آب آبی و آب مورد و تر اندر اندامها باید مالید خاصه

واگر هنوز وقت دارد و مانده باشد خلطی دیگر را که نیک تر است بگیسانند و استفراغ کردن گیرد مثلاً اگر داروی باشد
که با استفراغ سودا تعلق دارد نخست استفراغ سودا کند پس استفراغ سودا پس استفراغ بلغم پس استفراغ
خون اگرچه خون از بلغم و سودا رقیق تر است آفریدگار تبارک و تعالی اندرین مردم این قوت نهاده است
که خون را نگاهدارد و بدارند بدان بیشتر است و غذا راستی است و تن بدان برپاست
و هرگاه که دارو قوت طبیعت را ضعیف کند و بروی قهر کند خون ازوی بستاند کاری باخطر باشد بدین سبب
نگاهداشتن قوت اندر استفراغ باهم نزار و استفراغ باید داشت از بهر آنکه هرگاه که باستفراغ حاجت آید و
قوت ضعیف شده باشد مضرت ضعیفی قوت پیش از مضرت آن خلط باشد که استفراغ آن میکنند هرگاه که
ضعف پدید آید اندر حال استفراغ باز باید داشت اگرچه هنوز از خلط بسیار مانده باشد و هرگاه که ضعف بیارد تر
در استفراغ تمام باید کرد **فصل دوم** اندر تدارک استفراغ و علاج حالها بعد از استفراغ پدید آید هرگاه که مسهل
استفراغ تمام کند و از پس آن قواق پدید آید اسپغول اندر روغن گل و آب سرد بزنند و بدهند و اطراف
بروسال یا نوار بندند و داروهای عطسه آرنده در بینی دمند هرگاه که سوزش و حرارت پدید آید لعاب اسپغول
و بیدانه با روغن بادام و یا روغن مغز تخم کدو هم بزنند و هر ساعت بخورانند هرگاه که از خوردن ماذریون
رسما تولد کند هم بدین لعابها مذکوره و روغنهای مسکه و روغن کنجد تازه هرکدام که باشد تسکین کنند پس
از انکه چند کرت از این لعابها و روغنهای خورده باشد و اندکی سرکه با آب سرد آمیخته بخورند و بیوشند تا قوت
هرگاه که از خوردن اوریحی پدید آید رب آبی و سیب بخورند و با آب سرد غسل کنند و آب سرد بر سر بریزند از
خوردن فرفیون سر سوزش و یا سر ضعف و تشنگی پدید آید روغن گاو و مسکه و لعابها و روغنها و گلاب
سرد کرده و کشکاب با روغن بادام و صمغ عربی را باید بالا سفالی بریان کرده و صلایه نموده هر شربت که باشد
هرکدام باشد باید داد و آب سیب و آب انار و شوربای مرغ همین سودا را و افراط فرفیون را بکشاید روغن
گل و صمغ عربی و گل ارمنی با رتوان داشت و صندل و گلاب و کافور بوئیدن باید و هرگاه که پس از داروی
مسهل خون بیاید شراب انگوری با شیر تازه بیامیزند چنانکه شیر فرو نبرد باشد و میخورند تا مضرت دارو زایل
گردد و پیاد بسر که پرورده پیش بستن را که از داروها تولد باز قرار و چون مسهل بخورند و حال نکند در وقت
یاد در سر پیش بستن و پاشنه و بهم کشیدن معده و سستی پدید آید بشیافه نرم یا بحقنه شکم فرود آرند و دو مثقال
مصطکی سوده با آب خوردن معده را قوت گرداند و دارو را در عمل آرد و یاری دهد و بسیار بود که چیزی قابض

دو مثقال منقی ده مثقال بروز اول اضافه نموده با گلقند عسل ده مثقال بیاشامند غذا و شربت آخر روز
بدستور روز دهم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هریک دو مثقال افتیمون چهار مثقال
درکتان بسته پوست هلیله کابلی دو مثقال قنطوریون دو مثقال دقیق بروز اول اضافه نموده بجوشانند
وصاف نموده با انجبار نفشه ده مثقال بیاشامند و شربت آخر روز بهمان ترتیب منضج بدهند تا نضج تمام در قاروره
پیدا شود بعد ازان حب بدهند برین صفت صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون دو دانگ محمودی یک دانگ
تربد نیم مثقال شحم حنظل نیم دانگ لاجورد دو دانگ مصطگی دو دانگ انیسون یک دانگ گل سرخ یکدانگ
مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ کوفته بیخته حب سازند وقت نیم شب بخورند و اگر هوا مائل بگرمی شده باشد
و وقت معتدل بود سحر بخورند و از پی او جلاب از سنا رکی پنج مثقال گل سرخ سه مثقال بنفشه دو مثقال
رازیانه دو مثقال گاوزبان دو مثقال بالنگو دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال
پوست هلیله کابلی دو مثقال افتیمون سه مثقال درکتان بسته منقی ده مثقال عناب سپستان بست دانه
بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین و شیر خشت ده مثقال بگلاب حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخر
روز بدستور چون عمل دیر کند روغنها بمالند و شیاف عمل نمایند **باب چهارم** در آنکه اسهال را کی باز
باید داشت تدارک و علاج حالهائیکه در استفراغ پدید آید و اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج
داروهای مسهل که کار بکنند دران چهار فصل است **فصل اول** در آنکه اسهال را کی باز باید داشت
بدانکه هرگاه که دروتمام استفراغ گردد و تشنگی پدید آید وقت باز داشتن اسهال آید و هرگاه که تشنگی پدید
نیامده باشد اگرچه دارو کار بسیار کند هنوز نباید بر سید و باز نباید داشت و بباید دانست که تشنگی ازپس
دارو پدید آید همه راست استفراغ نباشد ولیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی معده و جگر باشد تا بعضی را سبب
گرمی و تری دارد و بعضی را سبب حرکت خلط صفراوی پس هرگاه که تشنگی پدید آید این اسباب را نگاه
باید داشت که تشنگی سخت شود و اسهال باندازه شده باشد واجب بود تدبیر باز داشتن آن و بدانکه هرگاه
دارو خلط را که بدو تعلق استفراغ تمام گردد و استفراغ خلط دیگر آغاز گردد در حال باز باید داشت مثلا اگر دارو
از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ صفرا گردد و اسهال بلغم آغاز گیرد باز باید داشت که افراط
میکند و اگر بعد از انکه صفرا و بلغم را رانده گاه بسود ار سد افراط از حد گذشته باشد و چون کار با سهال خون رسد
خطرناک بود نباید داشت که هرگاه که دارو خورده شود و تعلق بدو استفراغ خلطی دارد بحسب آن خلط را بیارد

هر یک دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند با تربنجبین ده مثقال شیر خشت
ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما تا ظهر هیچ طعام و شربتی نخورند و اگر دیر عمل کند
روغن گل سرخ روغن بابونه زهره گاو یکدرم بر شکم او بمالند و از آب چرب نخود آب یک پیاله نیم گرم بنوشند
و بشیافی از بوره ارمنی و صابون از هر یک یک مثقال شکر سرخ سه مثقال سنا یکی دو مثقال نمک گل سرخ
خطمی گل بنفشه از هر یک یکمثقال کوفته بیخته شیاف سازند و استعمال کنند و شیاف خیارشنبر و اگر احتیاج بحب
نباشد بیشتر دارو بدهند صفت آن غاریقون نیم مثقال هر بدیم مثقال محمودہ یک دانگ با جلاب اندکی بیاشامند
در پیاله اول مابقی دفع شود **فصل هشتم** در طریق دادن جلاب سودا روز اول بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاوزبان
بالنگو شاهتره تخم کشوث منقی از هر یک دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده
با قند سفید ده مثقال بیاشامند غذای نخود آب با گوشت جوان مرغ بازیره زعفران و دارچینی آخر روز قند
سفید عرق بید مشک ده مثقال گلاب ده مثقال و تخم بالنگو دو مثقال بنوشند روز دوم پوست بیخ رازیانه
اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز سوم
اسطوخودوس دو مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره بنفشه
اصل حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیله کابلی تخم کشوث
منقی هر یک دو مثقال اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر
روز بدستور اما در آخر آن شیره خسکدانه که بهندی گوکهرو گویند اضافه کند روز پنجم قنطوریون دو مثقال اضافه
نموده با خمیره بنفشه دو مثقال گلقند ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم
افتیمون در کتان بسته سه مثقال اضافه نموده بجوشانند و بطریق مذکور عمل آرند روز هفتم اگر قارچ
نطعی باشد این تلبین بدهند سنا یکی اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست هلیله کابلی
تخم کرفس دو مثقال پوست بیخ کرفس سه مثقال دقیق افتیمون سه مثقال در کتان بسته گل سرخ بردزاول
اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با تربنجبین ده مثقال شیر خشت ده مثقال حل نموده بیاشامند غذا
شربت آخر روز بدستور سر دآرد محمودہ یک دانگ غاریقون دو دانگ نافع است بران اضافه نمایند
روز هشتم استراحت کنند شربت بالنگو شربت انار غذب عرق بید مشک و گلاب و تخم بالنگو از هر یک
دو مثقال بیاشامند آخر روز غذا بدستور روز تخم اسطوخودوس بسفایج فستقی دو مثقال پوست بیخ کرفس

روز دوم انیسون و آن بادیان رومیست بیخ کرفش بروز اول اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند
ده مثقال بنوشند غذا و شربت هر روز بدستور اندک گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفس هر
دوم افزوده جوشانیده صاف نموده با گلقند دو مثقال و اصل آن دو مثقال گلقند آنست که در تموز آفتاب
ترتیب یافته باشد نه در آتش بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم بسفایج فستقی قنطوریون دقیق
منقی هریک دو مثقال بروز سوم افزوده بجوشانند و صاف نمایند با ترنجبین حل کرده بیاشامند روز پنجم
بادارومی روز چهارم گل سرخ هلیله کابلی از هریک دو مثقال جوشانیده صاف نموده با گلقند عسل حل کرده
بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو اسطوخودوس
بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم کرفش از هریک دو مثقال گل سرخ شش مثقال عناب هفت و هشت دانه
سپستان سی دانه آخر روز بدستور روز هفتم سنا مکی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو افتیمون
از هریک دو مثقال افتیمون در کتان بسته بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم کرفش اذخر منقی از هریک
دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با ترنجبین ده مثقال و شیرخشت دو
مثقال حل کرده بیاشامند غذا شربت آخر روز بدستور اما بعد از ظهر نخورند بدانکه بروزی بیماری راسناند
در انروز بادیان باهند که بالخاصه سنا و بان با هم بلغم جمع نمی شود و همچنین کاسنی جمع توان کرد بواسطه آنکه
اورام حج برساند روز هشتم روز استراحت بود شربت بالنگو هفت مثقال شربت انار غدب مثله عرق رازیانه
دو مثقال گلاب بست مثقال تخم شربتی دو مثقال بیاشامند غذا بدستور روز نهم تخم کاسنی دو مثقال رازیانه دو
مثقال گاوزبان بالنگو شاهتره انیسون قنطوریون دقیق سویز منقی هریک دو مثقال عناب بست دانه سپستان
سی دانه جوشانیده صاف نمایند گلقند اصل حل کرده بنوشانند غذا و شربت آخر روز بدستور روز دهم بنفشه دو مثقال
بسفایج فستقی پوست بیخ کرفش هریک دو مثقال بران اضافه نمایند جوشانیده صاف نموده با گلقند اصل
دو مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز یازدهم حبی بدهند از محمودی یکدانگ غاریقون
دو دانگ تربد نیم مثقال مصطگی یک و نیم دانگ رازیانه یک دانگ گل سرخ دو مثقال و انیسون از هریک یکدام
کوفته بیخته با آب رازیانه تازه حب سازند و آخر شب فرو برند و بخواب روند و از عقب آن جلاب از سنا مکی
پنج مثقال بنفشه دو مثقال گل سرخ سه مثقال پوست بیخ کرفش دو مثقال تخم کاسنی رازیانه بالنگو شاهتره
اسطوخودوس بسفایج فستقی هریک دو مثقال افتیمون سه مثقال در کتان بسته تخم کرفش پوست بیخ کرفش

میکنند تا به سه ماه و اکثر آن شش ماه نیز میکشند **فصل ششم** در طریق دادن جلاب صفراوی روز اول بنفشه تخم کاسنی را زیانه پوست بیخ را زیانه از هر کدام دو مثقال زرشک منقی سه مثقال عناب هشت دانه پستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با قند بنوشند غذا برنج و نخود با پوزه مرغ و زیره و دارچینی آخر روز قند سفید عرق بید مشک عرق کاسنی تخم شربتی و آن تخم است مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود یا بلنگو که اسپغول است بنوشند روز دوم بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی را زیانه بیخ را زیانه بیخ مهک که گلهٹی هندی گویند تخم کشوث که هندی اکاس بیل نامند منقی زرشک عناب پستان جوشانیده صاف کرده با قند گل حل نموده بنوشند غذای شربت آخر روز بر قرار روز سوم شاهتره آلوسیاه تخم هندی سبز اضافه بر روز دوم نموده جوشانیده صاف کرده با تر بخبین بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنا مکی پنج مثقال گل سرخ بلیله کابلی از هر یک سه مثقال این چهار دارو و هر اجزای دو درم افزوده جوشانیده و اگر هوا گرم باشد خیسانیده صاف نموده تا ده مثقال تر بخبین ده مثقال شیرخشت حل نموده بیاشامند شربت قند ده مثقال عرق بید مشک و گلاب تخم شربتی آخر روز بنوشند غذا بدستور و درین روز ها تا ظهر طعام و شراب بخورند و صبر کنند و اگر عمل خوب کرد که بدن پاک شد احتیاج مسهل ندارد و اگر تمام دفع نشد خلط باقی مانده روز دیگر از منضجات که در روز اول دوم و سوم نوشیده شده بدهند بالصرف و حدیث انچه طبیب داند زیاده سازند که مناسب و لائق داند و اگر در بدن خلط غلیظ و فاسد باشد روز ششم این حب بدهند محمودی یک دانگ غاریقون ده دانگ صبر سقوطری نیم مثقال پوست بلیله زرد یک دانگ گل سرخ مثلیه را زیانه یک دانگ کوفته بیخته با آب را زیانه تازه یا گلاب حب سازند سحر فرو برند و از عقب خواب نرود از بی این جلاب روز مهمل بنوشند بنفشه سنای مکی گاسرخ کاسنی را زیانه شاهتره پوست بلیله زرد تخم کشوث بیخ مهک آلوسیاه تخم هندی زرشک مشمش و آن نخوا نیست عناب پستان جوشانیده صاف کرده با تر بخبین شیرخشت بیاشامند و ظهر طعام و شربت بخورند و شربت آخر روز غذا بر قرار و اگر احتیاج بحسب نباشد نیز دارو بدهند چه سرکه تر ارجح بست صفت آن غاریقون ده دانگ محمودی یک دانگ با جلابی که بود در یک فاشق اول آمیخته بنوشند **فصل هفتم** در طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه را زیانه تخم کاسنی گاوزبان شاهتره پوست بیخ را زیانه عناب بست دانه پستان سی دانه جوشانیده صاف کرده با قند بیاشامند غذا نخود آب بگوشت جوان مرغ با گوشت بعلی که گوسفند یک ساله است باز پوره دارچینی زعفران آخر روز قند سفید گلاب عرق را زیانه تخم بالنگو بنوشند

زرشک را گرم کرده در و اندازند تا زفتی او ببرد و در و بریخ اندک انداخته وگاه روغن بادام وگاه روغن گاو و داخل میکنند و اندک قند داده چاشنی گرفته بکار برند آش تمر هندی شکم را صفرا را میراند و نافع است جهت تپهای صفراوی که دران قبض باشد آن را بقدر چاشنی داده و روغن بادام داخل کرده می دهند و آنجا که تب بسیار باشد روغن داخل نمیکنند وگاه جهت قوت خروس بچه و حلوان را اضافه می نمایند زیرناج طعامیست جهت سوداوی و دفع سوداست و اصل او مرغ فربه است و نخود و پیاز و زیره و زعفران و هر که قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند و این در استسقای و تب سه روزه لیخولیا را بسیار منافع باشد و گاه اندک گلاب داخل آن میکنند و آن طعامیست قلیل الغذا سطبر الغذ و یا بسه بسیار نفع میکند و برای بلغمی نیز بسیار نافع و این در طعام مثل سکنجبین در اشربه است مطبخه و آن طعامست که جهت سوداوی نافع است و روشن پختن او آنست را پرچه پرچه کنند و اول در آب بجوشانند پس در روغن بریان کنند و اندک پیاز و زیره و دارچینی داخل نمایند و بکار برند برای اصحاب که جلاب بدهند بهتر از نخود آب و قیمه شوربا باطعامی هنست

فصل پنجم طریق دادن جلاب مجالست که در ایام بهار صبح بنوشند و در تابستان چهار گهڑی شب مانده و در خریف سه چهار گهڑی روز برآمده و در زمستان یک پهر روز برآمده و در دفع هر خلطی که خواهند و این کلیه است و طعام میان روز بخورند و آخر روز شربت و اگر محتاج غذا شوند شوربا نتها بنوشند یا انار بخورند و مثل او دیه هیچ وجه بشب چیزی نخورند و آب بر بالا جلاب و منضج نخورند اول مرتبه چهار ساعت و اگر محتاج بآب شوند آب را سرد کرده بخورند الا در صفراوی که بنا بر ضرورت است و این روش که نوشته شده جلاب از روز منضج است امّا روزی که جلاب تاثیر دارد یا حب یا ایارج خورده باشند آن روز هیچ وجه بهن الوجوه آب نخورند که ضرر بسیار دارد آن تندرست چون تشنگی غالب بود دلیل نفی و غدغه آزار باشد آب سرد بنوشند در زمان بایستد و اگر دارد و در حرکت نباید بسیار حرکت نباید کرد با حارات گرم تجرع کند و اگر گلاب گرم بنوشند بهتر است یاری دهد در دفع بدانکه نشان دادن جلاب در اصحاب هر گاه اندرین مردم تندرست پیچیدا عضا در پشت و کمر و در زانو پیدا آید بباید دانست که او را بادی مسهل حاجت و اخلاط مثل بوی مائین دارد و اندر زمستان مسهل روزی باید خورد که باد جنوب آید و هوا خوش آید و اندر تابستان آخر شب و وقتی باید خورد که باد شمال آید جلاب که در صفرا دهند اقلش چهار روز و اکثر آن هفت روز و یا دراز چهارده روز میکنند و در بلغم اقلش پانزده روز و اکثر آن بست و یک روز گاهی چهل روز میکنند و در سودا اقلش چهل روز

داشتن و سر بسر که پرورده بو کردن و جهت قی و غشیان بازو ها را سخت بندند تا مواد بسبب الم متوجه اطراف
می شود و بعد از بستن دو ابر فم معده بند ها بسته را بکشایند تا عمل کند و ادویه حریف مثل دارچینی وغیره پیش از
شربت جلاب خایسیدن تحذیر حس کند **فصل چهارم** در اغذیه مناسب اخلاط اربعه غذای موافق و موے
زرشکیه بمرتبه اناریه اجاصه اسفناج یا پسته و بره باج موافق صفراوی شوربا ماش آش جو مقشر بشیر بادام و کشنیز
تازه و اسفناخ و عناب و این هر چهار چیز را در شوربا ماش هم میتوان انداخت و آش لیمون و آش زرشک
غذای بلغمی نخود آب بشیر خشکدانه قیمه شوربا نخود آب بگوشت قروح و داروی گرم مرغ و ادویه حار بگوشت غذاے
موافق شود از بیره باج نخود آب بشیر خشکدانه مرق دمک برنک یا شیر یا خشکدانه و بسفائج مرق گوشتها چرب یا چاشنی قند
و لیمون و اسفناخ و آن غذائیست نیک و مناسب است در اکثر احوال و جمیع اوقات و جمیع اوره جمع آسان
و معتدل المزاج را هیچ طعامی موافق تر از و نیست بواسطه آنکه سخن ظاهر است سخن است و نه سر ظاهر نه تر نه خشک و
این غذا اصحا موافق است و یکرمی و مرطب و سخن بقول او موافق است جهت دموی و صفراوی و اصحا
صفت آن چنانست که از گوشت و نخود اندک پزند و در عرف اطبای این را شوربا گویند و هیچ دارو گرم
و پیاز و غیره چاشنی داخل آن نمیکنند و آن را بطریق قلیه می پزند آش جو و آن چنانست که اول یکسر جو از
پوست باز کنند و با آب بجوشانند و آن آب را بریزند تا سه بار چنین کنند و بار چهارم که آب کنند چندان
پزند که جو ها شگافته شوند و لعاب از و ظاهر شود و این طعامست مبارک جهت دموی صفراوی و تپ ها
و اگر خواهند با این گوشت خروس بچه یا مرغ یا حلوان داخل کنند و اگر برای صفرا سازند آب لیمون یا تمر
دران اندازند و گاه گاه کدو و اسفناخ و روغن بادام نیز داخل کنند نخود آب و آن را بی گوشت می پزند و یا
گوشت بزو آن چنانست که اگر خواهند بی گوشت پزند نخود را بجوشانند و روغن بادام و نمک داخل کنند
و اندک پیاز و زیره و قرنفل اضافه نمایند و در روغ جوان فربه اندازند و حلوان همچنین فربه و روغن اضافه سازند
و نخود با پوست داخل کنند و دارچینی و زعفران اضافه نمایند قیمه شوربا طعامیست که گوشت نازک حیوان را
قیمه کرده بجوشانند نمک و روغن و ادویه حار چون قرنفل و دارچینی و فلفل و زیره داخل کنند و پاره برنج
و اسفناخ و گاه دو سه پارچه کدو اضافه نمایند و این موافق امراض بلغمی است زرشکیه و آن آش زرشک
است و آن طعامیست که نافع جهت صفراوی و دموی و جگر گرم را نافع است و مقوی معده حار است
و روش پختن او آنست که زرشک را در دیگ سنگین بجوشانند و سفال داغ کنند چنانچه هفت مثقال

بعد ازان آب و شربت بخورد و خود را از آب نگاهدارد و اگر تشنگی غالب کند باب مضمضه کند و اگر بیتاب باشد اندک
گلاب با آب و عرق بید و مشک میل کند و همان روز بحمام رود و اگر ناچار شود از آب حمام بیرون آید و مکث نکند

فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب و بعد از جلاب بدانکه در خوردن از ماکولات غیر انچه
مناسب باشد و انچه طلب تعین کرده باشند بخورند خواه که جمیع ها منع است الا جست تغیر ذائقه مثل سیب و بهی
وامرود و شاهتوت مناسب است و شربت نبات و قند جائز است یا تخم ریحان و گلاب که آخر روز بدهند
و عسل مثل بادام قندی و دارچینی قندی و رازیانه قندی و هیل قندی و قرنفل قندی وغیره بقدر حاجت
توان خوردن و قصد در اول جلاب اصح سه روز تا پنج روز قیمه شود با میدادم بعد ازان نخود آب تا خاطرش
از یک طعام دلگیر نشود و برای بعضی بزرگان بجای جوشاند پنج شش عرق گرفته مناسب خلط میداده ام
و روز مسهل بر جب تنها و شیر خشت باعرقها اکتفا نموده ام و در وقت مسهل چون تشنگی زور میشد عرق بید مشک
داده ام و در جلاب از جماع پرهیز کند و از اغراض نفسانی چون غضب و غم و وهم احتراز نماید و فکر بسیار نکند و تعب
و حرکت بسیار مضر بود و خود را از هوا نگاهدارد و پرهیز بعد از مسهل سه طریق است اول سه روز بعد از تمام
مسهل پرهیز واجب و این را ایام قریب میگویند و این سه روز از اغراض نفسانی چون غضب و غم خود را
نگاهدارد و جماع نکند و چیزیکه ملائم مزاج باشد بخورد و بواسطه آنکه بدن پاک شده و اشتها غالب شده است و
طبیعت بدل ما یتحلل می طلبد و این وقت پرهیز واجب تر از میان جلاب باید چرا که این وقت را تزئین شاز رده
یعنی قلبه رانده شده آب داده تشبیه کرده اند که هر تخم درین وقت جای گیرد محکم شود و در حال روید و قوی
در و جواس باندکی زکی شده اندازه یی کوفت بسیار بهم میرساند و بعد ازان تدارک و شوا می شود
و مراعات متوسطی روزه باشد که یکماه است و بعضی سه هفته قرار داده اند که بست و یک روز است درین
ایام چیزهای لطیف خوب مناسب مزاج و ملاطفت خورند تا بدل ما یتحلل برسد و اغراض نفسانی کمتر کند و مراعات
چهل روز است که عالم آنرا یک چله گویند چرا که مرضی که در چهل روز عود و کند آن را بعضی اطبای مگس گویند
و بقیه آن مرض میدانند چون از چهل روز بگذرد و مرض دیگر میدانند و بدین سبب احتراز از خوردن بعضی چیزها
تا چهل روز مرعی دارند **فصل سوم** در محذورات ذائقه و جلاب وغیره که مانع منقش گشتن شود و هر کس که در خوردن
دوا کراهیت داشته باشد بخوردن برگ عناب یا طبرخون ذائقه را تخدیر کند و همچنین گرفتن برف و یخ در دهان
و آبی و گل سرشوی و پیاز سرکه یا بد تربدی و پسته و بادام و فندق سور کرده حاضر داشتن پنبه خوشبو کرده در بینی

آب اول اعلی ست و دوم اوسط سوم ادنی و اگر خواهند روغن از سندروس بگیرند بگیرند بگیرند سندروس و نیم جز
روغن کتان بطریق روغن مصطگی پخته بکار برند و آب آنها بگذارند بالا جوروته نشین شود و آهسته آن آب
را دور کنند و بالا جوروته نشین شود به نمط اعلی شود خشک گردد سوده بکار برند طریق شستن لک را باید گرفت
وجوبهای او مدور باید کرد و باید بسائید و آب انداخته جوشانند و بدسته ها وی باید سائید و باز دیگر صاف باید کرد و
آن ثقل که در آرد بیرون مانده باشد باید انداخت و آن آب صاف کرده را باید گذاشت که صاف شود و آنها را از بالا
دور باید کرد و اگر احتیاج شود بار دوم آب جوشان باید انداخت دوباره سرد کرده آب دور باید کرد و ثقل لک را
در سایه خشک کرده در ظروف شیشه باید کرد و بکار برند طریق سوختن ابریشم باید که ابریشم بمقراض قطع کنند مثل غبار
شود و بر بالا سفالی گذارند و دران اخگر گذارند تا که بریان شود بجای برسد که قابل سائیدن شده باشد باید که
مبالغه در سوختن نکنند طریق مقراض کردن ابریشم آنست او را بسیار بار یک مقراض کنند و از پارچه بگذرانند چنانچه
مثل غبار شود و این ابریشم محرق است طریق جوشانیدن بهتر و رقوت بهتر از ابریشم محرق است و طریق جوشانیدن
ابریشم اینست بیارند جهت سرد مزاج ابریشم سرخ و زرد مانند و جهت گرم مزاج ابریشم سفید بجوشانند در آب چنانچه
بقوام ما العسل آید و آن را جهت فربهی بخورند اگر خواهند برای تقویت دل ازان شربت سازند نسخه آن
مشهورست طریق تدبیر باذریون آنست که بگیرند باذریون تازه بزرگ و بهرق او در سرکه خیسانند و شبانروز
بعد ازان سرکه تازه کنند تا سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و بکار دارند تدبیر
کمون آنست که زیره کرمانی را در سرکه دو وزن برابر سرکه باشد بخیسانند یک شبانروز پس بیرون آورده در
سایه خشک کنند و بکار برند **باب سوم** در طریق پختن جلاب و مخدرات و اغذیه و اغذیه مناسب و اخلاط
اربعه و طریق صاف کردن خون و ادن جلاب اخلاط ثلاثه و دران هفت فصل ست **فصل اول**
از باب سوم در طریق پختن جلاب و خوردن اول بشما را آنچه گفته در دیگ کنند و میباید که دیگ
سنگین اوگلی باشد و چون دو سه جوش بخورد بعد ازان تخمها را در دیگ کنند چون دو سه جوش بزنند پس آتش
نرم مثل چراغ در زیر دیگ کنند و آب بسیار انداز دو سه پیاله میانه کنند تا یک پیاله بماند بعد ازان صاف
کرده بگیرم بیاشامند و روز مسهل شش پیاله آب کنند تا دو پیاله آید و پیش از خوردن مالعاب قی نماید مثل
لعاب و کیاب شود و مغز بسته شود و بادام و ریاحین ببویند و تا توانند قی را نگاهدارند اگر بعد از ساعتی قی
کنند و بگذارد و پیاله پیاپی بخورد از یک پیاله اول ساعتی صبر کنند چون دغدغه قی کردن برطرف شود دیگر بخورد

اندر دماغ و حنجره و قصبه شش باشد بقوت دارو آنرا بمعده فرو کشد و قوت ماده آنرا بطریق ماده دفع کند
و انچه خلط میجنباند قوت دارو است مثلا حنظل یکجوبد هند و قتی که آن متفرق شود بعضو و راه از و میرسیده باشد
و چون تواند که یکبین خلط را بجنباند پس قوت دارو می ماند نه جرم دارو قوت دارو را باعضا رسیدن
حاجت اخلاط است که برود چنانچه ضماد آن از بیرون می نمایند نفع در اندرون میکند و از اینجا معلوم کرد قوت
دارو است که باندرون میرسد نه جرم دارو **فصل چهاردهم** در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بطریق اسهال
میکند اولا بیاید دانست که جمیع ادویه مسهله بیک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی بعضی سهالی دارند مثل ملیلجات
و گل سرخ و بعضی بجلا مثل نمک و حلویات و بعضی بحدت مثل فربیون و بعضی بلزوجه و ارلان ملین دارند مثل
لبلات و آلو و بعضی بقوت جاذبه که واهب العطایا در خلق کرده مثل محموده که مسهل صفراست و بعضی دارو
معده را پاک کند چون تربد و بعضی خلط را از معده آرند چون سکبینج و بعضی از پیوندها و مفاصله پاک سازند چون
سورنجان و بعضی از سینه و شش خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی از عصبها چون شحم حنظل و بعضی از جگر
چون ماذریون و بعضی از سپرز چون جاوشیر و بعضی از دماغ چون خیروه و اسطوخودوس و بعضی خلط غلیظ را بقطع
و رقیق گرداند چون از سینه و شش مانند جندبیدستر و فراسیون و ایرسا و زوفا خشک و حاشا و حنظل و بعضی
باخلاط غلیظ را رقیق گرداند چون صمغ عربی و کتیرا و انشاسته **فصل پانزدهم** در تدبیر بعضی ادویه مسهله بصفت
مشوی ساختن محموده بعضی بریان کردن و آن چنانست که بیارند سیب یا به و اگر اینها نباشد شلغم و گزر و
مثل اینها نیز حاراست میان آن خالی ساخته و محموده پر کند و سر آن سوراخ از جنس همان بگیرد و بر بالای
او خمیر گرفته در آتش خاکستری بگذارند تا خوب پخته شود و صبر از محموده برطرف شود و درستی دیی که محموده
پخته باشند آنرا معجون سازند بشکر یا عسل خیارشنبر آنست آن نیز مسهل لطیف بود طریق بر آوردن عسل
خیارشنبر آنست که او را پارچه تر پیچیده در خاکستر گرم بگذارند که اندک آتش داشته باشد پس بیرون آورده بد
سازند و صفت آن چنانست که روغن بادام در او داخل سازند و طریق تدبیر تربد آنست که تربد موصوف یعنی
سفید و مصمغ یعنی صمغ دارد مجوف باشد آن را تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده نیز سوده بکار
برند طریق عسل لاجورد بگیرد مشک لاجورد خوب صلایه کند چنانچه عیار گردین یکجز مصطکی و نیم جز روغن زیت
باتش نرم بقوام آرد و نشان قوام آنست که چون قطره آب سرد چکانند مثلا شئی نشود و مثل حب بسته شود پس
لاجورد مغسول را بان معجون کرده با آب آنرا بشویند و بدست بمالند و سه آب از و بگیرند اول دوم سوم

اذیت ابهان سپستان بهندی لسوڑہ گویند و معتدل است طبع را نرم گرداند و ضرر مسهلات از اعضا باز دارد
ازین جهت بست دانه در جلاب یا داخل کنند بزبان الکرش بزبان هندی اجمود گویند میرساند قوت ادویه
مشانه و دفع اذیت مینماید از ادویه مسهل از بیخ و کرب کثیرا که بهندی کتیرا گویند و صمغ که بهندی گوند گویند
نارپته یعنی پیچیدگی و دفع اذیت دوای مسهل مینماید مقل که بهندی گوگل گویند مانع عائله مضرت دوای
مسهل حاره است مانند سقمونیا و حنظل از بیخ ناخواه نافع است پیچش شکمی که از ادویه مسهله بهم رسیده باشد
صقر کاتونی بریان کرده بعض دوای مسهل کند چون بادوا دهند مدد رساند نمک جمیع انواع ادویه معین است
بر اسهال وقی و تقطع مادہ خصوصا سودا و رطوبات لزجه را صبر بهترین آن سقوطری است چون بادوا ہا
مسهل آمیزند دفع ضرر از معده نماید زوفا یابس ملین است تخم خیارین تخم خطمی ابوعلس دفع اذیت از دواخفته
کند چون همراه آن باشد طبرخون دفع حس از زبان نماید بادوای مسهل را بشوق توان نوشند و دافع غثیان
شود ورق عناب سرخس زبان را سپرد چینی که بعد خائیدن او چون نیشکر بخایند هیچ مزه نیابند دقیق شعیر آن را رجو
است کمتر قوت ادویه مسهله نماید چون عجین سازند یا نقوعات چند بید ستر بفارسی آس بچکان گویند چون
مقدار ربع درم بخورد ملطف و مهیات سازند اخلاط را جهت دفع دو چون همراه او داخل بود یاری هذیز دفع
مادہ و ملطف نماید **فصل سیزدهم** اندر انکه دارو ہا که خلط را استفراغ کند چگونه بخوبی نشتن کشد و چگونه
ازاله آن کند بدانکه دارو مسهل با دارو قی که بمعده اندر آید جرم دارد و گوهر او اندرین بگستر د پراگنده نمیشود
و بموضع خلط نمیرسد لیکن طبیعت قوت دارو را اندرین بگستر د و بموضع خلط رساند و آنرا بکند و از
خون جدا کند دهم بدانکه طریق که از معده و جگر رفته است یا بموضع میرسیده باشد و اخلاط را با خود اندر
رگها میگذراند یا بجگر باز آید و از جگر بدان رگ که او را ناب گویند بیرون آید و برو ده اثنا عشرین و رو ده
صائم باز آید هرگاه که اینجا رسد قوت دافع اندر حرکت آید و آنرا فرو شود دفع کند و کم اتفاق افتد که بمعده
بر آید هرگاه که بمعده بر آید بطریق قی دفع شود سبب آنکه بمعده برنیاید آنست که جرم دارو ی مسهل رود از
معده بیرون شود برو ده فرود آید و طبیعت را می جنباند تا دفع میکند و اگر دارو هنوز در معده باقی مانده باشد
و قوت جاذبه دارد خلط را سوی خویش کشد آنرا نزدیک دفع کند یعنی تنقیه خاصه در شخص تندرست را که معده قوی
باشد و اگر ضعیف بود بهر دو طریق دفع کند و بدان باید که قوت دافع اندر کمین نشسته است تا هرگاه که قوت دارو
خلط را بدان موضع باز دارد از کمین بیرون آید و آن راه که از بهر دفع خلط مقل ساخته اند دفع کند هرگاه که خلط

معصوره او وهما او قیه یا هشت او قیه و او قیه اطبای هشت مثقال **فصل یازدهم** در ادویه مفرده ملین
بطن و مخرج ثقل بلون بفارسی مارچوبه گویند چون جوشانیده بخورند ملین شکم باشند فحل ترب است چون بعد از
طعام بخورند و بنوشند آب طبیخ او ملین بطن و مقی بود کرب رومی بفارسی کرم گویند مسهل بود چون پخته
او و مثل او ست کرنب بنطی لبن الضان شیر میش بود ملین است شنبلید هندی ساگ تهوه گویند
ملین است پخته و خام او شکر خصوصا شکر سرخ ملین طبیعت تخم کدو ملین است کاکنج شبرا بخاله سبوس گندم آب
جوشاندی کبه هندی خربزه گویند ملین ست سبز تر با مله ملین و معتدل است انجبار او مسهل و ملین است
دانچیر خشک مدقوق کعنی کوفته با نطرون یعنی بوره و قرطم مسهل بود سلق چقندر است طبیخ او مسهل بود عدس
پخته یعنی متقشر ملین ست و با قشر حابس بلوچیا خطمی گویند بزری و بستانی ملین ست اسفاناخ شاهسپرم و برگ او مسهل
مطلق لعن و مخرج بلغم است تخم خرفه خام مدر بول و مسهل است تخم خربز بستانی که قسمی از شمام است مثل
تخم خرفه است خایه هندی بیضی گویند طبیخ او با عسل ملین بطن و مقی امعاء است از فضول ردیه لوز حلو کبار و فستق
باشد و مانند او ملین اندانگوزه تازه مسهل است کرسنه بزبان هندی مترنوشیدن آب رقیق مسحوق او با عسل
مقی و ملین امعاء است روغن نیلوفر خوردن او از سه درم تا یک درم است و همچنین روغن سوسن
و او مسهل ضعف اندک خوردن مرمم مسهل بخوردن و ملین است بمالیدن بزناف و حاصره و اندرون ملین نیکوست
جمع سپر مثله اشنه هندی چهر گویند محرک بدن است بسرکه کرات و آن گندنا است بهترین ملین است و بیخ
حابس مخ گشت بهندی سنبهالو گویند سه درم او آب برگ او نوشیدن با آب گرم مقی امعاء است بیخ سالمه
هندی سلارس گویند دو مثقال یا دو او قیه آب گرم ملین بطن است شیر تازه یک او قیه با عسل امعاء بالا را
عسل میدهد آب طبیخ سلق یکدرم غاریقون ملین بطن است حمول عصاره بخور درم ملین ست قثاء ابوال است حمول
جمیع مرارها خصوصا جست البیان تریجبین ملین است اسقان سلق مخرج اخلاط بلغم است قثاء الحمار اسقان
بعصاره و بمار العسل دفع خلط از ظهر نماید بدین جهت نافع وجع ظهر است پودنه جبلی مسحوق او با عسل ملین است
حرف تخم تره تیزک مثل طبیخ بذر لتان که بهندی السی گویند و حلبه با عسل ملین بطن است بوره و ملح الهجین که
نمک خمیر است و کمون کرمانی که زیره نیز گویند و ورق سداب و تخم ترنج هر یک از ینها که شیاف سازند با ماء العسل
ملین بطن است و صابون مثل اشنان است نیلوفر قوی تر است در اسهال از بنفشه و دو سه قطره از تنوعات
یعنی درخت شیر دار مسهل می گوید **فصل دوازدهم** در ادویه مفرده مدره مسهلات و مصلح

کرده قنطوریون طبخ او مسهل بلغم خام ومره صفرا و شربت طبخ او دواو قیه است قشاء الحمار چون عصاره بیخ او پنج قیراط بخورند مثل کیموسات غلیظ و بلغم وسودا است ونافع استسقا وجع مفاصل وقولنج وفالج ولقوه و سزاوار آنست که صبر وسورنجان وقوه الصبا غلین که بهندی مجیٹه گویند وقنطوریون دقیق وکما قیطوس خلط کند باو با نفعش بیشتر باشد حریق اسود بهندی کٹکی گویند مسهل بلغم ومره سودا است وشربت او از نیم درم تا یکمثقال خربق ابیض فعل این در اسهال میانه است وقویست ورقی وشربت خربق اسود است جوز البریه بهندی ریٹه گویند وآن بندق هندیست عصاره مسهل بلغم وسودا است درمائیه اصفر نافع است اسهال وجست بیض و یرقان وکلف ومثل این امراض را ومحلل قولنج است شربت او شش قیراط است با اثریه حاره وسکنجبین وچون فطراسالیون ودودقوه تمونیا باو داخل کنند فعل او قوی می شود شیر بچراد کشمیر آرند بهندی زربی گویند شیر او خشک است در اول چهارم مسهل لزج غلیظ ومره سودا ومره لزج است وآن صفرا بلغم آمیخته است داخل کنند او را در جوب کنار مثل حب النجاح ترمس با قلا مصریست چون مقشر گردد کوفته در دیگ آس پزند بلین بطن میکند مسهل صفرا وسودا و بلغم خام ولزج است وچون ضماد کنند نیز مسهل بود ملح اندرانی وآن نمک سفید است گرم وخشک است در چهارم مسهل وبلغم وسودا و کیموسات غلیظ مختلفه است وخاصه او انحدار است از معده بورق که بهندی کهار گویند مثل املج هندی مسهل بلغم از معده سودا بلغم غلیظ را صفرا بود بسیاری او مسیج وملتهب معده است ومنع میکند بخار وقی را که صاعد باشد نجات سرد انحره سودا دارد سنا مکی بهندی پهین نر گویند حار یابس است در اول مسهل بلغم ومره صفرا وسودا است وچون او عرض میکند وعرق اعضا بدین جهت نافع است جهت نقرس ووجع مفاصل که کلبن باشد از اخلاط بلغم ومره صفرا وشربت او در مطبوخ تا هفت درم است ومقدار شربت خشک او تا دو درم است مصلح او نفشه است یا مثل نفشه فتحوان بفارسی بابونه گویند گرم وخشک در سوم وچون بنوشند خشک او کوفته با نمک وسکنجبین مسهل بلغم ومره سودا است تا سه درم ماذریون مسهل بلغم ومره سودا است شربت او از دو درم است خصوصا اگه مخلوط سازند تا او مسهل مثل افسنتین بعسل حب سازند وچون استعمال کنند آن حب حل شود و در اندرون بلکه غلبه خود کرده خارج شود درست یا برازد گویند و اسهال ماهی افزود رطوبت بلغم نیز میکند و بجرور وزمان ومکان حارند هندوا و را برای ضعف بادام حریف کند و شربت او از یکدانگ است تا چهار دانگ شاهتره سرد وخشک است مسهل صفرا و اخلاط سوخته و کرب ندارد و بخلاف افتیمون که کرب و غم آرد شربت از نیم درم او سه درم تا هفت درم و از مطبوخ و نقوع از پنج درم تا ده درم و شربتی از آب

دفع کند بدالا انجره مقشره سازند و سحق نمایند و بعسل محمین ساخته فرو برند چنانچه بریان نرسد چرا که حب سازند
و شربت او از بست دانه یا سه دانه مست فرفیون مقدار نیم دانگ یا دو دانگ شسل بنوشند مسهل بلغم و
ماء اصفر بود لب القرطم پنج مثقال از مقشر او با صبر و اندک نمک مسهل بلغم و ماء اصفر بود این غیر آن گوید این
خطای محض ست استعمال او چنانست که در سه اوقیه گرم تر نمایند و صاف نموده با عسل بنوشند مسهل بلغم
بود که متحلل باشد و کف داشته باشد و مثل سه مماوح بود اشق دو مثقال با ماء العسل مائیه بود و بعضی محلول
یعنی حساب سپرزه حب خروع داده اند اما در دو مثقال او خطا است و او مسهل بلغم است بمقدار نیم درم
آن را مسهل ماء اصفر و اخلاط غلیظ فرح و سودا و مفتح سده کبد بود الا آنکه مورث غم است مگر آنکه خلط کند با و
بعضی ادویه مفتحه سده و مقویه کبد و اصلاح مضرت او بماء العسل بود و شربت از مطبوخ او از یک مثقال تا چهار
مثقال ست و از مفرد دو ایکدرم تا دو درم با عسل مطبوخ اصل قشار الحمار مسهل ماء اصفر بود یا دو ثلث و شرب
و شربت او از چهار قیراط است یا پنج عصاره ثمره قشار الحمار مثل عصاره جرم پنج او است و شربت او ما بین
یک قیراط تا سه قیراط است با نشاسته و ماء العسل عصاره البا قلا خاصیت او از اسهال ماء اصفر بسهولیت
و شربت او از ثلث رطل تا ثلثین رطل است یا ده درم شکر ماء الشاهترج بریان هندیان بت پاره مثل اوست
در فعل بوزیدان مسهل ماء اصفر است و مرنا فع ماء اصفر شهر با و ضماد الشرم بهندی لسوڑه گویند شربت او
یک مثقال است بخورد یم ایضاً ماذریون نیز خروع بیدانجیر بود که بهندی ارنڈ چنین است قنطوریون رقیق
مثله کما قیطوس و حب کربدانه و ساق نبات حاماء قبطی برگ او مثل اوست در خوردن خواه تازه باشد
خواه خشک پخته بدهند تا جرم جوشانیده و اب او بدهند تا بنوشند و ملح نفطی این از جمله مسهل ماء اصفر اند تقویت
و کیفیت طویل جهت تکرار گذاشت **فصل دهم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد صبر مسهل بلغم و مره صفرا
است و دفع یرقان میکند و منقی دماغ از فضول است و بلغم و منع بخار از معده مینماید و مصلح او مصطگی و کثیرا و
مقل و عسل و شربت او تا دو درم است عصر نگ یعنی افشرده برگ قنب نیم رطل شکم میراند و بلغم و صفرا
با سهل بیرون آرد حب النیل تخم عشق پیچان نفش است که آنرا بهندی کھٹوہ گویند شیخ فرماید که بعضی گفته اند
که گرم و خشک است در اول حق آنست که گرم و خشک است مائل بدرجه سوم چون تنها استعمال نمایند مغص و
کرب آورد بهتر آنست که با هلیله محموده و هندوا گر تربد مخلوط سازند بلغم و رز و آب زرد و سهال قوی کند و شربت
او از نیم درم تا یکدرم و او میکشد و حب القرع را بهتر آنست که با هلیله زرد و تمر هندی یا دهند بروغن گل سرخ چرب

۴ تغییر و بعضی بعده
است اصلاح او
بعسل مطبوخ است
اصل قشار الحمار
ماء اصفر بود و

مثقال ست واستعمال او مفرد و مرکب میکنند شجرة البق سفید را است اگر از پوست غلیظ این درخت دو
مثقال با آب سرد بنوشند مسهل بلغم است زوفا یابس خشک در سوم مسهل کیموس غلیظ و بلغم است سقمونیا
را محمودہ گویند مسهل بلغم بالطبع و مسهل صفرا بالخاصیت است و مسهل بلغم فالج و مخاطی ست جاذ شیر
مسهل خلط بلغم است و سحق ظاهر بود نافع است جمیع امراض باردہ را خواه از اخلاط باشد خواه
از ریح غلیظ مثل فالج و سکتہ و جدیعنی بے حسی و صرع و قولنج بلغمی و ریحی و بہترین این جمیع کہ در وحدت نباشد
و مائل بسرخی و سیاہی بود شربت او از نصف مثقال تا دو مثقال است **فصل نهم** در احوال ماء و مائیہ
و ماء اصفر بدانکہ بواسطہ ضعف جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن باندامہا گذر ہا بستہ گردد و اندامہا
از جگر آب خواہند و این را استسقا گویند یعنی آب خواستن و ہر آبے کہ خوردہ شود از جگر ضعف بران
تصرف نتواند کرد و باندامہا نتوان فرستاد و بعضی از جگر باز گردد و آن یکجا کردہ آید و بعضے کہ جگر اندروی
تصرف نکردہ باشند یا خون ضعف کہ ہضم ثانی آنرا تمام پختہ نباشد باندامہا رسد اما اس شکم و اما اس اندامہا
پدید آید از بہر آنکہ نہ با سہال و نہ با دار بول و نہ بعرق ازین بیرون شود و این اما اس سہ گونہ باشد یکے
را ابنازی استسقا زقی گویند و آنچنان باشد کہ آب در شکم کردہ آید و باشد کہ دستہا و پاہا بیاماسد دوم را
لحمی گویند و این چنانچہ باشد کہ آب با مادہ بلغمی باندامہا رود و ہمہ تن ہیچ تن مردہا گردد اما سیدہ و نرم
سوم را طبلی گویند و این چنان باشد کہ باد در شکم کردہ آید و شکم بر اماسد و گاہ باشد کہ باین باد آب نیز باشد
و انچہ در استسقای زقی جمع شود آنرا ماء اصفر میگویند و انچہ در استسقا لحمی جمع شود آن را مائیہ گویند و از استفراغ
ماء اصفر و مائیہ صفت آن شاہترہ چہار درم افسنتین رومی دو درم غافث دو درم کاسنی یکدستہ جوشانیدہ
بخورانند ماء اصفر فرو آید ہمچنین شیر انجیر معقود یا شکر برابر نخودی حب ساختہ نگاہدارند و بکار برند حب دیگر ماذریون
یکدرم شیر انجیر بقدری کہ حب شود ساختہ بکار برند ماء اصفر و مائیہ فرو آید مسہل مجرب ماء اصفر و مائیہ
بیخ سوسن آسمانگون از یکدرم تا سہ درم یا ایک دقیہ سکنجبین بنوشند صفت حب تومال النحاس کہ آب مائیہ و ماء اصفر را بزور
فرو آرد مکرو تومال برگ ماذریون انیسون از ہر یک برابر حب کند شربت یکمثقال و اگر قوت ضعف باشد
یکدرم بدہند در ادویہ مفردہ مسہل مائیہ و ماء اصفر و استعمال این ادویہ صاحب استسقا زقی و زقی کہ او را شوخ حیض باشد
و با حیض او را طوبتی نیاید صاحب قروح کہ قامع سود از دبیدہ یعنی چرک و در اعضائیکہ نفخ و تہیج و ترہل یعنی
سستی باشد تومال النحاس نیم مثقال او بما العسل مسہل ماء اصفر بود بیخ زقوم با برگ تنبول خورد بلغم و مائیہ

غلیظ که عارض از بلغم باشد بهترین دوا است جهت زیادتی دفع از امعاء ظهر و رکین و بهترین او صافی سرخ ظاهر است و سفید باطن و خریف و سهم بامرارات و شربت او از یکدرم است یا دو درم لب القرطم مغز تخم معصفر بود مسهل بلغم بود و شربت او ده درم است یا فانید سفید و اگر مغز او را در آب گرم بسرشند و بمار العسل بافرق و جاج بخورند مسهل بلغم لزج غلیظ بود و نافع استسقا لحمی و زقی اما مضر بود بمعده زیرا که جهیل گزیست در درجه سوم و خشک در دوم او در اندک رطوبت فضله است و یکدرم مستحق او با شکر مسهل بلغم لزج و مره سودا است نه بطریق اسهال او و میهله بل بتحلیل رطوبات از امعاء در جای غلیظ انزروت یعنی کنجد گرم است در سوم و خشک است در دوم و برعکس بعضی است که سرد است در اول و این درست نیست و مسهل بلغم غلیظ است بقوت خصوصاً از رکین و مره صفرا را نیز میراند و او را برروغن بادام چرب کنند جهت دفع اذیت او که سبج مے آرد و شربت از نصف درم تا یکدرم است و اگر احتیاج غلیظ ادویه دیگر شود هلیله و تربد و صبر و مقل و مثل اینها خلط نمایند قطف که بهندی ساگ تهوه گویند خوردن ورق او با عصر ورق او مسهل و قی است و جمع در اسهال تنهاست و هن قثاء الحمار مقدار دو درم با رقیق شعر الحذا بلغم خام و اخلاط لزجه میکند و عمل این تکرار میکنند حب السمسم قسمی از چرونجی است که بفارسی نقل خواجه گویند قوت او مثل قوت حب قرطم است و عصر ورق او نیم رطل بلین طبیعت است معلقه بود مسهل بلغم و مره صفرا است ایرسا بیخ سوسن اسمانگون است گرم و خشک است در آخر درجه دوم شربت او از یک درم تا دو درم است یا از مثقال یا دو مثقال و عصاره او بمار العسل مسهل بلغم ضعیف است و بعضی بهترین اندک مسهل مار اصفیر نیست حلتیت بهندی هینگ گویند مسهل بلغم بلغم خام و اخلاط غلیظ است حلبه بفارسی سمیت و بهندی میتی اگر جلخ او با پنجدرم قوه که بهندی مجیٹه گویند مستحق و مسخول بنوشند مسهل بلغم لزج است بصل الفضل بهندی کاندہ گویند اگر عصاره او بعسل بیزند اسهال کیموس بلغم غلیظ لزج میکند انجره بفارسی کرنه بهندی ٹنکن گرم و خشک است دو درم چون بنوشند بسرکه مسهل کیموس بلغم بود و تخم او بجلاء و لطیف و تحلیل مسهل بلغم است و مسهل بلغم خام بقوت و دهن او نیز مسهل بلغم است شربت از نیم مثقال تا یک مثقال با آب گرم یا بمار العسل و بعضی شربت دو درم نیز قرار داده اند و بعد از و اندک روغن گل بخورند تا دفع ضرر او کند ریوند از انفع ادویه است برای دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لزج است و نافع معده و باسماء و قولنج بلغمی و ریحی باطلاق طبیعت و تحلیل ریاح شربت از مثل شربت غاریقون است اشق کهنه قنبه نیز گویند مصلح او و میهل است مصلح بلغم لزج بخاصیت نافع است سبج و فالج و قولنج را شربت او از نیم مثقال تا دو

او نیز مسهل بلغم است و شربت او برای متقدمانی دو درم است و نصف و وقتے بکوبند حب کرده
فرو برند اما متاخرین دو درم جایز داشته اند قشر اصل قثاء الحمار یعنی پوست کریله صحرائی و وقتے که بنوشند
نصف دانگ از و برای متقدمین و متاخرین مسهل بلغم بقوت بود فقاح حاشا دو مثقال باسرکه مسهل بلغم است
اصل السوس و الشجره مریم است بفارسی چوبک داستان گویند شربت یک مثقال و نیم بود یا یک مثقال
علک انباط حب ساخته فرو برند اسهال بلغم تقویت کند خروع هندی ارنڈ بود مسهل بلغم است و جهای او مقشر
کرده بدهند یازده حب و اکثر هفده بلغم برآید مقل ارزق بهندی گوگل گویند مسهل بلغم است شربت او دو
مثقال است یا ماء العسل شحم حنظل مسهل بلغم لزج و کیموسات لزج است و منقی راس و عصب و مفاصل و فالج
و لقوه و قولنج کاین از بلغم لزج و سوسن بارد و او منعص و سجح و تقطیع در امعا پیدا کند مصلح او صمغ عربی و کتیرا
او مبالغه در سحق او کند شربت او از یک دانگ تا دو دانگ بود تربد گرم و خشک مسهل بلغم رقیق است چون
تقویت یابد بلغم غلیظ را دفع کند بهترین او موضع مجوف سفید ست شربت او از یک درم تا دو درم و چون
در طبوخ داخل کند چهار درم است و مصلح او ترین ست بدین طور بارونج منفشه و مقویه او زنجبیل است
و نفخ سده نماید و منقی دماغ و رفع او جاع مفاصل و صرع و فالج و نزلات سعال متولد از رطوبات کند و اگر با هلیله کابلی
داخل کند بهترین دوای صرع است و آنرا فهدی لنبوت گویند غاریقون مسهل بلغم و صفرا و مره سودا است جمع امراض
بلغمی را نافع است ناقص عارض عقوبت او را و شربت او نصف مثقال است یا دو درم سورنجان
بهندی سنگهاڑه جنگلی گویند گرم و خشک ست و مسهل بلغم بود و بلغم خام سر را نیز دفع کند و نافع بود در علک نقرس و
وجع مفاصل و او تریاق مفاصل است اما ردی ست بمعده و سرخ و سیاه او بسیار بد است و بهترین او سفید
ظاهر و باطن و صلب کثیر است و شربت او یک مثقال است با شکر و زعفران و چون با و داخل سازند شربت
او نصف مثقال ست یا دو درم و بمصلح او کمون و فاغل کرب بود فربیون است و آن را بهندی شیر خشک و
شهد و فارسی شیر قوم گویند گرم و خشک است در درجه چهارم خاصه عمل او اسهال ماء الصفرا است و بلغم
غلیظ لزج از و رکین و ظهر و امعاء انا کمبرب مسیح است مصلح او مقل مسحوق و صمغ عربی و مصطگی و عسل و اهلیلج
و سلیخه و اسارون و قرفه قرار گفته قرار ندویا مجموعه و نهار او صافی خریف اصفرا و ست جرب کند او را
بدین بود و شربت او از نصف دانق یا دو دانق است ماهیرزج مسهل بلغم است سکنجبین قسمی از انگوزه است
و آن حار یابس است در سوم مسهل بلغم لزج و رطوبات ست و نافع علل مفاصل و عرق النسا و قولنج و ریح

اسطوخودوس گرم وخشک ومسهل بلغم سودا است وبدماغ فائده رساند بهترین آن غنچه است شربت او
دو درم تا سه درم وبعضی اورا بارد گفته اند ومتاخرین معتدل دانسته اند شربتی او با سکنجبین خوب است با لنگو
وگاوزبان وکشوث که قسمی از افتیمون مسهل سودا باشد هلیله کابلی مسهل سودا و بلغم است ومنقی معده وقامع صفرا
وشربت مسحوق ازسه درم تا پنج درم ست ودر مطبوخ از هفت تا ده درم هلیله هندی مثل هلیله کابلی است وفعل
وقوت وشربت او مثل هلیله کابلی است در دفع صفرا است حجر الارمنی اسهال او قوی از حجر لاجورد است عاقبت
گرم در اول وخشک در دوم نافع است یرقان تنهایی کهنه واورام احشاء وشربت او نصف مثقال است
از عصاره او در مطبوخ دو درم از جهت اسهال مره سودا میدهند خسک بهندی گوکهرو گویند سرد در اول
وتر در دوم است عصاره او مسهل سودا است شربت او یک کف نافع جذام ومالیخولیا است فلفل ابیض
بهندی تخم سجنه گویند اخراج سودا میکند ملح نمک بود دو بانواع است ملح عین وملح اندرانی وملح نفطی که سیاه بود
وچون بر آتش نهند سیاهی او زائل شود ومثل اندرانی گردد وملح سیاه آنست که سیاهی او راسخ باشد و
جوهر دار بود ملح هندی آنست که سرخ رنگ بود وجمع اقسام ملح گرم وخشک باشد اخراج سودا قطع بلغم و
تخفف دم کند وشربت دو مثقال است توت اگر پوست او بپزند هشت درم یا یک رطل آب نصف
بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند عرق الیاثمین ثلثی درم از دماغل مثلثه نشاسته بخورند اسهال سودا
کند نافع ربو وعسرت نفس ومالیخولیا بود وفرق الدیک الدم از مسهل سودا است اگر اورا با هشت یک رطل آب
بپزند تا سه رطل بماند واندرون او نمک زیاده کنند وبنوشند چون خواهند که اسهال زیاده کنند قرطم که معصفر
باشد وبهندی کرگویند یا بسفائج اضافه نمایند نضج معده وحمیات مزمنه وارتعاش وربعد وجع مفاصل در رجل
یعنی منی را نافع بود **فصل هشتم** در ادویه مفرده مسهل بلغم واین دو انجا عتی دهند که برودت ورطوبت
بر ایشان غالب بود ورس تیج وجیته ودر فصل گشنا در امراض استرخاء وسکته وسهج واورام سهج انسان وزیادتی
مواد راس وفم وانکسانی را که در معده وسینه وامعاء ایشان بلغم باشد وزیادتی که حاجت سرف دم
یعنی خون جاری وحیض باشد وکسانیکه مخلط بسیار داشته باشد وفربه شوند وشهوت وخورش طعام کم شده باشد
وصاحب عرق النساء وموصل حقوق یعنی مفاصل نشست گاه ولجمی استسقای وجذام وبرص بلغمی
میعه سایله اورا عسل بهی گویند وبهندی سلارس نامند شربت او را یک دانگ تا نصف درم است وآن
گرم است ومسهل بلغم وبعضی تا یک مثقال نیز ذکر کرده اند تا یک مثقال علل انبساط که انبساری سفر گویند عقر قرحا

گرم کند و اخراج مره محرقه صفرا و سودا نماید کتیره البر پرسیاوشان هندی راج هنس سنبل گویند گرم است
در اول خشک در دوم اسهال مره صفرا از معده امعاء نماید مسش خوبانیت جمع او مسهل مره صفرا است
جوین بنوشند درد احمر بهترین آن فارسی بود اسهال مره صفرا میکند و یک غنچه او یکدست بر سر مالند و بهن
العدد حبس اسهال مراری میکند و گاهی اطلاق صفرا میکند چون ماده زیاده باید ماء القشاء الخیار آب
بادرنگ و خیار سه رطلها از هر یک با شکر مسهل است صفرا از معده و امعاء برفق ماء البطیخ اکثری آب
هندوانه دو رطل خصوصاً با شکر یا ترنجبین یا شیر خشت مسهل صفرا است ماء القرع آب کدو و تنور پخته با شیر خشت
یا ترنجبین یا شکر نیز مسهل مره صفرا و صفرا محرقه است بزر قطونا کوفته دو مثقال با آب سرد نوشند بلغم

فصل هفتم طبیعت در ادویه مفرده که اسهال مره صفرا و سودا کند و دادن این دارو درمانی راست
که بون ایشان سیاه باشد و بدن ایشان لاغر و خشک و خون در ایشان کم بود در سن کهول و صفا
طبیعتی و مزاجی دهند که او با غضب و باحدة و عقده و طش باشد و سینه او ضیق باشد و در امراض مزمن سوداوی
نیز دهند چون جذام و سرطان و سائر علل سوداویه افتیمون هندی اکاس بیل گویند گرم و خشک مسهل سوداست
و بلغم نیز آورد و مناسب اصحاب صفراست چرا که در ایشان کرب یعنی قلق و اضطراب و غشان می آورد
بهترین او اقریطی سرخ رنگ است شربتی از جرم او یکدرم یا دو درم است و در مطبوخ و لقوع او دو درم
تا چهار درم گویند از پنج درم تا ده درم است و مثقال تا دو مثقال او با شیر و یا ماء العسل نافع است و چون
افتیمون مکرب و معطش است بدین جهت بروغن چرب میکند باید که در آخر طبخ داخل کند در میان بسته
جهت بقای قوت او نافع سرطان و مالیخولیا است پودنه بری مسهل مره سوداست شربت او از یک
مثقال تا دو مثقال است یا ماء العسل فقاح حاشا مسهل مره سوداست چون او ضعف است باو ملح داخل کنند
و یا سرکه و ربلطف زیادتی میکند فقاع صاتر مثل فقاع حاشا است حجر لاجورد مسهل مره سوداست و اغسول
او یک مثقال شربت است و قدما غیر مغسول میداده اند و این خطا فاحش است ورق الحنظل انچه در خشکی
روید قوی تر است از انکه در کنار آب باشد از ادویه مسهله بارده است دفع مالیخولیا و صرع و داء الثعلب و
جذام کند و قولنج را تحلیل دهد و مسهل مره سوداست شربت او از دو درم تا چهار درم است و اسهال مره بلغم
برفق کند مغص ندارد و زیاده کند طبیب باو داروی که مناسب داند بسفایج و مسهل مره سوداست برفق
و کیموس بلغمی را ببرد و صفرا و رقیق را نیز اخراج کند و دفع جذام و مالیخولیا نماید و احوال او در فصل صفرا گذشت

سه درم است یا ده درم و در ضعف امعا قبض آورد بروغن بادام بقدر اصلاح ورو کند مضرتش دفع شود
و تا رو ده پیچد و تسکین نماید دم تحلیل اورا م جا ده کند و بلین اخلاط صدر نماید او را حل کرده با آب گرفه بخورند
ترنجبین منبتی است که بر خار سبز در خراسان بخارا و قزوین نشبتید بهترین او آنست که مانند حب بلند و سفید باشد
از بیشاپور آورند و بدترین او قبرهی است و طبع او بحرارت مائل است صفرا آورد شربت او از دو مثقال تا به
مثقال و بلین او ضعف است بنفشه خشک سرد و تر است شکم نرم سازد و صفرا آورد دو مثقال تا سه مثقال
در نقوع و مطبوخ متعارف است و این را انیسون گویند سه تا هفت درم با قند کوفته بخورد با آب گرم و
او مسهل مره صفرا و تسکین صداع و خوانیق است و اگر اراده اسهال زیادتی کند باز اندک سقمونیا و تربد
بیامیزند و اگر اراده اسهال صفرا بلغم نمایند پس نصف او رب السوس داخل کنند مارا للبلاب گیاهست
که بر درخت می پیچد او در روم بسیار است اسهال مره صفرا میکند و شربت او نصف رطل است تا هشت درم
شکر صاف کرده بخورند و بجوشانند چه اگرچه بجوشانند عمل ضعیف شود تمرهندی یعنی انبلی سرد خشک است
اسهال مره و قمع صفرا میکند و تسکین حدت می نماید و شربت او از آب نصف رطل است و در منقوع از پنج درم
تا پانزده درم شیرخشت منبتی است که در خراسان بربید نشیند مائل باعتدال است گویند در باطن بدن ترنجبین
دارد و در ظاهر سرد و قوتش زیاده از ترنجبین باشد و شربت او از ده درم است یا بیست درم و بهتر او آنست
که خشت او کلان و سفید باشد و اگر در آب شاهتره ترکند اسهال مره صفرا متحرقه کند و دم را از کدورت
صاف نماید و دفع حکه و جرب و شور و احراقات سازد خصوصا منقوع با هلیله زرد تیها هلیلجات اگر احراق
بسیار باشد اجاس آلو است سرد و تر باشد صفرا از و برگترین او ملین بیشتر دارد بست عدد در مطبوخ
و نقوع اندازند و شربت مطبوخ او نصف رطل قراصیا آلو بابوست باردیابس است در درجه دوم ملین
طبع و با اسهال مره صفرا کند و درست نفع دارد مارا لجبین آب پنیر و دلبه بود میل بحرارت دارد جمت بور
یعنی شوریت اسهال مره صفرا کند خصوصا آنچه از شیر بزو گوسپند بود و چون اندکی عسل داخل کنند بهتر بود
بلیله بهندی هر گویند سرد است در اول و خشک در دوم اسهال مره صفرا متحرقه کند شربت از درم او
دو درم است و در مطبوخ آن سه درم یا پنج درم لسان الثور بهند کاٹھ بانڈ بپارسی گاوزبان خاصیت او
آنست که اسهال مره صفرا کند چون ارمنی داخل او سازند در لعاب قوی شود شربت او از سه درم تا پنج درم
است یا ده درم شکر و یکدرم طین ارمنی و اگر خشک او یا مثال او شکر با فانیده بنوشند ملین طبع

ومتاخرین دو درم است وگفته اند این خطاست بلکه شربت او نصف درم است منطوریون اگر تر و تازه باشد
میراند مره صفرا و بلغم مخاطی را نافع است جهت عرق النسا و شربت او دو مثقال است و وقتی که طبخ او کنند با سه ربع
رطل آب تا یک و نیم بماند مادریون اسهال مثل اسهال خریق است شربت طبیخ او دو مثقال است
بسه اوقیه ماء العسل و دو برابر او افسنتین و بعضی بسیار اسهال میکند حب نصف مثقال افسنتین و دو مثقال
بسفایج فستقی هندی ماورا گهن کالی گویند و آن گرم است و مسهل سودا و بلغم است و بهترین او فستقی است
وچون در بخور داب برند شکم نرم گرداند و قولنج بکشاید و شربتی او یکدرم یا دو درم است و از تقوع و مطبوخ باین
دو درم تا پنج درم است و او اسهال اخلاط بلغمیه چه مخاطه از معده و مفاصل میکند مثل حنظل و حادث میکند
غشیان را و اگر سحق کنند زنجبیل او دو مثقال و بنوشند با ماء العسل یا با تمر بهتر باشد زراوند طویل اگر از دو
یک مثقال با ماء العسل بنوشند اسهال کند مثل اسهال حنظل و آن نافع است جهت استسقا لیلیج اصفر اسهال مره
صفراوی میکند و شربت او در مطبوخ از شش درم تا هشت است و اگر سحق او تنها بخورند شربت او میانه شش درم
است تا پنج درم بمالد بار و غن بادام و داخل کند با شکر نافع مزاج حاده صفراغلظ و رقیق است هلیلج اسود اسهال
مره صفرا مخرقه میکند و مقوی معده و مقعد است و شربت منقوع و مطبوخ او از پنج درم تا هفت درم است و
اگر تنها سحق کرده بخورند شربت او از دو درم تا پنج درم است بروغن بادام چرب نمایند و بکار برند هلیله کابلی مسهل
صفراست و اسهال مره سودا می کند بقوت عصره و مقوی بمعده و بطن است و نافع بوا سیر سودا و یست و اعضا
خصبانی را نیز سودا دارد و شربت او مثل شربت هلیله سیاه است بروغن چرب کنند و بکار برند برمان الجامض
و الحلوا نارین بعصر صفرا آرد و فشردن با تحنن اثر زیاده و از دو اگر دانهای انار و پوست بشکنند و شب بگذارند
و صباح بفشارند بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل است با بست درم شکر و اگر از دو هشت
اوقیه یا ده درم شکر بکار میبرند فعل و قریب هلیله صفراست ماء النبق الحلو بفارسی آب کنار شیرین و
اسهال مره صفراوی کج شده باشد در معده و امعا بکند و رفع حرارت میکند شربت او از ثلث رطل یا نصف
رطل است خیارشنبر هندی کهنه اله معتدلست بهترین خیارشنبر آنست که غلیظ رقیق المغز باشد و مغز او بسیار
بهتر است اصل او را قطر به بگذارند و در وقت احتیاج بیرون آرند صفرا و بلغم و سودا و اخلاط سوخته دفع کند و معده و روده
را پاک سازد و در استعمال میبرند قولنج را بکشاید و بلغم بسیار بیرون آورد که تر بدبا مغز اندران فعل می توان کرد
و اسهال بزرق و آسانی باشد چنانکه زیق را بستن را تجویز کرده اند که در وقت باین اسهال نمایند شیرینی او

قطر بلیغی میان خیارشنبر و قثاء اطبا آنست که فلوس را در آن عسل او گذارند و بسیار بلند کنند ضایع شود ۱۲

متغیر شده تمام بدن را دفع میکند شربت او از بیخ او یک مثقال است و او سیاه قوی تر از سفید است و او را
بمار العسل دهند و حکما حال زیاده از نصف مثقال نمیدهند سقمونیا و او را محموده نیز میگویند گرم و خشک و مسهل
صفرا است بدل و جگر بد باشد بدیر ساخته خورند یعنی مشوی درست مایه کند بهترین او راق صافی الظماکنیت
شربت متعارف ست و حسین بن حسن تانیم درم جائز داشته است و شیر خوردن او اول امساک نماید بعد از ان
بکشاید و شاید که نکشاید شربتی از وشش جو است یا بست جو و فقیر شخصی را دیدم که بقدر یکدرم محموده بغلطی
خورد با سهال بمرد و او میراندره صفرا را شیره از خربق سیاه دو است که بآن خلط کند او دو یه مقبضه مقویه
چون عود و عنبر و مصطگی و عصارة الور درب السفرجل شحم حنظل میراندره صفرا را خلط بار طوبت لزج را حکما هند
زمان شربت او را نصف مثقال میدهند و قرما نا یک مثقال داده اند و استعمال او آنست که بمار العسل دهند
و او جهت علت دماغ و شبکه او و شقیقه و وجع فخذ و صداع و سکته و تشنج و اگر از رطوبت عین که کهنه شده باشد
و انصباب النفس حادث و مزمن از ماده بلغم ربو و سعال مزمن و وجع مفاصل و عرق النسا از ماده غلظ و علل کلیه
و مثانه را نافع بود حنظل را بهندی اندراین گویند غاریقون گرم و خشک و مسهل بلغم و سودا ست بفراط گوید
مقوی ابدان مشائخ است و دفع مضار جمع ادویه قتاله کند و حاجت اصلاح ندارد بهترین او سفید ست یا نند سیاهی
از هیم مثقال تا یک مثقال متعارف است و دو مثقال گفته اند طبری میگوید که جمع نباید کرد میان صبر و غاریقون
و جالینوس در ادویه معده ذکری کند سهال او مثال حنظل است الا آنکه این ضعیف تر ست از دو فعل نیکست
اما ضرر بمعده ندارد و قدر دو مثقال مسحوق این با ما بالعسل میداده اند این دو قسم است انثی و ذکر انثی بهتر او
ذکر است عصارة قثاء الحمار او را بهندی کریا لنگلی گویند و ایلطرون نیز گویند و او هم اسهال میکند مثل سقمونیا
شربت او یکقیراط یا دو جبه بمار الین حلتیت است که شیر تازه دوشیده است مقدار یکنیم اوقیه بعضی شربت او تا نصف
درم نیز قرار داده اند بنوع نوعی از بادزیان است اسهال او نیز مثل سقمونیا است و اندکی شیرینی با نجبر یا سویق
در حال فرو برند تا زبان بر انگیزد و لا یوریدوس و آن حب الماهو دانه است و او ثمره شجره معشوق نیز می نامند
اسهال او مثل اسهال سقمونیا است بلکه این شدید تر و قوی تر است شربت او نزد متقدمین از هفت دانه
یا پانزده دانه است و نزد متاخرین است یخ جبه اگر معده قویست جبه درست میدهند و اگر معده ضعیف است
سحق کرده میدهند ایرسا و ان اصل السوس آسمانگونی است اسهال او مثل غاریقون است بلکه قوی و کثیر است
اسهال این و میزاید ماده صفرا که احوال ماده صفرا بیشتر بیان خواهد شد بقوت و شربت او بقول متقدمین

امرود و لعاب بنگ و لعاب بهدانه شربت بنفشه شربت نارنج رب توت شراب تمرهندی
شراب آلو سیاه شراب آلو با آلو شراب آلو چه **فصل چهارم از باب دوم در منضج بلغم** بیخ زرنباد
دارچینی مویز بنفشه زنجبیل گاوزبان بالنگو تخم کرفس بیخ کرفس اسپرس بیخ مهک عود الطیب بذر کتان بیخ
اذخر افسنتین زعفران ماهیزهره عنب الثعلب طلنجبین گاوشیر شراب اسطوخودوس ارسا قردمانا باوردجلبه
صمغ پرسیاوشان اسطوخودوس سکنجبین عنصلی ماء العسل ثرونا **فصل پنجم از باب دوم در منضج سودا**
باد رنجبویه گاوزبان سپستان بسفایج فستقی بیخ کاسنی قرنفل بیخ زرنباد شاهترج اصل السوس انجیر زرد
کشمش افتیمون شربت گاوزبان شربت سپستان شربت نارنج اسطوخودوس لعاب تخم سیاه ورق
خطمی شربت بنفشه **فصل ششم از باب دوم در ادویه مفرده مسهل صفرا** اولین دواهی را
دهند که او را اسم اللون باشد و مهذول صاحب دموی و در سن شباب و در فصل تابستان و در مرض مسهل
حرارت کبده و قرا نطیس و خصیه و ماشرا و قروح مقشره و علله و حمی غب و شوصه و وجع عین و صداع حار مروط
بیشتر ازان دهد و کسانیکه اغذیه ایشان دائم فاسد شود و اید ابینداز حبس طبیعت و بزر ایشان خشک باشد
و بول ایشان کم یا بنده اکثر غذاها گرم خشک خورده باشند و در امراض متولد از صفرا حمها صبر هندی الیوه
و مشبر گویند و آن گرم خشک است در درجه دوم مسهل صفرا و بلغم باشد و دماغ را پاک سازد بهترین سقوطری
زرد رنگ است شبرتی نزد متاخرین از یک مثقال تا یک مثقال و نیم و قدر ماشه مثقال گفته اند و در وقت
شدت حرارت و برودت ازان احتراز کنند و آن بالخاصه مولد بواسیر است و مصلح او مصطگی و مقل و گل سرخ
است و دادن صبر یا ماء العسل یک مثقال دفع صفرا کند و بعضی اول شب دهند و بروز جات فرمایند و
بعضے از طعام بعد دهند جهت دفع صفرا یا خلط و غلظ و خاصیت او آنست که پاک میکند معا را و قوت میدهد
و جلا میکند و شرکت معده سیر را پاک میکند غشی و تشنگی آرد افسنتین پاک می کند خلط صفرا را از معده و کبد و
عروق و طحال می کشد و اسهال می آرد و بول نیز براند و آن هفت قسم است بهترین او قنطوسی ست او مقوی معده
و کبد است و منضج سدد و ملطف اخلاط می کند و جلا میدهد و شربت تامرا و بطبخ یا نقوع از پنج درم تا هفت درم
تنها یک مثقال و یا دو درم خرق سیاه مندی کنکی مسهل مره صفرا غلیظ است مثل سقمونیا دمید هندا و را
در امراض گرم و آنرا مرض در من مثل مانیا و صداع و شقیقه و در چشم و علل سینه که از صفرا باشد و او پاک
می کند حشا و رحم و مثانه را و علل کهنه و قصبه ریه و برقان و حمیات دیرو و تبره غله و ماشرا و قروح مقشره و ماده

آن کند پس منضج و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زمستان در خانه گرم می باید نشست و خود را گرم باید داشت
و جلاب را وقتی که آفتاب برآید و بلند شود باید خورد و در تابستان در خانه سرد آب باشد و جای خشک بوقت
صبح باید خورد یا بحسب عوارض نفسانی چون غموم و هموم و مالوم و مثل اینها مانع نضج اند جهت آنکه طبیعت
متوجه اینهاست و درین هنگام مضرت بیشتر از منفعت متصور است مگر آنکه مضطر شوند پس منضجات و مسهلات
و مفرحات و مقویات بیشتر دهند یا بحسب عادت که آن سرد مانع ست چنانکه تریاقی که افیون قابض است
و مانع از نضج مگر آنکه ضرورت شود پس در خوردن تریاک روز مسهل اهمال ورزند و دیر بر خورند و در ایام منضج
منضجات یا مثل آن اختیار نمایند و یا افیون چون افیون مانع از نضج است ادویه منضجه قویه بدهند و اوچینی و
اگر تریاکی و ایرسا و مانند آن در منضجات افیون داخل کند چون زعفران و چند بید ستر و مصطگی و مشک
ضابطه ساختن و رساختن **بول** نضج در بول برین طریق است که بول در صفرا رنگ اتری بهم
رساند و در بلغم بول رنگین می شود و در سودا لمودت و سیاهی بهم رسد و در رسوب بدین طریق است که خون
اندک نضج در ماده پیدا شود و در بول رسوب بهم رسد و چون طاقی متفرق باشد نضج کمتر باشد و چون رسوب مجتمع
شود نضج خوب شده باشد و اگر مجتمع نبود و راسب شود نهایت نضج بهم رسیده باشد در حال و رساختن
نبض مسهل بدهد و از نضج نبض چنان توان یافت که اگر اول نضج نبض صلب باشد و نرم شود و یا بعکس و اگر
پر باشد خالی نماید و یا بعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود چون خلط چهارست منضج هر یک در فصلی بین شود **فصل دوم**
از باب دوم در منضج خون محرق یا غلیظ حمام مرطب هر روز یا یک روز درمیان برند و این
جوشانده که منضج خون فاسد است بدهند **صفت آن** عناب بست دانه بنفشه دو مثقال تخم کاسنی تخم
قشا از هر یک دو مثقال اجاص ده دانه تمرهندی پنج درم جوشانیده با پنج مثقال شکر شیرین نموده یا
شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و عرق بید یا عرق نیلوفر بدهند و غذا آنچه کمیت و کیفیت خون محرق را زیاده
نکنند بدهند مثل زرشک و اجاص خاص منضج خونست و اگر مانع از حموضات باشد و عناب در انها داخل
کرده باشند عناب و اجاص خاص منضج خونست چون سرفه اسفیداج یا زده ماشه بدهند و چون سه روز بگذرد نضج در
تعنبره و نبض ظاهر شود پس فصد کند و بعد از اصلاح دفعه ماده نمایند بعد ازین در غذا فروج داخل نمایند تا قوت
قوی شود بدل ما یتحلل بهم رسد **فصل سوم از باب دوم در منضج صفرا** بیخ کاسنی نیلوفر
پر و سیاوشان آلو سیاه بیخ مهک آلو بخارا خطمی بنفشه عناب تمرهندی آلوچه تخم کاسنی کشوث سپستان

خلط غلیظ و امراضی که از خلط غلظ تولد می کند بهم میرسد سوم در بیان سپس

باب دوم در منضجات اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و ملینین بطن و مخرج نقل و ادویه مبدرقه مسهلات و داروهائی که بچه طریق خلط را امیاشند و بچه طریق اسهال میکنند درین باب پانزده فصل اند

فصل اول از باب دوم در منضجات

منضج عبارت از آنست که معتدل می سازد قوام اخلاط را و مهیا میسازد جهت دفع یا رقیق میکند خلط را یا غلظ میکند رقیق را و منضج می سازد نضج را و آن مثل سکنجبین بزوری است و یا حصرم پس معلوم شد که نضج عبارت است از مهیا شدن مواد فاسده جهت دفع و هضم عبارت غذا است که بدن شود و بدن محتاج است باین هر دو جهت ضرورت استفراغ و اجتناب بواسطه آنکه از هضم بدل ما یتحلل میرسد و از نضج انحراف طبیعت که از صحت شد بار صحیح میشود و بی نضج هرگز مسهل ندهد بواسطه آنکه اول آنچه بنضج یافته آن را در حرکت آرد و بی نضج نتواند دفع گردد ضرر او بیشتر از نفع باشد دوم آنکه هر چه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد آن را منجر کند و ضرر ازان بعد بیشتر میشود و اخلاط بر چهار گونه است هر یک را منضجی جداگانه است چون منضج دادن از فاروره و نبض نضج معلوم شود و در حال مناسب آن خلط مسهل باید داد و پیش از نضج احتراز واجب است جهت اخطار کثیر که لازم است الا در خلطی که منهی باشد چون صفرا دران انتظار نضج با خطر است مثل ورم حمره و اورام حاق و قولنج صفراوی پس آنجائی نضج دفع واجب میشود اگر دو خلط یا بیشتر در بدن زیاده می شوند منضج مرکب دهند و همچنین مسهل مثل آنکه اگر خون و صفرا غالب باشد اول فصد کند پس منضج صفرا دهند دفع نماید بدانکه مراتب نضج مختلف میباشد بحسب کیفیت اخلاط و بحسب علامات زاله بران یا بواسطه طبیعت خلط یا چیزی بران عارض شده چنانچه مادهٔ لطیف در حال نضج می یابد و کثیف برعکس آنست خلط که بسیار آن دیر نضج یابد و کمتر آن بعکس یا بحسب قوت طبیعت یا بحسب ضعف آن جهت آنکه چون قوت قوی باشد در حال نضج میباید و حاجت تقویت و پرهیز آن چنانست اما در قوتی که ضعیف باشد دیر نضج می پزیرد و آنجا لازم است که قوت را قوی کند بچیزهای مناسب تا نضج مادهٔ کند بجهت دیر نضج میدهد یا بحسب هوا و فصول که در ربیع در حال نضج می یابد جهت یاری دادن هوا و در خریف بعکس و در هوا گرم جهت تحلیل قوت منع کرده اند از مسهل دادن در انجا تا بس بالاست مگر آنکه مادهٔ بسیار باشد که در انجا تس اختناق روح است و بکثرت حرارت کیفیت سمی هم میرساند هم چنین در هوا سرد منع کرده اند جهت طغیان مادهٔ از نضج قبول دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر

باید خورد و از پس دارورنق و مدارا و آسایش باید کرد و هرگاه مردم بسلامت از دارو فارغ شود اکثر بر رطوبت
است تخم حب الرشاد یا تخم کتان مقدار دو درم اندر شربت گرم بخورد چنانچه اسپغول با شکر می خورند اگر نامطبوعی
سردی غلبه دارد حب الرشاد با روغن زیت چرب کرده در شربت بخورند و اگر دارو خوار محرور صفراوی
باشد اسپغول اندر شربت بدهد و اگر تشنگی غلبه کند اسپغول را با روغن گل یا روغن بنفشه چرب کرده در شربت
بدهد و اگر مزاج معتدل باشد بعوض اسپغول تخم شاه اسفرم کند و مردم معتدل و خشک مزاج را کشکاب بعد از
دارو سخت نفع باشد و بواسطه آنکه کشکاب اختیار از بقیه دارو که مانده باشد بشوید و خشک دارو را تدارک کند
و اگر اندکی از دارو در معده مانده باشد و بوی دارو از آروغ ظاهر شود و جلاب بشکر بدهند و اگر دارو تمخم بکند
گل ارمنی اندر آب انار شیرین بدهند و همچنین اسپغول بریان با تخم شاه اسفرم بریان کرده و شراب جوشانده
پس از دارو پسندیده نیست و هم تولد تب باشد و اگر از اندامهای بوی دارو از عرق و غیره ظاهر شود بدن
را در گرمابه ملیحه خوشبو بشویند مثل سعد و پوست ترنج کوفته بمالند و اگر از گرمابه لذت یابد دلیل شفاست و اگر لذت
نیابد تا سه روز پدید شود زود برآید که ضرر دارد و دلیل یعنی نیست و چون حب سودا بدهد و همچنین مطبوخ
دفع سودا بدهد و همچنین در حب بلغم دافع بلغم جوشانیده دافع بلغم بدهد **فصل نهم از باب اول** در
نگاهداشتن قوت کسی که مسهل باو بدهند باید دانست که اخلاطی استفراغ آن میکنند اندک است یا بسیار اگر
خلط بسیار باشد و قوت ضعیف باشد هیچ حال دارو قوی که تن را یکبار پاک کند نشاید داد لیکن استفراغ آن
بداروهای سبک و لطیف باید خورد بدفعات باید کرد و درمیان دوا استفراغ غذا لطیف باید خورد تا قوت
بیفزاید و عوض خلطی شود که باستفراغ اول کم شده باشد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط بداندک باشد یکبار
استفراغ باید کرد بداروهای که موافق آن باشد و هرگاه قوت قوی باشد و خلط بسیار باشد بسیار بداروهای
قوی بتدریج مراتب استفراغ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک بود سوئف و شراب بالیوسع بطبخ
لطیف استفراغ کند **فصل دهم از باب اول** اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد با آنها
که مسهل قوی توان داد سه فرقه اند یکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروی نرم و لزوج باید داد چون
فلوس و خیارشنبر و شیر خشت و شراب آلود دوم مردمانی که در شهرهای گرم باشند بواسطه آنکه فضول ایشان
بواسطه گرمی هوا تحلیل میرود سوم کسی را که دارو خوردن عادت باشد و با آنها مسهل قوی توان داده شد
سه طائفه اند یکی مردم شهرهای سرد سیر دوم آنکه مردمی که آب ایستاده میخورده باشند بواسطه آنکه در ایشان

تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند بباید دانست که پیش از دارو پرهیز باید کرد و طعام و
شراب رقی الکیموس نباید خورد و هرچه معده و جگر و رودها را ضعیف کند و زیان دارد پرهیز لازم داند و
از روده و از گرسنگی و از ریح و از جماع و هرچه قوت را ضعیف کند یا حال تن را بگرداند ازان دور باید بود و چیزها باید خورد
که سدّه را بگشاید و خلط را اصلاح کند و اندر مجاری تنگ را تواند گذاشت و ثقل خشک را دفع کند و اگرچه بحقنه
باشد و آن ساعت که دارو خورد باید که طعام تمام گوارنده باشد و از معده گذشته و جگر تهی شده باشد و هرگاه که
مردم ضعیف و ترکیب ضعف معده و گرم مزاج را بگرم یعنی بدارو ها مسهل احتیاج افتد او را پیش از دارو یک ساعت
شربت کشکاب یا آب انار شیرین و ترش مانی شکر یا چیزی لطیف بباید خورد پس دارو خورد و هرگاه که دارو
خورده باشد معده و بسر قدمها را گرم باید داشت چندانکه طبع مردم از نفرت دارو ساکن شود پس اندک اندک
حرکت میناید یعنی حرکت می باید کرد تا دارو کار خود کند و در حب جهت حل کردن آب گرم باید خورد و در مطبوخ
آب بهیچ وجه نشاید خورد از بهر آنکه طبع را مطبوخ رقیق کند و قوت آن را بشکند و بعد از خوردن دارو حرکت نکند
و ساکن باید بود چندانکه دارو در حرکت آید و در داروهای ضعف بهیچ وجه من الوجوه حرکت نکند تا دارو استفراغ تمام
نکند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد دیگر آنکه معده گرم باشد و صفرا در معده میز نخته باشد یا پرهیز بسیار کرده باشد
و یا از تاخیر طعام و شراب مضرتی میرسیده باشد پس از انکه دارو بکار آید اندک مایه نان اندر شراب انگوری تر بدید
کرده بخوراند تا هم قوت مردم بجای بماند و قوت دارو هم شکسته نشود و انکه دارو خواهد خورد در طعام او نمک بسیار
نکند اما فربه اندر گرما به چندروز پیش از دارو و اخلاط را لطیف کند و ساخته اسهال گرداند و پیش از انساعت
که دارو خورد اگر اندر گرما به رود بیرون آید صواب باشد چون بیرون آید چندان صبر کند که از گرما به عرق آمدن
نسبت گرما به زائل شود دارو خورد پس از دارو رود در گرما به برود و در زمستان که جای دارو خورد آنجا گرم دارد و
هرگاه که دارو تن را پاک نکند سه روز تا چهار روز پیوسته اندر گرما به بباید رفت تا باقی فضله را که اندر نواحی پوست
باشد پاک کند و چون دارو خورد با وقر اقر تولد کند و اجابت نشود چیزی قابض مبهیه و شراب انار و کل شکر
باید تا اندک خورد تا معده را قوت دهد پیش از مسهل سه روز نضج کند و صواب بود تا سر و پنبش گشتن باز دارد و خون
از خوردن دارو ها بیرون آید خویشتن را از رنجها و انچه ضعف آرد و هم و غم و دلگیری و غضب نگاهدارد و جماع
بدتر از همه حالهاست و از حرکت های قوی و انچه ضعف آرد و عرق آرد و از شراب و مستی خود را نگاهدارد
و غذاهای سبک و لطیف زود بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار نباید خورد و هیچ بخور در سر و کرده

که در معده باشد و اگر علامت امتلا نبود و علامت خلط در وظاهر بود هیچ وجه مسهل ندهد آنجا بمقویات و تحلیل ضعیف علاج کند دوم قوت باید که اول طبیب بیند که بیمار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد بدو جلاب دهد و اگر ضعف دارد مقویات بکار دارد و علامات قوت و ضعیف در وظاهر است سوم سن بدانکه در سن طفولیت شیخوخیت مسهل منع است بواسطه آنکه اگر طفل را مسهل دهند از بالیدن و نشو و نما باز ماند و در شیخ و هرم باعث ضعف و فنای رطوبت و حرارت غریزی گردد آنچه مسهل بدو نتواند داد و طفل کودک است و شیخ فانی یعنی پیر فرتوت و اگر ضرور شود تلیین بکار برد یا بطلاها علاج کند چهارم مزاج باید که طبیب اول مزاج بیمار بداند تا موافق آن مسهل بدهد چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزهای سرد در منضج و مسهل بکار برد یا اگر مسهل گرم باشد مصلح سرد داخل کند و همین در شت مزاج دیگر حاجت به تفصیل نیست بر حدس حکیم و طبیب ظاهر است پنجم شیخیه و آن عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف و بی گوشت و لاغر نماید البته طبیب مسهل ندهد و اگر ضرر کلی بر سد مگر آنکه بیماری آنکس سخت باشد و بواسطه بشره آن شیخیه کشته باشد آنجا بتواند داد و در شیخیه که بر عکس جلاب این بود ندهد ششم امراض بدانکه طبیب باید واقف بر امراض مزاج باشد تا بر عکس آن جلاب دهد و اگر بیماری آن قوی باشد و در ابتدا بود آنجا مسهل ندهد و بگذارد که قوت او فرو آید و بیماری در انحطاط آید آنگاه مسهل دهد جلاب یعنی مخالف مزاج بیمار دهد و موافق قوت بیماری دهد و اگر جلاب قوی دهد و بیمار قوت نداشته باشد ضرر آن کلیست همچنین در هنگام بیماری ضعیف دوای قوی نتوان داد و اگر بیماری قوی باشد جلاب ضعیف بدهد فائده معتد به بر وظاهر نشود یا بتکرار حاجت شود یا ضرر او بیشتر از نفع باشد هفتم فصل باید که در فصل گرم گرم و در فصل سرد سرد ندهد مگر ضرور شود هشتم عادت هر کس را بخوردن جلاب عادت دارد و جلاب دهد و اگر کسی جلاب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد نهم کار و صناعت چنانچه در آهنگر که همیشه در پیش آتش میباشد و اکثر رطوبت او تحلیل رفته باشد او را مسهل نتوان داد و اگر ضرور شود ملین کافیست و همچنین حمامی که همیشه رطوبات او تحلیل می رود او را احتیاج بجلاب نیست و هم بلدی باید که طبیب در بلدی که حرارت بسیار باشد در انجا مسهل ندهد و همچنین در بلدی که سردی بسیار باشد در انجا نیز ندهند و مسهل ندهد مگر ضرور شود برای او جای گرم بسیار سازد و در انجا مسهل بدهد چنانچه ازین دو بیت ظاهر است **قطعه** آن امور عشر ماند شرب مسهل شد بسند ۰ کردم آن را جمله در یک بیت بهر خود عاد ۰ امتلا و قوت سن و مزاج شیخیه است ۰ بازا امراض است و محل و عادت و کار و بلد **فصل ششم از باب اول** اندر

اعراض نفسانی مفرط بجهت تحلیل روح حیوانی واز مردم فرید جهت عسر اجابت وبیم سده واز کسی که اورا تشنج گویند جهت اعضاء دماغ واز محبست الطبع وقاتل اسهال ورزرب تنخیخ وضعف الاسعا مانع باشند وحکمای یونان بطبع ایشان هیچ استفراغ قوی در مدت چهل روز که بست روز قبل از طلوع سفرای یونانی وبست روز بعد ازان که در هندوستان از یازدهم تیرماه بست وپنجم امرداد ست بواسطهٔ گرمی هوا جایز نداشته اند اما حکمای هندو در آن وقت هم میدهند اما در بعضی اوقات اگر باستفراغ قبل از فصد احتیاج افتد بلینی رخصت بوده گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاضل بود فصد را مقدم دارند واگر اخلاط سرد فاضل بود مسهل را بر فصد مقدم کنند بدانکه مسهل دارد می رطوبت بدن را کم می کند شبی روزی شخصی مسهل خورده باشد انگشت تری در دست او نرم شود واسان برآید باین جهت است که لاغر ونحیف وضعف القوت گرما وشهرهای گرم مسهل میدهند

فصل ششم از باب اول در بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت جلاب دادن اصحاب را وقت بهار ویا بستر است بهار واسطه آنکه خلط بحرکت آمده خود مهیا شده وباندک التفاتی بآسانی دفع میتوان کرد ومانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه جزو لطیف ماده را بحرکت می آرد مثل تپها وخناق واورام ونثورا ما فصد اولیست از جلاب دادن بواسطه آنکه بهار مناسب رست وروح مناسب خون وروان هوا بغیر از خون خلطی دیگر بحرکت می آید الا لطیف وچون بعد از بهار تابستان است وآن نیز مخلل است پس جلاب بهار مضعف می باشد ویا بستر است جلاب بسیار مناسب بود بواسطهٔ اکل اقسام فواکه که مواد فاسد بهم رسیده بعد ازان یا بستر زمستان ست بواسطه کثرت سرما که حرارت متوجه اندرمی شود اقسام اطعمه غلط خوردنی می شود وبدل ما یتحلل هم شی زائده حاصل می شود وجلاب نیز دفع امراض بهار میشود اما در امراض هر وقت که ضرور می شود بحسب ماده چنانچه در ماده صفرای محیه وسودای محرق بتعلل جایز نیست بل دافع آن واجب است وهمچنین بلغم مالح وخلط سودا که جهت تمادی ایام زیادتی سن بهم میرساند جهت آنکه کشیده میباشد خصوصاً آنکه در ان ادنی تضجی یافته شود دفع باید کرد از بهر آنکه از دیاد در احراق بهم میرسد وباقی را نیز محرق می سازد وبواسطه آن غلظ وکثافت کثرت میکنند پس انچه مستعد دفع شود در حال دفع کند وازین جهت است که اطبا نضج سودا را بالخیر تشبیه کرده اند

فصل هفتم از باب اول در اسبابی که بجهت آن واجب شود دادن جلاب وآن ده چیز ست اول بدانکه علامات امتلا ظاهر باشد مسهل بدهد بعد از نضج چنانچه پری نبض وسنگینی سر وکمی اختها از جهت بلغم

ایاره فیقرا بعسل سرشته در هفته یکبار بکار داشتن معده ورودده و دماغ وعصب را پاک سازد و طوبتها معده را
زائل گرداند شربتی چهار درم است تربد و مغز خشکدانه کوفته مفید ست صفت ایاره که صدره ورودها و اعصاب را
پاک از مواد سازد و باد بشکند و سدده و جگر و سپرز بکشاید و شهوت غذا پدید آورد و ذهن پاک و صاف کند و جوانی
و صحت نگاهدارد و بلغم دفع کند صفته تخم کرفس و انیسون از هریک چهار درم رازیانه نانخواه اصل السوس
تراشیده و افسنتین از هریک سه درم مصطگی سنبل و اچینی از هریک دو درم صبر سقوطری سی درم ادویه کوفته
بحریره پخته و شربتی از دو و دو درم تا سه درم است اگر صفرا غالب باشد یا سکنجبین خورد و اگر بلغم غالب باشد
با عسل و اگر سودا غالب باشد پنج درم افتیمون افریطی داخل با آب بالنگو یا پودینه نهری بخورد و اگر بواسیر
داشته باشد مقل ازرق دو دانگ داخل کند یا سه دانگ داخل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد صاحب
کامل گوید این دوا جلیل النفع و عظیم القدر است اگر بروجه لائق استعمال **فصل چهارم از باب اول**
در نضایج قانون کلی در دادن جلاب آنست که بحسب هر عضوی که میدهند و جهست که در اعانت العضو و قوت
آن و اخراج مواد ازان بهر طریق که باشد تبدیل مزاج بعد ازان مزاج العضو و آوردن مزاج اصلی بهر تدبیری که باشد داخلی
یا خارجی و بداند که العضو زبون نشود و برو شکستگی نرسد دیگر آنکه در امراض غیر مختصه مثل تب و اورام اگر تواند اقتصار
بر دوای واحد کند بلکه بر دوا غذائی و الا انچه مناسب وقت و فصل و مزاج و سن و حدس و تجربه باشد بعمل آرد و همیشه
از یاری واهب العطایا خواهد تا کارش برآورد **قال البقراط** شارب الدوا لا یقطع اسهاله الم عطشش یعنی
گفته بقراط نوشیدن دوا اسهال را قطع میشود تشنگیش تا نشنه گردد **فصل پنجم از باب اول** در موانعات
مسهل و آن نزد اطبا چهار ده است ضعف قوت امتلا بر خون کودکی و پیری گرمای سخت گرم و سرمای
سخت سرد ضعف دل و ضعف معده که گوشتی دارد عضلها شکم هزال و تندرستی و پاکی بدن ضعف رودها السبع
و آن کسی بود که بجای سین شا گوید بدانکه مسهل از کودکان دور دارند زیرا که مسهل ایشان را از نشو و نمای بکاهد
باز دارد دوم ازین از پیران ضعف قوت ایشان اورا ممتلی الدم جهت عدم نفع مطلوب دوم کشادن بطن
آرد از درون و از اهل تعب جهت حدوث پیش و اصحاب سدده قبل از نفخ جهت حدوث غشی و پیچیدن
امعاء و درد سر و شکستگی و سستی اعضای و از اصحاب و جع قبل از تسکین و از گرم سرما و اسع العروق جهت
صعوبت حبس دارد ضعف القلب جهت وقوع غشی و از ضعف المعده جهت عدم قبول دوا
وقوع غشیان و غشی از ضعف الاحشاء جهت صعوبت حبس و از لاغر و اهل یبس جهت بیم دق و اصحاب

سیب مقشر شجرهٔ بنق را یک خربوب خضرم بلوط با قلابریان کرده بآن جزان بکشری پخته سویق بسیب سویق
بنق کمتر مطبخات گوشت ارنب سماقیه خضریه حماضیه رمانیه سفرجلیه مصلیه عدسیه جوزیه بیخ کاورس اخرم الاخرین
ورق زرمصطگی کندر نشاسته بارتنگ طراثیت افاقیا انجبار انفخه فرخس بزرلسان الحمل بذر کشوث بریان
تخم کراث بریان طین شاموش طین اصفر امثال آنها وچون احتیاج زیاده شود سفوفات قابض مثل
سفوف خربوب وسفوف انار دانه وسفوف طین مختوم دهند **فصل سوم از باب اوّل** در اجتناب
طبیعت یست یا ضعف واقع بود یا قوت ماسکه یا باضمه ضعف اما بیشتر آنست که ضعف باضمه سبب لین
طبیعت شود یا سدهٔ ضیق مجاری امعا یا لزوجت خلیط مادهٔ با فرط تحلیل ویبوست ثقل یا عدم احتباس باحتیاج
دفع ثقل همچنانکه در قولنج میباشد یا دفع طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر امثال این حالات همچنانکه مزاج معده
وجگر رودها گرم شود ونشیف رطوبات کند وفضله بر دفع عاصی گردد یا غذا کمتر از عادت خورد پس تفحص این
اسباب باید نمود بعد ازاله سبب مشغول شوند اگر سبب آن قوت ماسکه باشد وغذاهای قابض شود یا دواها
چرب بخورد آب وپالوده وحلواهای وروغن کنجد داشته باشد تلین طبیعت نماید ودر غذاهای اسفناخ و
چقندر داخل کند وتمرهندی ترش سازند تا میسر شود از اغذیه نرم تجاوز ننماید واگر باینها طبیعت نرم نشود وتخم
بنفشه وگلقند وتمرهندی وآلوبخارا وشیر خشت ترنجبین شکم نرم نماید وضعف باضمه را مقویات معده مثل
نوش دارو وجوارشات تقویت کند ومقویات بر معده طلا کنند وآویختن تجر بشم بر محاذات معده در تقویت
معده وهضم داخل تمام دارد واگر از سبب لزوجت خلط او غلط شده باشد بسکنجبینات ومقویات وملطفات و
مقطعات ازاله نمایند واگر طبیعت سرد باشد شیره خشکدانه داخل غذا نمایند وبسفائج در نخود آب اندازند
وعسل وزنجبیل پرورده مناسب است واگر احتیاج زیاده شود شیاف خیارشنبر یا شیافی که از نمک سنگ
وگل خطمی وصابون وشکر ساخته باشند پردازند واگر ازان احتیاج زیاده شود حقنه نرم که روده را از ثقل
پاک سازد از آب سبوس وآب برگ چقندر وروغن کنجد وشکر سرخ وترنجبین ونمک ترتیب نمایند واگر بلغم
بسیار باشد آبکامه وبورهٔ ارمنی داخل کند اگر تمام بدن فضول باشد لائق آنست که خلط غالب دفع کند واگر خون
باشد الحل بکشایند اگر سن وزمان ووقت مساعدت نمایند والا حجامت کنند از صدغین وساقین که
قائم مقام فصد است واگر صفرا غالب باشد بآب انارین چقندر وآب تمرهندی وترنجبین بآب هلیله زرد و
سکنجبین وبآب سرو تلین کند واگر خلط سودا باشد سکنجبین اقتیمونی وربّ شاهتره مناسب ست واگر بلغمی باشد

ازوی باخون اندرر گها برود واز بهر دو مصلحت یکی آنکه بهرد بعضے اندامها از وست که عند ال آن اندامها نشست
که غذای آنها خون میباید که باشد که بهر تمام از سودا باوی آمیخته بود و آن استخوان است دوم تا خون بدو قوی گردد
هر گاه که باند امها رسد و غذا گردد و زنهاد نیاد اندامها بر جای بماند چنانچه بر صریح است که بستی مختصر خاک اندر
به تبنی از بهر آنست تا این پایدار باشد چه سودا طبع زمین دارد دیگر باید دانست که هم چنانچه صفرا انخزانه ایست
که اندروی گرد آید و سودا را نیز خزانه ایست برابر جگر نهاده و آن سپرز است یا اندروی بگرد آید از بهر آنکه سپرز
اندامیست که غذای او سودا باید که باشد تا این اندامها غذای خویش نماید دیگر آنکه همه سودا باخون اندر همه تن
آمیخته نشود و فائدهٔ دیگر آنکه بقدار ی سودا از سپرز بمعده شود از راهی که میان هر دو است تا سر معده را قوی کند
و بخارد و از روی غذا پدید آید بتقدیر و تدبیر آفریدگار جل وعلی و این سودا اگر آن قدر باشد که خون را قوی کند
و باخون بر دو اندامها از وی نصیب خویش بر گیرند و پاره بسپرز بر آید و انچه که کار اوست بکند طبیعی باشد
و بهر چند از این اندازه افزون تر و یا کمتر باشد و غیر طبیعی بود و بیماری خیزد و تولد سودا بیشتر اندر فصل خریف
باشد و در سن کهولیت که این سودا از غذای سرد و خشک خیزد خاصه که کارهای عنف سخت باریح کند

فصل دوم از باب اول در لینت طبیعت هر روز مراتب طبیعی بر از دو نوع است که فضل غذای
لیلی و نهاری دفع گردد بحسب عادت متغیر شود بعضی باشد که روز یک نوبت زیاده رود چون طبیعت نرمی پیدا
کند و روان گردد ضعف بدن و خشکی اعضا پیدا شود و چون متعادی شود بدق و تشنج و گداز میکند و هلاک کند و سبب
ضعف ماسکه باشد و یا خوردن غذای نرم مرطق یا دفع مواد یا سدده ماسار یقا بعلاج مشغول باید شد و رسدی
منضجات قابض مثل بکار دارند و در زلقی حابسات و قابضات بعمل آرند و دو قابضه انیست بسلیخ جبن خشک
سیب به امرود بشرطی که با لا طعامه بخورند و الا ملین کند زعرور حماض الاتیج شاه بلوط رب فواکه تخم حماض تخم خرفه
بزور بریان مثل این بزر قطونا تخم ریحان خشخاش انار دانه سماق ریواس صندل تخم گل پوست بیرون
پسته دانه مورد کرویا کنار سنجد انیسون گل مختوم گل ارمنی بندق کنج افیون مویز زرشک حاورس بریان کرده
اقماع الورد بیض سلوق سماق عفص بزر کتان بریان هلیله زرد و سیاه و کابلی بریان کمون کرمانی بریان تباشیر
صمغ بریان کعک انکتمات لحوم مثل طیر مشوی بط کبک تیهو و جهت اسهال مرادی خصوصا که با سرکه پخته باشند
سنبل هندی مدر لبول و حابس شکم است سندروس شویق شعیر برنگ کابلی بسد عصاره بقله الحمقا قوت
حامض خشک خاکستر چوب انجیر کزمانج حب الرمان دم الاترج دم الابل جل الغراب پخته سیک ب شیر

تا تحت این خزانها غذای خویش باندک خون که باوی آمیخته باشد نیابد دوم آنکه ناهنگی صفرا باخون اندر همه تن پراگنده نشود اگر بر قلتی اندامها بیاید که غذای آن صفرا باشد از اعتدال بیرون شدی و همیشه فرومانزادهان تلخ بودی دهنها معلول بعلت یرقان شدی دیگر آنکه این صفرا که در زهره گرد میشود ازوی برودها فرود می یابد و رودها را از بلغمها سطبر از خلطها می شود و تیزی آن عقلها مقعدر اخبری فرو بدنا فرودم بجاجت برخیزند و بباید دانست که تولد این خلط بیشتر اندر وقت خشم و اندر فصل تابستان خاصه در دم جوان را که کارها بارنج کند و مداومت باچیزهای گرم خشک نمایند در خون و این صفرا تا چندانی بود که پاره باخون اندر رگها بگذرد و باندامها برسد و انچه بماند اندر زهره شود و ازان برودهای فرود آید طبیعی بود هر چه کمتر یا بیشتر باشد ازین سبب بیماری شود و غیر طبیعی است و چنین باندر گرمی و خشکی از اندازه بیرون نشود و یا چیزی باد بآمیزد و طبیعی باشد اما صفرا طبیعی یک حال او آنست که بارطوبتی بیامیزد و رنگ او از زردی باز پس نزاید حرارت او نیز کمتر بود و هرگاه که از خون تمام جدا نشده باشد رخ او سرخ باشد و طبیبان آن را حمرا گویند و این بمذهب بعضی غیر طبیعی نباشد و بدان گرمی نبود که صفرا خالص باشد و هرگاه که بلغم سطبر باوی آمیزد هم حرارت او کمتر بود و هم سطبر بود و مثل زرد خایه مرغ و طبیبان آن را انچه گویند نوعی از صفراست که تولد او اندر معدهای گرم باشد و در لون سبز بود و بلسان گندنا طبیبان آن را کراثی گویند و از صفرا کراثی تنها تولد کند از بهر آنکه طبیعت آن را ازو دور معدوم کند بقی یا باسهال و باشد که این کراثی تا گونه دیگر از صفرا بیامیزد و بسوزد و برنگ وطبع زنگار شود و طبیبان آن را زنجاری خوانند و بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زهر بود و گشنده است و باشد که نوعی از صفرا بسوزد و سطبر و سیاه بود آنرا صفرا سوداوی گویند و لون سیاه باشد و رویش و نیز و ترش و مگس گرد آن نگردد و زمین را بجوشاند و هر جای که بگذرد بسوزد و بخراشد و یا از همه تیزی زنجاری ازین تیره و تیزتر باشد حال این و حال زنجاری همچون چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند هرگاه که چوب نیم سوخته شود و هنوز اندکی تری باوی مانده باشد انگشت شود و چون تمام سوخته شود و هیچ تری در وی نماند خاکستر شود و رنگ سپید و صفرا زنجاری همچنین از سیاهی اندر گذاشته باشد تا برنگ زنگاری باز آید و این غایت از سوختگی باشد لاجرم علاج پذیر نباشد بهیچ وجه خلط رابع سودا است و آن نیز بر دو گونه است طبیعی و غیر طبیعی در وی خونست و بدین سبب سطبر تر و گران تر از وست و طبع او مثل طبع زمین است سرد و خشک و رنگ او سیاه است و مزه او آمیخته است از شیرینی و ترشی و فراهم گشتگی و تولد او اندر جگر باشد و چون از جگر بیرون آید پاره

نفع اول و سکون شین انقطه و فتح راء و شین نقطه دار و کاف فارسی دو نقطه تحتانی بطبیعی گشنده زهره و بسنده نیز آمده است از نظام ۱۲

وغذا سازد از بهر آنکه چون خام است با پخته رنگ او سفید باشد و سطبر تر از خون باشد و هیچ مزه ندارد و طبع او بقیاس چون صفرا سرد باشد آفریدگار تبارک و تعالی بلغم را جایگاه خاصه پدید نکرد چنانچه صفرا و سودا را اندر تن بر همه مردم پراگنده گذاشت همچون از بهر آنکه بلغم طبیعی میان خون است و تن را حاجت بابدان ضروری بسیار است یکی آنکه هرگاه سببی افتد که غذا باندازه مهادیر تر رسد نزدیک هر اندامی چیزی حاصل ازان باشد که حرارت اصلی و قوت ها ضمه هر اندامی راست روی بدان آرند و آنرا تمام بپزند و بگوارند و غذاهای گردد و حاجتهاند کور در سودا و صفرا نیست و حاجتهای بلغم ازان بیشتر است که درین مختصر بگنجد بنابر آن اکتفا بهمین یکی حاجت نمود باید دانست که گاه حرارت کبده کمتر باشد و قوت ها ضمه سخت ضعیف بلغم بسیار تولد کند خاصه اگر غذاهای سرد تر بخورد و بلغم نا طبیعی چهار گونه بود یکی سخت و تنگ است که آنرا امای گویند و دیگر سطبر است که آنرا مخاطی گویند سوم چون آبگینه گداخته است آن را زجاجی گویند چهارم سطبر تر از همه است آن را جصی گویند و جصی از بهر آن شود که اندر بندگاها دیر نماید و انچه به صفرا است ازوے خرج شود باقی جصی بماند و مزه هر یک شیی دیگر نگردد اما انچه تنگ تر است شیرین باشد اگر حرارتے اندک باو رسد آنرا بجوشاند پس ترش شود همچنانکه آب میوها شیرین از حرارت سودا بجوشد ترش شود که حرارت قوی تر اندروی کار کند و چیزی سوخته باوی بیامیزد و آن را شور کند و انچه سطبر باشد سبب سطبری او خامی است و اگر سبب دیر ماندن سطبر شود و صفرا سوخته باوی بیامیزد درون کار کند مزه آن تلخ باشد و اگر سودا باوی آمیزد مزه آن ترش بود و غصص باشد که دهانرا فراهم کند و اگر همچنان خالص بماند سرد تر از همه انواع باشد خلط صفرا نیز بر گونه ثنائی است یعنی بر دو وجه است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلطیست تر و گرم و سبکتر از خون از بهر آنکه وے کفک خون ست و رنگ خاصه او زرد است و طبع او گرم خشک است و مزه او تلخ است و تولد او اندر جگر است چون از جگر بیرون آید بعضے ازوے باخون اندر رگها بگذرد بجهت دو مصلحت یکی آنکه اگرچه خون خلطا روانست صفرا ازو روان تر است و اندر تن مردم گذرهای باریک بسیار است پاره صفرا باوے آمیزد و در مجاری دقیق برود با خون و سبب تری بدان گذرهاے تنگ و رگهای باریک نفوذ تواند کرد بعد ازانکه خون را ازان بخارے گذرانید بحرکت رجع القهقری یا آبی که بیدرقه خلط بعروق رفته برگشته بکبد میباید دوم آنکه باندامی که اعتدال اوست که بهره تمام برتابد از صفرا با خون آمیخته غذاے او شود چون شش که بیماری آنرا ریه گویند فائده دیگر از صفرا آنکه او را خزینه ایست با جگر پیوسته و آن زهره است تا اندران خزانه خلط مذکور جمع شود از بهر دو کار یکے آنکه زهره اندامیست که غذای صفرا باندک باشد

ام العلاج

مرعی دارد اگر بیند که طبیعت بجنس شده و باز بقدر عادت نیامده مبادرت همان ست بر دفع آن و بمین
در بول و دیگر فصول **باب اول** در احوال خلطها و لینت طبیعت و اختباس طبیعت و نضائج دادن جلاب
و موانع اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت و دران ده فصل است **فصل اول** در احوال خلطها
از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در اختباس طبیعت و سبب آن **فصل**
چهارم در نضائج قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در اسهال موانعات **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسباب که بجهت آن دادن جلاب واجب شود **فصل هشتم** در تدبیرهای
که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاهدارند **فصل نهم** در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل باو دهند **فصل دهم**
اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد **فصل اول** واجب است
بر طبیب که اول بداند که خلط چیست و چند است میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بچه طریق فرق توان کرد
باید دانست که خلط رطوبتی ماست اندر تن مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامها که میان
او شان تهی باشد چون معده و سپرز و زهره و این اخلاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد و بعضے
بدانچه نیک باشد اینست که اندر تن مردم افزاید و طبیعت ما دون حاذق در وقت حاجت ما یحتاج صرف نماید
و انکه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این اخلاط است که تن را ازین پاک کردن واجب است
بداروهای مسهل و جمله خلطهای اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این اخلاط در بدن ضروریست
مخفی نماند که هر چند خون خلطی نیست که آن را بادویه مسهله توان اخراج باید کرد لیکن شمه از احوال خون که شریفترین
از اخلاط درین مختصر بطریق اجمال بیان می نماید چون طبیعت گرم و تر است و هر خوردنی که خورده شود آن وقت
غذا گردد که خون شود و خون نیز طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سطبری و تنکی معتدل باشد و سرخ
و شیرین و خوشبوی بود و چنین خون از جگر معتدل خیزد و از غذای معتدل اما منفعت خون آنست که تن را
پرورش نماید و از جزا تنهای او قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد باهر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون غیر طبیعی
دو گونه یکی آن باشد که مزاج او بگردد و تباه شود چنانچه گرم و تر شود یا سرد و تر آنکه چیز بوی نیامیزد دوم آنکه
صفرا یا سودا ے فزونی یا بلغم فزونی بادے بیامیزد و آن را تباه کند بدین سبب بوے و رنگ
و مزه او بگردد و بلغم بر دو قسم است طبیعے و غیر طبیعی اما بلغم طبیعے غذاے است خام که حرارت غریزی و قوت
طبیعے آنرا تمام بگوارنده باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت هاضمه قوے تر گردد و بگذارد

چهاردهم در شرابهای مسهل فصل پانزدهم در اقراص مسهل فصل شانزدهم در تدبیر شاگردان
مسهل فصل هفتدهم در تدبیر حقنهای مسهل فصل هیژدهم در طلاهای مسهل فصل نوزدهم
در ادویه مسهله اسرار اطبار فصل البستم در تدبیر ملین بار الجبن خاتمه در لطافت مسائل مسهل اخلاط اربعه
بطریق کلی مقدمه در بیان استفراغ و اقتباس استفراغ عبارت از بیرون موادد و فضول بدن ست
و اقتباس عبارت از ماندن مواد ست در بدن استفراغ بهفت قسم است اولاً انواع آن انیست اول
قی کردن دوم خون بیرون کردن و این بر شش وجه بود اول فصد دوم حجامت سوم فگندن علق
چهارم شرطزدن پنجم در ادرار طمث و نفاس ششم رعاف سوم راندن شکم و این نیز بر شش وجه است
اول خوردن دارو مسهل دوم ملین سوم شیاف نهادن چهارم حقنه کردن پنجم طلا شکم کردن
ششم گرفتن چیزی در دست چهارم راندن بول که ادرار آن را گویند و این نیز بر چهار وجه بود اول
بخوردن چیزی مدر دوم باحتقان سوم بطلان چیزی بر جواشی آن چهارم استعمال چیزی در راه اجلیل بگذاشتن
و چکانیدن پنجم آوردن عرق و آن نیز بر چهار وجه است اول بخوردن چیزی دوم داشتن تن بر بخاری
سوم ریاضت عنیف چهارم گرم پوشیدن تن و این پنج قسم استفراغ بر دو قسم است بیان طبعی و غیر طبعی
طبعی بر دو نوع است ضروری در جمیع اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاطی و طمث و نفاس از مجاری
نافذ و ضروری در بعضی اوقات مسهل حجاع و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبعی مثل اسهال و رعاف و ادرار بول
و عرق و طمث که بافراط بود و از حد طبیعی گذشته و وجه احتیاج باحتیاج ظاهر ست که بدن را چاره نیست از
نگذاشتن حداوبدل تا تحلیل و بدو نمو سن حداث و احتیاج باستفراغ آنست که ماکولات و مشروبات
بالتمام جزو بدن نمی شود بلکه از بهر غذای و مشروبی فضله واجب النفع در بدن می نماید که برد فعه بعضی طبیعت
قادر ست بطریق براز و بول و عرق و طمث و بخارات غیر محسوس دفع می نماید و بعد ازان قبل است که
بعضی طبیعت بر دفع آن قادر نیست و چون در بدن بماند بکمیت و کیفیت ضرر رساند و سبب پیدای عفنی
و اورام سده و ثقل بدن شود و این هنگام طبیعت محتاج می شود بمدد و فضول مجتمع را پیش از انکه اثری بدان
ظاهر شود دفع کند خصوصاً در بدن جماعتی که ریاضت و لقب بنمایند و از خوردن غذاهای کثیر الفضول خود
را نگاهدارند پس تا چار است که تعهد احوال بدن نمایند اگر فضول بدن بر وجه میعاد دفع می شود معلوم است
که قوی در قوی مجاری میست و اگر از حال طبیعی گشته باشد سبب آن معلوم نمایند و باز الهٔ آن مشغول شود و جانب توسط

ومخرج ثقل فصل دوازدهم در ادویه مفرده مبدر قه مسهلات فصل سیزدهم اندر آنکه داروها خلطها
را که استفراغ کند چگونه بخویشتن کشد فصل چهاردهم در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بچه عمل طریق اسهال
میکنند فصل پانزدهم در تدبیر بعضے ادویه مسهله باب سوم در طریق پختن جلاب و مخدرات ذایقه
واغذیه مناسب اخلاط اربعه وطریق دادن جلاب در پنج باب هشت فصل است فصل اول در طریق
پختن جلاب فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب فصل سوم در مخدرات ذایقه
فصل چهارم در اغذیه مناسب اخلاط اربع فصل پنجم در دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم
در طریق دادن جلاب صفرا فصل هفتم در طریق دادن جلاب بلغم فصل هشتم در طریق دادن
جلاب سودا باب چهارم در آنکه اسهال را کی باید باز داشت وتدارک وعلاج حالهائی بد که در
استفراغ پدید آید واندر باز داشتن اسهال چون افراط کند وعلاج داروهای مسهل که کار نکنند ودرین باب
چهار فصل است فصل اول اندر آنکه اسهال را کی باید باز داشت فصل دوم اندر تدارک علاجهای بد که
در استفراغ پدید آید فصل سوم اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند فصل چهارم در علاج آنکه داروها
کار نکنند باب پنجم در آنکه داروهای مسهل باهل تنعم چگونه دهند وبچه دادن جلاب بکودکان وپیران وضعیف
خوران چون افیون وبنگ وشرابی وجلابی دادن بمردم زخمی وآنهاکه تب دارند ودادن جلاب
بجوامل ودرین باب شش فصل است فصل اول در داروهای مسهل که باهل تنعم دهند فصل دوم
در دادن جلاب بکودکان وپیران فصل سوم در دادن جلاب بکسانیکه عادت افیون بخوردن کیف
دارند چون افیون وبنگ وشراب فصل چهارم در دادن جلاب بمردمی که زخمی باشند فصل پنجم در
دادن جلاب بمردمی که تب دارند فصل ششم در دادن جلاب بجوامل باب ششم در قانون
ادویه مسهله ومقدار شراب ومرکبات آن مشتمل بر بست فصل است فصل اول در قانون ادویه مسهل
ومقدار شربت آن فصل دوم در شرایط رعایت ومراعات ترکیب مسهل فصل سوم در آمیختن داروهای
مسهله فصل چهارم در ذکر معاجین مسهل فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل فصل ششم
در نقوعات مسهل فصل هفتم در سفوفات مسهل فصل هشتم در لعوقات مسهل فصل نهم
در سکنجبینات مسهل فصل دهم در ایارجات مسهل فصل یازدهم در مطبوخات
فصل دوازدهم در اطریفلات مسهل فصل سیزدهم در جوارشات مسهل فصل

اورنگ صاحبقرانی چراغ دودمان گورکانی ظل الله جهان پناه آنکه زمان مسبحان افلاک کار فرمایان
هفت اقلیم مرکز خاک در وصف جلالش بدین مقال بترنم است ؎ که جهانگیر شاه ظل خدای ۔ هست آیینهٔ
خدای نمای ۔ سلطان سلاطین خاقان خواقین شمس افلاک خدیو مرکز خاک مهر سپهر بی نیازی و مفتاح ابواب
نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی بر آن مبسوط است که اهل فضل و افضال و درگاه ملائک
سپاه بتحصیل فضائل اشتغال نموده هریک نوردانش و دریافت تصنیفی کند که بعد پرتوی ازان دولت
پایدار بر روی روزگار بماند لاجرم پرستار عقیدت گزین از هفت پشت خانه زاد ارادت آئین امان الله مخاطب
بخانه زادی فیروز جنگ ابن مهابت خان خان خانان سپه سالار بن غیور بیگ غفر الله بمقتضای مزاج دانی
و رضای شناسی خدای مجازی و خدایگان حقیقی تقدیمت جنس شطرا مصروف افاده خلائق و افاضه انام نمود و
بتالیف این فوائد و ترتیب این قواعد که چون بنات النعش پراگنده بودند در سنه ۶۳ شصت و ثلثین و الف پرداخته
مثل عقد پروین مجتمع ساخت و مسمی گردانید به **ام العلاج** و مرتب بر مقدمه شش باب و شصت و سه فصل و
خاتمه انار الله بانظار العین و افاض الله ابرار العالمین **فهرست کتاب ام العلاج** مقدمه در بیان استفراغ
و احتباس **باب اول** در احوال خلطها و لینت طبیعت و احتباس طبیعت و نضایج دادن و جلاب و
موانع اسهال و وقت اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت و دینباب ده فصل است **فصل اول** در احوال خلطها
از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در احتباس طبیعت یعنی قبض طبیعت و سبب
آن **فصل چهارم** در نضایج قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در موانع اسهال **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسبابی که بجهت آن دادن جلاب واجب میشود **فصل هشتم**
در تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاهدارند **فصل نهم** در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل باو دهند
فصل دهم در کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و در کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد **باب دوم** در منضجات
اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و مبین بطن و مخرج ثقل و ادویه مبدر قه و دارو هائیکه بچه طریق خلطها را میکشند و
بچه طریق اسهال میکنند درین باب پانزده فصل است **فصل اول** در منضجات و منضج عبارت ازانست که معتدل میسازد
قوام و اخلاط را **فصل دوم** در منضج خون محرق **فصل سوم** در منضج صفرا **فصل چهارم** در منضج بلغم **فصل پنجم** در منضج سودا
فصل ششم در ادویه مفرده مسهل صفرا **فصل هفتم** در ادویه مسهل مره سودا **فصل هشتم** در ادویه مفرده مسهل بلغم **فصل نهم** در
احوال مادهٔ بلغمیه و الصفرا **فصل دهم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد **فصل یازدهم** در ادویه مفرده ملین بطن

INDIAN INSTITUTE
OXFORD

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر روان طبیعیست حل شانه که غذای ذکر خویش را مادهٔ حیات قلبی و دوای فراموشی غیر را علت رافع علل و
امراض روحانی گردانید و گوارا شربتی که کام سعادت را ذوقی او فرو طبع هدایت را نفعی تمامتر بخشد ثنایش
حاذ قیست رافق که دار الشفای ملت مصطفوی را بنا نهاد و مرضیان کفر و علیلان جهل را ترکیب اقرار و تصدیق
و معجون علم و عمل را صحتی ابدی و شفای سرمدی کرامت نموده و سود مند دوای که رنگ شکستهٔ فطنت را
برقرار داده قد خمیدهٔ همت را بلندی بخشید املای کمال اطبای آل عباد الثنای جلال حکمای عزت و الایت
که تریاق محبت آن دودمان امجد نوش دارو اخلاص الخاندان اقدس مستسقیان شراب عمل را به قطر سحاب
قناعت سیراب و بی رغبتان مائدهٔ عمل را باشتغال نائره میدان خواهش شاداب گردانیده ایزد توانا تا توان
دانش و آگهی را نیروی کافی و یارای کامل لایزالی داراد که قساوت قلوب را همین حمد و نعت علاج نموده
ما بقی اغراض خاطر از معارض بردارند و احساس زبان از مناهی نمایند برای رشن ضمیران این فن پوشیده نماند
که آئین جلاب و قوانین مسهل ارباب به احتیاج ملاحظهٔ مزاج و ضعف قوت طبائع و حرارت و برودت فصول و سائر شروط
آن بدستیاری احدی اثنای زبان قلم و روی صحیفه نگردیده و از مکمن ضمیر بمنصهٔ تقریر جز بحدس اطبای دیرین
علاج انتقال نموده و برخی ازان در کتب مبسوط بر سبیل تشتت و پراگندگی در اثنای تاویل و مباحث تقریباً
لباس تذکار پوشیده چون همگی همت والا نهمت مرشد کامل آگاه دل بادشاه جمجاه انجم سپاه تخت نشین

Ummul Elaj

بجان دارو بی رفیق مزاج بخش چاره آجنج در مزاج

رسالهٔ غریب و عجاله عجیب جامع تراکیب بهیهٔ طبیهٔ خلائق احتیاج

ام العلاج

تصنیف لطیف واقف رموز حکمت کامل تجربت حق آگاه حکیم امان الله

در مطبع فیض منبع منشی نول کشور واقع کانپور بسطبع گردید

Umm al-ʿilāj.

49 C 173

~~49 C 173~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Newul Kishore.

